

عقیده یک مسلمان

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

عقیده یک مسلمان

نویسنده:

ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

هدف

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عقیده یک مسلمان

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : عقیده یک مسلمان/ ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : قم: هدف، ۱۳.

مشخصات ظاهری : ج، ۱۸۵ص.

فروست : انتشارات هدف؛ شماره ۸.

شابک : ۱۲۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : چاپ دیگر: هدف، ۱۳(بدون فروست).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : اسلام -- عقاید

رده بندی کنگره : BP۲۰۰/۶۲/م۷ع۷ ۱۳۰۰ی الف

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۰۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۲۹۶۱۷

ص: ۱

در این کتاب چه هدفی را تعقیب می‌کنیم؟

بسم اللّه الرحمن الرحیم

چه جالب است که دین را به درخت باروری تشبیه کرده‌انـد که ریشه‌های آن «عقاید» و شاخه‌های آن «برنامه‌ها و دستورات» و میوه آن «تربیت انسان کامل» است. و تعبیربه «اصول دین» و «فروع دین» همواره این خاطره را در نظرها زنده می‌دارد.

شک نیست اگر ریشه‌های دین بر اساس تقلیـد از نیاکان و پدر و مادر بوده باشد، بسیار سطحی و کم دوام خواهد بود، و هرگز در مقابل طوفانهای تبلیغات دشمنان پایدار نخواهد ماند.

امّا اگر این ریشه‌ها بر پایه منطق و استدلال قرار داشته باشد، از هیچ طوفانی نمی‌لرزد و همواره پابرجا خواهد بود.

به همین دلیل اسلام دستور می‌دهد که همه مسلمانان بدون استثنا در شناخت اصول عقاید دینی تحقیق و کنجکاوی کنند، و بدون دلیل چیزی را نپذیرند، و کورکورانه گام برندارند، تا مسلمانانی عمیق و ریشه دار و پر استقامت و پایدار و نسبت به اصول اسلامی وفادار بوده باشند.

از همین جهت در آیات قرآن کراراً با استدلالات شیرین و محکم در مسائل مربوط به خداشناسی و معاد و شناخت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله رو به رو می‌شویم و حتی می‌بینیم که دشمنان را به خاطر گفتار بـدون دلیـل مـذمت می‌کنـد و از آنهـا مطالبه استدلال می‌نماید، و می‌گوید ای پیامبر به آنها بگو اگر راست می‌گویید دلیل بیاورید «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ»(۱)

۲

البتّه شک نیست هر کس به فراخور حال خود و به میزان استعداد و معلوماتش باید استدلال کند، هیچ گاه دلیلی را که از یک دانشمند بزرگ و مغز متفکّر خواسته‌اند، از یک فرد کم سواد نمی‌خواهند، مهم آن است که هر کدام دلیلی قانع کننده در مسائل مربوط به اصول دین و اعتقادات مذهبی داشته باشند.
عجیب این است که مسیحیّت کنونی که آمیخته به انواع خرافات شده است مذهب را مربوط به «دل» (عواطف) می‌داند و عقل را در آن دخالتی نمی‌دهد، و استدلالات عقلی را لازم نمی‌شمرد، در حالی که اگر پای استدلال در میان نباشد، پذیرش هر مذهبی آزاد خواهد بود، حتی مذهبهای ساختگی و احیاناً استعماری.
باید ما این امتیاز بزرگ اسلام را فراموش نکنیم که در تمام مباحث مربوط به اعتقادات بدون فرمان عقل چیزی را نمی‌پذیرد، و همه پیروان خود را دعوت به این موضوع می کند.
امّا در مسائل مربوط به وظایف و دستورات عملی در زمینه عبادت، تجارت، اخلاق، اقتصاد، سیاست و سایر حقوق فردی و اجتماعی و به عبارت دیگر در مورد «فروع دین» نیز دستور جالبی دارد و آن این که اگر کسی بتواند در آنها تخصص پیدا کند یعنی به مدارک و منابع اسلامی آشنا باشد و بتواند احکام خدا را از قرآن و سخنان پیشوایان اسلام و دلائل دیگر بفهمد، بر چنین شخصی لازم است که خودش به تحقیق و بررسی بپردازد. ولی از آن جا که شاخه‌های دین بسیار زیاد است و هر شاخه نیز شاخه‌های دیگری دارد و آگاهی از تمام جزئیات آن، نیاز به سالها غور و بررسی در علوم اسلامی دارد، اگر کسانی به این علوم وارد نباشند وظیفه دارند به دانشمندنی مراجعه کنند که هم آگاهی کافی دارند و هم پاک و دلسوزند، درست همانند مسائل پزشکی که اگر کسی در این رشته درس خوانده باشد به تشخیص خود عمل می کند و گر نه به هنگام نیاز به طبیب مراجعه می‌نماید.
ولی فراموش نکنید آنچه در بالا گفتیم تنها مربوط به شاخه‌های دین است امّا ریشه‌های آن که برای همه قابل تحقیق و بررسی است باید بدون استثنا همه در آن متّکی به استدلال و تحقیق باشند.
۳

کتابی که از نظر شما می گذرد به همین منظور تهیه شده است که همه افراد بدون استثنا بتوانند با مطالعه آن از دلائل زنده عقاید اسلامی باخبر شوند، و بدون احتیاج به تقلید از این و آن خود را بیابند و به هنگام رو به روشدن با مخالفان از عقیده خود به خوبی دفاع کنند.
مباحث مربوط به خداشناسی با دلیلهایی زنده و روشن و همچنین صفات خدا.
مسائل مربوط به اصالت اسلام، و حقانیّت دعوت پیامبر، و عظمت کتاب آسمانی ما قرآن.
و مسائل مربوط به رستاخیز و جهان پس از مرگ و دلائل زنده‌ای که وجود این جهان را اثبات می کند، و چگونه زندگی انسانها در آن جهان.
همه بدون استثنا یا عباراتی ساده و روان و در عین حال متین و استوار در این کتاب آمده است.
تنها بخشی که از آن در این کتاب سخن به میان نیامده مسائل مربوط به امامت و جانشینان راستین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و عقاید خاص شیعه در این زمینه است، زیرا ما این مباحث را به طور فشرده در کتاب «آیین ما» آورده‌ایم و کسانی که اطّلاعات بیشتری در این زمینه بخواهند می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند.
توفیق همه خوانندگان گرامی را در آگاهی هر چه بیشتر از حقایق اسلام و همچنین نشر و تبلیغ آن در همه جا و برای همه کس از خداوند بزرگ خواستاریم.
قم- ناصر مکارم شیرازی

ربیع الاول ۱۳۹۷

۱

خداشناسی از دو راه مطمئن

درباره خداشناسی از دورترین زمان تا امروز کتابها نوشته شده و بحثها و گفتگوهای فراوانی در میان دانشمندان و غیر دانشمندان بوده است.

هر کدام برای پی بردن به این حقیقت راهی را انتخاب کرده‌اند، امّا از همه راهها بهتر که می‌تواند ما را به زودی به این مبدأ بزرگ جهان هستی نزدیک سازد دو راه است:

۱- راهی از درون (نزدیکترین راه)

۲- راهی از برون (روشنترین راه)

در قسمت اوّل سری به اعماق وجود خود می‌زنیم و ندای توحید را از دورن جان خود می‌شنویم.

و در قسمت دوّم در عالم پهناور آفرینش به گردش می‌پردازیم و نشانه‌های خدا را در پیشانی تمام موجودات و در دل هر ذره‌ای مشاهده می‌کنیم. هر کدام از این دو راه، بحثهای طولانی دارد، امّا کوشش ما این است که در یک گفتار فشرده، هر یک از این دو راه را اجمالًا مورد بررسی قرار دهیم.

۱- سوره بقره، آیه ۱۱۱.

ص: ۲

دانشمندان می‌گویند هر انسانی را که فکر کنید، از هر نژاد و هر طبقه‌ای که باشد اگر او را به حال خود واگذارند و تعلیمات خاصّی نبیند و حتی از گفتگوهای خداپرستان و مادیها عریان شود، خود به خود متوجّه نیروی توانا و مقتدری می‌شود که مافوق جهان مادّه است و بر تمام جهان حکومت می‌کند.

او در زوایـای قلب و اعماق دل و روان خویش احساس می‌کنـد که نـدایی لطیف و پر از مهر و در عین حال رسا و محکم، وی را به طرف یک مبدأ بزرگ علم و قدرت که ما او را خدا می‌نامیم می‌خواند.

این همان ندای فطرت پاک و بی‌آلایش بشر است.

ممکن است غوغای جهان مادی و زندگی روزانه و زرق و برقهای حیات او را به خود مشغول سازد، و موقّتاً از شنیدن این ندا غافل شود، امّا هنگامی که خود را در برابر مشکلات و گرفتاریها مشاهده می‌کند، هنگامی که حوادث وحشتناک طبیعی همانند سیلها و زلزله‌ها و طوفانها و لحظات پر اضطراب یک هواپیما در یک هوای نامساعد و خطرناک به او حمله ور می‌شوند آری در این هنگام که دست از تمام وسایل مادی کوتاه می‌گردد و هیچ گونه پناهگاهی برای خود نمی‌یابد، این نـدا در درون جان او قوّت می‌گیرد، احساس می‌کنـد که از دورن وجودش قـدرتی او را به سوی خود می‌خوانـد، قدرتی که برتر از تمام قدرتهاست، نیروی مرموزی که همه مشکلات در برابر او سهل و ساده و آسان است. البتّه نـدای فطرت همیشه در درون جان او قوّت می‌گیرد، احساس می‌کند که از درون وجودش قـدرتی او را به سوی خود می‌خوانـد، قـدرتی که برتر از تمـام قـدرتهاست، نیروی مرموزی که همه مشکلات در برابر او سهل و ساده و آسان است.

البتّه این ندای فطرت همیشه در درون جان آدمی هست ولی در این لحظات قوّت بیشتری می‌یابد.

تاریخ نشان می‌دهـد حتی قدرتمنـدانی که در لحظات آرامش و عادی از بردن نام خـدا ابا می‌کردند به هنگامی که پایه‌های قدرت خود را متزلزل و کاخ هستی خود را در حال فرو ریختن می‌دیدنـد، دست به دامن این مبـدأ بزرگ می‌شدنـد، و نـدای فطرت را به روشنی می‌شنیدند.

ص: ۳

تاریخ می گوید به هنگامی که فرعون در میان امواج خروشان، خود را گرفتار دید و مشاهده کرد، آبی که مایه حیات و آبادی کشور او و سرچشمه تمام قدرت مادیش شده، اکنون فرمان مرگ او را اجرا می کند، و در برابر چند موج کوچک عاجز مانده و دستش از همه جا کوتاه هست، فریاد زد الآن اعتراف می کنم که جز خدای بزرگ موسی هیچ معبودی نیست، این ندا در حقیقت از درون فطرت و جان او برخاست. نه تنها فرعون، تمام کسانی که در شرایط او قرار می گیرند، همین ندا را به روشنی می‌شنوند.

یک سؤال مهم

در این جا ممکن است، این سؤال پیش آید که این ندای درونی که نام آن را ندای فطرت می گذارند ممکن است نتیجه تبلیغاتی باشد که در محیط اجتماع، و در مکتب و مدرسه، و از پدر و مادر درباره خدا شنیده‌ایم و این یک نوع عادت برای ما شده است که به هنگام ترس قوت می گیرد.

جواب

پاسخ این اشکال با توجّه به یک مقدمه کوتاه روشن می‌شود.

عادات و رسوم، اموری متغیر و ناپایدارند ما نمی‌توانیم عادت و رسمی را پیدا کنیم که در سراسر تاریخ بشر و در میان تمام اقوام، یکسان باقی مانده باشد، مسائلی که امروز عادت و رسم می‌شود، ممکن است فردا دگرگون گردد، عادت و رسوم یک ملّت در میان ملّت دیگر دیده نمی‌شود.

بنابراین اگر مشاهده کنیم موضوعی در میان تمام اقوام و ملّتها و در هر عصر و زمان بدون استثنا وجود داشته، باید بدانیم یک ریشه فطری دارد و در درون بافت روح و جان انسان قرار گرفته است.

مثلًا علاقه مادر به فرزند به طور قطع نمی‌تواند نتیجه یک تلقین و یا تبلیغ ویا عادت و رسم باشد، زیرا در هیچ قوم و ملّتی و در هیچ عصر و زمانی نمی‌بینیم مادری نسبت به فرزند خود مهر نورزد.

البتّه ممکن است، مادری بر اثر ناراحتی روانی فرزند خود را از بین ببرد و یا پدری در زمان جاهلیّت، دختر خود را بر اثر افکار غلط و خرافی زنده بگور کند، ولی اینها موارد بسیار نادر و استثناهای زودگذری هستند که به زودی از میان رفته و فطرت اصلی خود را نشان می‌دهد.

ص: ۴

با توجّه به این مقدمه، نگاهی به مسأله خداپرستی در میان انسانهای امروز و گذشته می کنیم.

گواهی دانشـمندان جامعه شـناس و مورّخان بزرگ همچون ویل دورانت هیـچ عصـرو زمانی را نمی‌یابیم که مذهب و ایمان به یک مبدأ بزرگ در میان بشـر وجود نداشـته باشد بلکه در هر عصر و زمان و در هر نقطه‌ای از دنیا شکلی از مذهب وجود داشته است، و این خود یک دلیل روشـنی است بر این که خـداپرستی از اعماق روح و فطرت انسان سرچشـمه گرفته، نه این که نتیجه یک تلقین و رسم و عادت باشد.

حتی قرائنی در دست داریم که نشان می‌دهد اقوامی که قبل از تاریخ زندگی می کردند آنها نیز دارای نوعی مذهب بوده‌اند.

البتّه شـک نیست که اقـوام ابتـدایی چـون نمی‌توانسـتند خـدا را به عنـوان یـک موجود مـافوق طـبیعی فکر کننـد، او را در لا‌به لا‌ی موجودات طبیعی جستجو می کردند از موجودات طبیعت برای خود بت می‌ساختند.

ولی با پیشرفت فکر انسان و قدرت اندیشه او تدریجاً توانست حق را بیابد و چشم ازموجودات محدود جهان ماده برگیرد و در ورای این جهان به قدرت بزرگ خداوند آشنا گردد.

بعضی از روان‌شناسان بزرگ صریحاً اعتراف کرده‌اند که برای روح آدمی چهار بعد یا چهار حس و فطرت نخستین وجود دارد.

۱- حسّ دانایی که انسان را به دنبال علوم و دانشها می‌فرستد و روح او را تشنه فراگرفتن علم می کند.

۲- حسّ نیکی که سرچشمه مسائل اخلاقی و انسانی در جهان بشریّت است.

۳- حسّ زیبایی که منشأ پیدایش شعر و ادبیات و هنر (به معنای واقعی) است.

۴- حسّ مذهبی که انسان را دعوت به شـناسایی خدا و انجام فرمان او می کند و به این ترتیب مشاهده می کنیم که حس مذهبی بعد چهارم روح انسانی است هیچ گاه از او جدا نبوده و هیچ گاه از او جدا نخواهد شد.

و حتی در بحثهای آینده ملاحظه خواهیم کرد که بیشتر مادیها و

ص: ۵

منکران خدا نیز به نوعی اعتراف به وجود خدا کرده‌اند، اگر چه از بردن نام او خودداری می‌کنند، و نام طبیعت یا نامهای دیگر بر او می‌گذارند، ولی صفاتی برای طبیعت قائل می‌شوند که شبیه صفات خداست.

از آنچه در این بحث گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که عشق به خدا همیشه در جان ما بوده و خواهد بود.

ایمان به خدا شعله جاویدانی است که قلب و روح ما را گرم می‌سازد.

برای شناسایی خدا ما مجبور نیستیم راه‌هایی طولانی بپیماییم سری به اعماق وجود خود می‌زنیم، ایمان به او را در آن جا می‌یابیم.

ص: ۶

راهی از برون، روشنترین راه به سوی او

با یک نگاه ساده به جهانی که در آن زندگی می‌کنیم به این حقیقت می‌رسیم که جهان هستی در هم و برهم نیست، بلکه تمام پدیده‌ها بر خط سیر معینی در حرکتند و دستگاههای جهان همچون لشکر انبوهی هستند که به واحدهای منظم تقسیم شده و به سوی مقصد معیّنی در حرکتند، نکات ذیل می‌تواند هر ابهامی را در این زمینه برطرف سازد:

۱- برای پدید آمدن و باقی ماندن هر موجود زنده‌ای باید یک سلسله قوانین و شرایط خاص دست به دست هم بدهند مثلًا برای پدید آمدن یک درخت زمین مناسب، آب و هوای مناسب و حرارات معین لازم است که دانه را بکاریم و خوب تغذیه و تنفس کند، سبز شود و رشد نماید و در غیر این شرایط رشد آن ممکن نیست.

۲- هر موجودی اثری مخصوص به خود دارد، آب و آتش هر کدام اثری مخصوص به خود دارند که از آنها جدا نمی‌شود و همواره از قانون ثابتی پیروی می‌کنند.

۳- تمام اعضای موجودات زنده با یکدیگر همکاری دارند، به عنوان نمونه همین بدن انسان که خود عالَمی است، در وقت عمل تمام اعضایش خودآگاه و ناخودآگاه با هماهنگی خاصی کار می‌کنند، مثلًا اگر خطری پیش

ص: ۷

آید همگی برای دفاع بسیج می‌شوند، این ارتباط و همکاری نزدیک نشانه دیگری از نظم در جهان هستی است.

۴- یک نگاه به صحنه جهان آشکار می‌سازد که موجودات مختلف جهان نیز هماهنگی مخصوصی با هم دارند، مثلًا برای پرورش موجودات زنده، آفتاب می‌تابد، ابر می‌بارد، نسیم می‌وزد، و زمین و منابع زمینی نیز کمک می‌کند، اینها نشانه وجود یک نظام معیّن در عالم هستی است.

رابطه «نظم» و «عقل»

این حقیقت در برابر وجدان همه کس ظاهر است که نظم در هر دستگاهی باشد حکایت از «عقل و فکر و نقشه و هدف» می‌کند.

زیرا انسان هر کجا نظم و حساب و قوانین ثابتی دید می‌داند که در کنار آن مبدأ علم و قدرتی را باید جستجو، و در این درک وجدانی خود نیاز چندانی به استدلال نمی‌بیند.

او می‌داند هرگز یک آدم نابینا و بی‌سواد نمی‌تواند با ماشین تایپ یک انشای خوب، یا یک مقاله اجتماعی و انتقادی بنویسد، و هرگز یک کودک دو ساله نمی‌تواند با گردش دادن نا منظم قلم روی کاغذ تابلوی بسیار زیبا و پر ارزشی به وجود آورد، بلکه اگر ما یک انشای خوب یا مقاله با ارزشی را دیدیم می‌دانیم آدم با سواد و با عقل و هوشی آن را به وجود آورده، و یا اگر در یکی از موزه‌ها تابلوی بسیار زیبا و جالبی را مشاهده کردیم شک نخواهیم کرد که دست نقاش هنرمند و چیره دستی در ایجاد آن به کار رفته، اگر چه هرگز آن نویسنده و نقاش هنرمند را ندیده باشیم.

بنابراین هر جا دستگاه منظمی است در کنار آن هم عقل و هوشی وجود دارد، و هر قدر آن دستگاه بزرگتر، دقیقتر و جابتر باشد علم و عقلی که آن را ایجاد کرده است به همان نسبت بزرگتر خواهد بود.

گاهی برای اثبات این موضوع که هر دستگاه منظم نیاز به مبدأ عقل و دانش دارد از «حساب احتمالات» که در ریاضیات عالی از آن بحث شده کمک گرفته می‌شود، و از این راه اثبات می‌کنند که مثلًا یک فرد بی‌سواد

ص: ۸

اگر بخواهد به وسیله ماشین تایپ، با فشار دان روی دکمه‌های ماشین از روی تصادف، یک مقاله یا یک قطعه شعر را تایپ کند، مطابق حساب احتمالات میلیاردها سال طول می‌کشد که حتی عمر کره زمین برای آن کافی نیست (برای توضیح بیشتر به کتاب آفریدگار جهان مراجعه فرمایید).

ص: ۹

نمونه‌هایی از شگفتیهای آفرینش

اشاره

ستاد بزرگ فرماندهی تن ما

یک پرنده کوچک و جهانی از اسرار

گیاهان شگفت‌انگیز

سیری به جهان مرموز «اتم» بزنیم

چرا بعضی از دانشمندان علوم طبیعی به خدا ایمان ندارند.

آیا خدا هم آفریدگاری دارد؟

ص: ۱۰

ص: ۱۱

نظم در جهان هستی

گفتیم در سراسر جهان هستی نظم و هدف و نقشه آشکارا دیده می‌شود، لابد میل دارید نمونه هایی از آن را مورد بررسی قرا دهید.

در این جا ما چند نمونه بزرگ و کوچک را برای شما جمع آوری کرده‌ایم خوشبختانه امروز با پیشرفت علوم طبیعی و کشف اسرار و شگفتیهای جهان طبیعت و ریزه کاریهای ساختمان وجود انسان، و حیوان، و گیاه، و مواد مختلف آلی، ومعدنی، و ساختمان حیرت‌انگیز یک سلول و یک اتم و نظام تحسین آفرین عالم ستارگان تمام کتابهای علوم طبیعی، کتابهای توحید و خداشناسی است که به ما درس عظمت پروردگار را می‌دهند.

بنابراین فراموش نکنید که آنچه ما در این جا می‌آوریم نمونه‌هایی است از این جهان بزرگ، و در هر طرف نگاه کنید نمونه‌های بیشتری پیدا خواهید کرد که هر کدام از دیگری شگفت انگیزتر و جالبتر است.

ص: ۱۲

۱- ستاد بزرگ فرماندهی بدن

اشاره

جمجمه انسان را ماده‌ای خاکستری رنگ و ظاهراً ناهموار پر کرده که ما آن را «مغز» می‌نامیم. و این مغز، مهمترین و دقیقترین دستگاه بدن ما را تشکیل می‌دهد زیرا کار آن فرماندهی قوای بدن و اداره امور تمام دستگاههای جسم انسان است.

مغز برای کسب اطّلاعات لازم، درک احتیاجات اعضای و رساندن فرمانهای خود به تمام بدن از رشته‌های باریکی که در سراسر بدن پخش است و به نام «سلسله اعصاب» موسوم است استفاده می کند.

«سلسله اعصاب» به نوبه خود از وسائل مختلف دیگری بهره‌برداری می‌نماید که به چند قسمت آن در ذیل اشاره می‌شود:

۱- چشم این دستگاه عکسبرداری خودکار با سرعت شگفت انگیزی از تمام موجودات اطراف ما، زشت یا زیبا، کوچک یا بزرگ، عکسبرداری می کند و به شبکه اطّلاعاتی مغز می‌رساند.

۲- گوش این گیرنده امواج صوتی مأمور ضبط و جمع آوری تمام صدها و آهنگهایی که در اطراف انسان موجود است، آنها را جمع می کند و به مغز گزارش می‌دهد.

۳- لامسه این دستگاه سنجش گرما، سرما، رطوبت، نرمی و زبری مانند آن وظیفه‌اش جمع آوری اطّلاعات لازم در این قسمت و گزارش دادن به مغز است.

۴- شامه مأموریت جمع آوری اطّلاعات مفید در مورد غذاها و سایر موجودات محیط را به عهده دارد که این اطّلاعات را از طریق اجزای بسیار ریزی که در فضا پراکنده است و هنگام تنفس وارد بینی می‌شوند کسب می‌نماید.

۵- ذائقه یا سازمان بررسی و کنترل غذاها، عهده دار نظارت بر غذاهای مختلف و گوناگونی است، که می‌خواهند وارد معده بشوند، این دستگاه از طریق طعم چگونگی هر خوراکی را تشخیص داده، خوب و بد را

ص: ۱۳

از هم جدا می‌کند و به مغز مخابره می‌نماید و بلافاصله دستور لازم در مورد خوردن و یا بیرون ریختن آن، به اعصاب داده می‌شود. و ضمناً در اثر لذتی که از خوردن غذا به وسیله این حس می‌برد انسان را به خوردن غذای مناسب و جبران نیروهای مصرف شده وارد می‌نماید.

بخشهای مهم این ستاد بزرگ

«مغز و سلسله اعصاب» از دو بخش ممتاز تشکیل شده است.

بخش اوّل سلسله اعصاب ارادی است که «دماغی و نخاعی» نیز نامیده می‌شوند و کلیه حرکات ارادی بدن از قبیل راه رفتن، نگاه کردن، حرف زدن و ... از این سلسله سرچشمه می‌گیرد.

بخش دوّم اعصاب غیر ارادی هستند که منشأ حرکت غیر ارادی بدن از قبیل حرکات قلب، معده و ...

می‌باشند. این بخش خود دو قسمت دارد:

۱- اعصاب «سمپاتیک» که حرکات غیر ارادی بدن را تند می‌کنند یعنی حکم گاز اتومبیل را دارند.

۲- اعصاب «پاراسمپاتیک» که حرکات غیر ارادی را کند می‌کنند و حکم ترمز اتومبیل را دارند.

و علّت این که این دو دستگاه اختیاری نیستند ضرورت وجود آنها برای بدن است که بدون چون و چرا و کوچکترین دخالت اراده باید انجام پذیرد و تعادل حرکات دستگاههای بدن را تأمین کند.

حساس‌ترین بخشهای مغز

«مخ» مرکز هوش، اراده، شعور و حافظه است و خلاصه از حساس‌ترین بخشهای مغز می‌باشد و بسیاری از عکس العملهای روحی همچون خشم و ترس و امثال آن مربوط به آن است.

برای روشن شدن مطلب توجّه به این نکته لازم است که

ص: ۱۴

اگر مـخ جـانوری را بردارنـد ولی اعصابش سالم باشـد، زنـده می‌مانـد امّا فهم و شـعور را به کلّی از دست می‌دهـد. مـخ کبوتری را برداشـتند، تا مدّتی زنده بود. امّا دانه که جلویش می‌ریختند تشـخیص نمی‌داد و اگر به پروازش در می‌آوردند آن قدر می‌پرید تا به مانعی برخورد و بیفتد.

می گویند در یکی از جراحیها، قسـمتی از مخ شخصی را برداشتند او حوادث چند سال از عمرش را فراموش کرد و با کسانی که در آن مدّت آشنا شده بود اظهار ناآشنایی می کرد.

این بایگانی عجیب

این قوّه حافظه چه شگفت‌انگیز است؟

هیچ اندیشیده‌اید؟

این عضو کوچک خطرات یک دوران عمر را با تمام خصوصـیاتش بایگانی کرده، هر شخصـی که با شـما نوعی ارتباط داشته باشد تمام خصوصـیات وی از نظر انـدازه، شـکل، رنگ، لباس، اخلاق و روحیات همه را در بایگانی خود حفظ نموده و برای آن پرونـده مخصوصـی تشـکیل داده است، و هر منظره‌ای را که دیده‌ایـد کیفیت و چگونگی آن را با توجه به اشـجار، گیاهان و چگونگی آنها نگهـداری کرده، و به مجرّد این که بـا آن شـخص یـا آن منظره رو به رو شویـد پرونـده آن را بلافاصـله از بایگانی بیرون می کشـد، مطالعه‌ای فوری روی آن می کند، تمام وضع گذشته او را با آنچه حالا دیده تطبیق می‌نماید سپس دستور احترام و پذیرایی دوست و ابراز تنفّر و دوری از دشـمن را مثلًا صادر می کنـد، ولی این کار آن به قـدر به سـرعت انجام می گیرد که هیچ فاصـله زمانی احساس نمی‌شود.

شگفتی این مسأله وقتی آشـکارتر می گردد که فرض کنیـد پرونده‌های تمام حوادث دوران عمر یک انسان در اداره‌ای بایگانی شده باشد و افرادی زبر دست مأمور آنها باشند سپس ما روزی یکی از آن پرونده‌ها را که عکس صاحب آن را دست داریم از مأمور آن بخواهیم آن وقت است که می‌فهمیم چقدر طول می کشد تا پرنده او را پیدا کنند و مشخصات مربوط به او

ص: ۱۵

راباز گو نمایند.

این سرعت عمل کارهای عجیب مغز است.

کارمندان روزانه، و شبانه روزی

مبادا کسی خیال کند به هنگام خواب تمام فعالیتهای عصبی تعطیل می‌شود، خیر، زیرا تعطیل شدن همه آن‌ها مساوی است با مرگ، بلکه تنها بخشی از آنها تعطیل می‌شود تا نشاط تازه برای فعالیت پیدا کند، امّا بقیه تمام شبانه روز مشغول فعالیتند.

طبیعت بی‌شعور چگونه شعور می‌سازد؟

در بحثهای مربوط به انسان هیچ بحثی از بحثهای روانی و سلسله اعصاب جالبتر نیست زیرا ساختمان سلسله اعصاب و مغز به قدری دقیق و ظریف هستند که کوچک‌ترین تغییر در آن آثار مهمّی در تمام بدن از خود به یادگار می گذارد.

به همین دلیل شواهد، و دلایل توحید در این جا از همه جا بیشتر است.

بیچاره دانشمندان مادی که می‌خواهند این همه نظم و دقّت و حساب را مخلوق طبیعت کور و کر بدانند. شگفت آورتر از این چیزی نیست که بخواهیم طبیعت بی‌عقل و فاقد شعور را خالق عقل و شعور بدانیم.

شاید روزی همین جهات است که در میان دانشمندانی که متخصّص در رشته‌های روانشناسی و علوم روحی هستند کمتر طرفدار مکتب مادی و منکر خدا پیدا شود.

ص: ۱۶

۲- یک پرنده کوچک و جهانی از اسرار

یکی از پرندگان عجیب «شب پره» یا «خفاش» است که همه چیزش عجیب است امّا پروازش در دل تاریکی شب از همه عجیبتر. «حرکت سریع خفاش در تاریکی شب بـدون برخورد به مانع» به قدری شـگفت‌انگیز است که هر قدر درباره آن مطالعه شود اسـرار تازه‌ای از این پرنده اسرارآمیز به دست می‌آید.

این پرنده در شب تاریک با همان سـرعت و شـجاعتی حرکت می‌کند که کبوتر در دل آفتاب. و مسـلّماً اگر وسیله‌ای برای اطّلاع از وجـود موانـع نـداشت خیلی دست به عصـا حرکت می‌کرد، اگر او را در تـونلی تاریـك و باریـك و پرپیـچ و خم که آن را به دوده آغشـته باشـند رها سازنـد از تمام پیچ و خمها می‌گذرد بدون این که حتی یک بار به دیوار تونل برخورد کرده باشد و ذره‌ای دوده روی بال او بنشیند.

باید توجّه داشت این وضع عجیب خفاش معلول خاصیّتی در وجود آن است شبیه «رادار»

در این جا باید کمی با «دستگاه رادار» آشنا شویم تا پس از آن به شگفتی این خاصیّت در وجود کوچک خفاش پی ببریم.

در «فیزیـک» در بحث «صوت» سـخنی دربـاره «امواج ماورای صوت» است این امواج همان امواجی هسـتند که تناوب و طول آنها به قدری زیاد است که گوش انسان قادر به درک آنها نیست و به همین جهت آنها را ماوری صوت می‌نامند.

هنگامی که چنین امواجی را به وسـیله یک مبـدأ فرسـتنده قوی ایجاد کننـد، این امواج همه جا پیش می‌روند ولی همین که در یک نقطه از فضا به مانعی برخورد کننـد (ماننـد هواپیمای دشـمن یا هر مانع دیگر) ماننـد توپی که به دیوار بخورد باز می‌گردند درسـت مانند صدایی که ما در برابر یک کوه یا یک دیوار بلند می‌دهیم و با دستگاههایی می‌توان فاصله آن را

ص: ۱۷

دقیقاً اندازه گیری کرد.

بسیاری از هواپیماها به وسیله «دستگاه رادار» هدایت می‌شوند و به هر مقصدی بخواهند می‌روند و نیز برای پیدا کردن هواپیمای دشمن از رادار استفاده می کنند.

دانشمندان می گویند در وجود این پرنده کوچک دستگاهی شبیه «رادار» وجود دارد، به این نشان که اگر آن را در اطاقی به پرواز در آوریم و در همان لحظه میکروفونی که امواج ماورای صوت را به امواج قابل شنیدن تبدیل می کند، به کار اندازیم همهمه گوشخراشی دراطاق به راه خواهد افتاد و در هر ثانیه ۳۰ الی ۶۰ مرتبه امواج ماورای صوت از خفاش شنیده می‌شود.

البته خفاش در حال استراحت نیز این امواج را بیرون می‌فرستد ولی در هر ثانیه ۱۰ مرتبه بیشتر تکرار نمی‌شود.

ولی این سؤال پیش می‌آید که این امواج به وسیله کدام عضو خفاش به وجود می‌آید و به وسیله کدام عضو بازگشت آن را درک می کند یعنی دستگاه فرستنده کدام و دستگاه گیرنده او کدام است؟

دانشمندان در پاسخ این سؤال می گویند: این امواج به وسیله عضلات نیرومند حنجره خفاش از طریق سوراخهای بینی او فرستاده می‌شود و گوش بزرگ او عهده دار گرفتن امواجی است که باز می گردد.

بنابراین خفاش در سیر و سیاحت شبانه خود مدیون گوشهای خود است و یک دانشمند روسی به نام «ژورین» با تجربیاتی ثابت کرده که اگر گوشهای خفاش را بردارند نمی‌تواند بدون برخورد به مانع در تاریکی پرواز کند. در حالی که اگر چشم او را به کلی بردارند حرکت او با کمال مهارت انجام خواهد یافت، یعنی خفاش با گوش خود می‌بیند.

اکنون بیندیشید این دو دستگاه عجیب و حیرت‌انگیز را چه کسی در این جثه کوچک و ناچیز این پرنده به وجود آورده، و طرز استفاده از آنها را چگونه به او تعلیم داده است که بتواند در پناه این وسیله مطمئن از خطرات فراوانی که در حرکات شبانه‌اش پیش روی اوست مصون بماند؟

ص: ۱۸

... راستی چه کسی؟

آیا ممکن است طبیعت فاقد عقل و شعور چنین عملی را انجام داده باشد؟

شایسته ستایش آن آفریدگاری است کارد چنین دلاویز نقشی زماء و طینی

ص: ۱۹

۳- گیاهان شگفت انگیز

ساختمان همه گیاهان جالب است ولی بعضی شگفت‌انگیزتر است.

آیا گیاهان گوشتخوار را شنیده‌اید؟ لابد در دل خود می‌گویید این دیگر دروغ است. حیوانات گوشتخوار دیده‌ایم اما گیاهان گوشتخوار ندیده‌ایم مگر گیاه حرکت می‌کند تا طعمه خود را بتواند به دست آورد؟ مگر دستگاه هاضمه دارد؟ اینها افسانه است.

ولی به شما توصیه می‌کنیم در این گونه موارد سخن فیلسوف بزرگ «ابوعلی سینا» را فراموش نکنید که می‌گفت «آنچه از موضوعات عجیب می‌شنوید فوراً انکار نکنید و مادامی که دلیل قاطعی بر عدم آن در دست نیست احتمال بدهید شاید آن حرف صحیح باشد، (و روی آن تحقیق کنید)

و از طرفی در جهان آفرینش پیدایش حیات در چهره‌های گوناگون آن قدر زیاد شده که هیچ چیز را نمی‌توان در آن عجیب دانست.

خصوصاً که موضوع حرکت گیاه را به شکل ساده آن در گل آفتاب گردان که همیشه به طرف خورشید می‌چرخد مشاهده می‌کنیم. بنابراین مطمئن باشید که دانشمندان علوم طبیعی انواع زیادی از گیاهان گوشتخوار را کشف کرده‌اند که با سرعت طعمه خود را صید می‌کنند و در کتب علمی نام

ص: ۲۰

و مشخصات آنها را آورده‌اند.

در ذیل چند نمونه از این گیاهان را به اتکای تحقیقات دانشمندان علوم طبیعی مخصوصاً «پرفسور لئون برتن» مدیر موزه ملّی تاریخ طبیعی فرانسه می‌آوریم:

این دانشمندان می‌گویند تا کنون ۴۵۰ نوع گیاه گوشتخوار دیده شده که ۱۰ نوع آن در کشور فرانسه وجود دارد ومعروفترین آنها عبارتند از:

۱- آلدروداند

این گیاه در ایالت «ژیروند» می‌روید (ژیروند در غرب فرانسه و ساحل اقیانوس اطلس واقع است) خوراک این گیاه مگس است و لذا آن را گیاه مگس گیر می‌گویند.

این گیاه دارای برگ دو پارچه‌ای مخصوصی است که مانند دو صفحه کتاب باز، در برابر هم قرار دارند و از قسمت پایین به وسیله لولای مخصوصی به هم چسبیده‌اند. روی برگهای گیاه را کرکهای حساسی پوشانیده است.

اگر پاها یا بدن مگسی با این کرکها تماس پیدا کند دو صفحه بلافاصله به سرعت بسته می‌شوند و مگس در میان آنها زندانی می‌شود و سرانجام در اثر شیره‌ای که از برگ آن، ترشح می‌شود حشره بیچاره هضم و جزء بدن گیاه می‌شود.

۲- دیونه

این گیاه مجهز به «لولایی» است که از گیاه قبل این امتیاز را دارد که انقباض صفحات برگهای آن به قدری سریع انجام می‌گیرد که کمتر حشره‌ای می‌تواند از دام آن فرار کند. این گیاه یک منطقه مرگ حتمی برای این گونه حشرات است.

۳- دروزرا

این گیاه در جنگلهای «رامبوی یه» می‌روید، برگهای سرخی دارد که روی آن شاخکهای باریکی شبیه مو وجود دارد و در انتهای هر یک غدّه‌ای قرار دارد.

ص: ۲۱

اگر مگس، بی‌خبر روی برگهای این گیاه بنشیند، ناگهان شاخکها از اطراف بر سرش می‌ریزنـد و او را دست بسته به درون برگ می‌کشانند. خود برگ نیز تـدریجاً منقبض می‌شود و تقریباً پس از ربع ساعت انقباض کامل می‌یابد و حشره بینوا مجبور است در عرض چند روز به وسیله ترشحات چسبنده تدریجاً هضم و جذب گیاه گردد.

۴- نپانتس

این گیاه از عجیبترین نوع گیاهـان گوشتخوار است. در انتهـای شاخه باریکش چیزی شبیه کوزه کوچکی است که دهانه آن رو به طرف بالاست و درب مخصوصی دارد که در حال عادی باز است. این کوزه دام خطرناکی برای حشرات بی‌احتیاط وسر به هواست زیرا:

اوّلًا در درون کوزه‌ها عسل شیرین چسبناکی است که مستوره آن هم روی جدار بیرونی کوزه ریخته است که حشرات شکم پرست کمتر ممکن است از آن چشم بپوشند.

ثانیاً رنگ کوزه‌ها به قدری زیبا و شفاف است که حشرات خوش ذوق را جذب می‌کند. شیرینی عسل و زیبایی کوزه‌ها به حشرات چشمک می‌زننـد و هر کدام اسیر هوای نفس شوند و وارد کوزه گردند فوراً دهانه کوزه بسته می‌شود و دیگر هرگز راه خلاصی نیست.

این کوزه حکم معـده این گیاه را دارد و شیرهای آن ماننـد شیره معـده روی حشره تأثیر کرده و آن را به صورت قابل جـذب در می‌آورد.

حشره‌کش بی‌زبان

دانشمندان اظهار امیدواری می‌کننـد که در اثر پیشرفت علم گیاه‌شناسی روزی بشود مقادیر زیادی از این گیاهان را در باغچه‌های منازل و کنار استخر پرورش داد و با این وسیله طبیعی به جنگ مگس و حشرات موذی رفت.

بدیهی است این سالم‌ترین نوع حشرکشهاست، زیرا موادی که برای کشتن حشرات به کار می‌رود معمولًا ماده سمی است. اگر چه سمیّت آن

ص: ۲۲

برای انسان کم است ولی بالاخره هوا را از صورت طبیعی بیرون می‌برد، امّا گیاهان حشره خوار این عیب را ندارند.

این صحنه‌های عجیب آفرینش انسان را در شگفتی فرو می‌برد که چه دست پرقدرتی به آفرینش این موجودات پرداخته است؟ و انسان را به یاد شعر معروف «سعدی» می‌اندازد.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجودهر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

ص: ۲۳

۴- سری به جهان مرموز «اتم» بزنیم

اشاره

می‌دانیم کوچکترین موجودی که تاکنون شناخته شده «اتم» و اجزای آن است اتم به قدری ریز است که نیرومندترین میکروسکپها که به اصطلاح کاهی را کوه نشان می‌دهد از دیدن آن عاجز است.

اگر می‌خواهید بدانید اتم چقدر کوچک است همین قدر بدانید که «پروتون» که یکی از اجزا آن است باید هزار میلیارد تا ده هزار میلیارد آن کنار هم چید تا یک سانتیمتر تشکیل دهد. و یک قطره آب بیش از تمام نفرات روی زمین اتم دارد. و اگر بخواهیم پروتونهای یک سانتیمتر سیم نازک را بشماریم و از هزار نفر هم کمک بگیریم و در هر ثانیه یکی از آنها را جدا کنیم ۳۰ تا ۳۰۰ سال (به اختلاف اتمها) شب و روز باید بیدار بمانیم تا همه آنها را بشمریم.

و امّا از کجا به این موجود ریز پی‌برده‌اند؟ در درجه اوّل از روی محاسبات ریاضی و در درجه دوّم از آثاری که روی شیشه‌های عکاسی و مانند آن ظاهر می‌شود.

حالا که فهمیدیم یک سانتیمتر سیم نازک این اندازه اتم دارد ببینید، آسمان، زمین، آب، هوا، کهکشانها و منظومه شمسی ما چه اندازه اتم دارند؟ آیا فکر بشر از تصوّر آن خسته نمی‌شود؟ و جز آفریننده جهان که می‌گوید «اگر تمام درختان روی زمین قلم و آبهای هفت دریا

ص: ۲۴

مرکب شونـد (تا کلمات و مخلوقات خـدا را بنویسـند) کلمات خـدا تمام نخواهـد شـد»(۱) کسـی سـر از حسـاب آنها بیرون خواهد آورد؟

تاریخچه ماجرای اتم

از قـدیم بین دانشـمندان بحث بوده است که آیـا در موجودات جهـان جزئی که قابل تقسـیم نباشـد و از اجزای دیگری ترکیب نیافته باشد وجود دارد یا نه؟

«ذیمقراطیس» نخستین کسـی است که نظریه این که موجودات از اجزای «لایتجزا» یعنی «نشکن و بدون جز»، ترکیب یافته‌اند داد که همـان معنای «اتم» را می‌بخشـد و تا مـدّتی روی آن بحث و گفتگو بود و طرفـدارانی هم پیـدا کرد تا این که در سال ۱۹۱۹ میلادی دانشـمندانی به نام «روترفورد» نخستین قدم را برای شکسـتن اتم برداشت یعنی «اتم» که معنای نشـکن را می‌داد، شـکست و شکافتن اتم کم‌کم بالا گرفت به طوری که این قرن را «قرن اتم» نام نهادند (یا صحیحتر قرن اتم شکافی) و نظریه ذیمقراطیس عملًا رد شد.

اجزای مرموز اتم

اتم بـا آن کـوچکی و حقـارت خود از اجزایی ترکیب یـافته که عمـده آنهـا سه جزء است یکی هسـته اتم که از دو جزء «پروتون» و «نوترون» تشکیل یافته «پروتون» دارای الکتریسته مثبت و «نوترون» فاقد هر گونه الکتریسته است.

و دیگر اجزائی که اطراف هسته می‌چرخند و «الکترون» یا «نگاتون» نام دارند. و دارای الکتریسته منفی هستند. سرعت الکترونها (در اتم ئیدروژن) در ثانیه ۳ هزار کیلومتر و در (اتم اورانیوم) به ۲۰۱۱۶۴ کیلومتر می‌رسد.

۱- سوره لقمان، آیه ۳۶.

ص: ۲۵

حالا ـ فکر کنید این سرعت در آن محیط کوچک چه وضعی خواهد داشت و در هر ثانیه چند مرتبه باید گرد مرکز خود طواف کند؟ و چگونه در این حرکت، الکترونها مزاحم یکدیگر نمی‌شوند.

بیابانهای هولناک درون اتم

خیال نکنید درون اتم پر است بلکه فاصله الکترونها تا هسته خالی و اگر هسته اتم را جسمی به شعاع یک متر فرض کنیم الکترونها در یک کیلومتری گردش می کنند و بقیه خلاء وجود دارد.

«ژولیو» دانشمند معروف می گوید: اگر خلاء بین اتمهای بدن انسان را از بین ببرند یعنی الکترونها را به هسته بچسبانند جسم انسان آن قدر کوچک می‌شود که باید آن را با میکروسکوپ دید. ولی وزن بدن هیچ تغییری نمی کند. زیرا فضای خالی درون اتم اثری در وزن آن نمی گذارد.

توجّه داشته باشید عناصر مختلف جهان همه از اتم تشکیل یافته‌اند ولی تعداد الکترون آنها مساوی نیست بلکه در بعضی مانند «ئیدرژن» یک الکترون و بعضی بیشتر دارد تا به اتم «اورانیوم» می‌رسد که ۹۲ الکترون دارد. عناصر دیگری هم کشف شده که الکترونهای بیشتری دارند.

اتمها درس توحید می‌دهند

اتم‌شناسی از مهمترین مباحث علوم طبیعی و نشاطانگیزترین آنهاست، این موجود ریز به ما درس توحید می‌دهد، زیرا، در جهان اتم بیش از همه چهار قست جلب توجّه می کند.

۱- نظام فوق العاده

تاکنون بیش از ۱۰۰ عنصر کشف شده که تعداد الکترونهای آنها به تدریج از یک شروع شده و به بالاتر از ۱۰۰ پایان می‌پذیرد. این نظام نمی‌توان معلول علل فاقد شعور باشد.

۲- تعادل قوا

می‌دانیم دو الکتریسته مخالف یکدیگر را جذب می کنند بنابراین الکترونها که بار الکتریکی منفی دارند و هسته که بار الکتریکی مثبت دارد

ص: ۲۶

باید یکدیگر را جذب کنند.

و از طرف دیگر می‌دانیم گردش الکترونها به دور هسته نیروی دافعه (گریز از مرکز) به وجود می‌آورد.

بنابراین نیروی گریز از مرکز می‌خواهد الکترونها را از محیط اتم دور سازد و اتم تجزیه گردد و نیروی جاذبه می‌خواهد التکرونها را جذب کند که به دنبال آن همه چیز از حرکت خواهد افتاد.

این جاست که بایـد دیـد چگونه با حسابی دقیق نیروی «جاذبه» و «دافعه» در اتمها تنظیم شـده که نه الکترونها می گریزند و نه جذب می گردند.

آیا ممکن است این تعادل را طبیعت کور و کر به وجود آورده باشد؟

۳- هر کدام در مسیر خود

گفتیم بعضـی از اتمها الکترونهای متعددی دارند ولی نه این که همه الکترونها در یک مدار حرکت کنند، بلکه در مدارهای متعدّد، و میلیونها سال این الکترونها در فاصله معین نسبت به هم با آن سرعت در حرکتند بدون این که تصادمی بر ایشان پدید آید.

آیا قرار داردن آنها در مدارهای معین و گردش بدون تصادم ساخته طبیعت بی‌فکر است؟

۴- نیروی وحشتناک و هیجان انگیز

دانستیم در درون اتم نیروی فوق العاده‌ای وجود دارد که ضمیمه شدن نیروی تعدادی از آن انرژی بسیار عظیمی به وجود می‌آورد و مبدأ آثار بزرگی می‌تواند باشد.

اکنون بیندیشـید مهار کردن این نیروی بزرگ و دیوانه، چقـدر مشـکل است و ایجاد دوستی و اتحاد بین اتمها چه حیرت آور است!

آیا آن تمرکز و این همبستگی جز در سایه یک قدرت و دانش فوق العاده معقول است؟

ص: ۲۷

نیروی عظیم اتم

برای این که به عظمت نیروی اتم پی‌ببرید فقط در نظر بگیرید که

۱- درسال ۱۹۴۵ در صحرای بی‌آب و علف مکزیک یک آزمایش اتمی انجام شد یک بمب کوچک که روی یک برج فولادی بود، پس از انفجار آن با وسایل مخصوص، برج آب گردید و سپس بخار شد و برق و صدای مهیبی برخاست و ابری از آن ایجاد گردید که ۱۲ کیلومتر در آسمان بالا رفت.

۲- در همین سال دو بمب کوچک را امریکاییها بر روی کشور ژاپن پرتاب کردند یکی روی شهر «ناکازاکی» و دیگری روی شهر «هیروشیما» در شهر اوّل ۷۰ هزار نفر نابود و همین مقدار مجروح داد و در شهر دوّم ۳۰ الی ۴۰ هزار تلفات و همین مقدار مجروح داد. که ژاپن به ناچار تسلیم بلاشرط آمریکاشد.

تنها مطالعه اسرار «یک اتم» کافی است که انسان را به خدا آشنا کند، لذا می‌توان گفت که به تعداد اتمهای جهان دلیل بر وجود مبدأ بزرگ عالم داریم.

چرا بعضی از دانشمندان علوم طبیعی منکر خدا هستند؟

در این جا یک سؤال پیش می‌آید که اگر راه خداشناسی این قدر روشن است که حتی با مطالعه گوشه‌ای از جهان هستی و نظم و اسرار آن می‌توانیم به خدا آشنا شویم پس چرا جمعی از بنیانگذاران علوم طبیعی به خدا ایمان ندارند؟

ص: ۲۸

پاسخ این سؤال را امروز ما به خوبی می‌دانیم. زیرا:

۱- نخستین دلیل مخالفت جمعی از علمای علوم طبیعی با مذهب این است که کلسا با آن خرافات وحشتناکش سالها باشدّت تمام با نشر حقایق علمی و مطالعات دانشمندان علوم طبیعی مبارزه می‌کرد و اجازه نفس کشیدن به آنها نمی‌داد. امپراطوران و سیاستمداران هم که تحت الشعاع کلیسا بودند با آنها همکاری داشتند، تا آن جا که به فرمان کلیسا بسیاری از دانشمندان را زیر شکنجه نابود ساختند، بر اثر این حوادث بود که دانشمندان علوم طبیعی به مبارزه با کلیسا پرداختند و خداوند هستی را که کلیسا معرفی کرده بود، به کلی کنار زدند، و به این ترتیب از روحانیون مسیحی انتقام گرفتند.

ولی در این جا دانشمندان علوم طبیعی یک اشتباه نابخشودنی مرتکب شدند، و اشتباه دیگر را غرب زدگان.

امّا اشتباه دانشمندان طبیعی این بود که به خاطر انتقامجویی و مبارزه با کلیسا به کلّی منکر خدا و هر مذهبی شدند، و تدریجاً آب و رنگ علمی به آن دادند، و البتّه آن مذهب خرافی و خدایان سه گانه و کتاب آسمانی تحریف شده با آن همه مطالب نادرست که کلیسا از آن دفاع می‌کرد چیزی نبود که دانشمندان بتوانند آن را بپذیرند و می‌بایست منکر شوند، ولی مگر مذهب منحصر به همان مذهب خرافی بود که کلیسا معرفی می‌کرد.

و اشتباه غرب زدگان این بود که درست آن مبارزه را در مورد اسلام که به عکس کلیسا پشتیبان و مبتکر پیشرفت علوم بود نیز به کاربردند بی خبر از این که آن هیاهو کمترین ارتباطی با اسلام نداشت.

ضمناً باید توجّه داشت که بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی در واقع خداپرستند ولی نام «طبیعت» را بر او می‌گذارند امّا تمام صفات خدا را مانند علم و قدرت و هدف برای «طبیعت» قائل می‌شوند.

عدّه دیگری هم از دانشمندان علوم طبیعی، رسماً طرفدار خداپرستی هستند، و نمونه آن کتابی است که وسیله ۴۰ نفر از اساتید و دانشمندان مشهور علوم طبیعی غرب تحت عنوان «اثبات وجود خدا» نگاشته شده است که هر یک از آنها از راه رشته‌هایی که در آن تخصّص داشته

ص: ۲۹

اند برای اثبات خداشناسی استدلال نموده‌اند.

۲- سنجیدن همه چیز با مقیاس علوم طبیعی نیز اشتباه دیگر آنها بود آنها خیال می‌کردند هر چیز با مقیاس علوم طبیعی و آزمایش و مشاهده درست درنیامد وجود ندارد، در صورتی که هر چیزی مقیاس خاصی دارد، بنابراین غلط است که گفته شود مثلًا «تا روح یا خدا را زیر چاقوی تشریح نبینیم باور نمی‌کنیم» زیرا ابزارها و مقیاسهای علوم طبیعی مقیاسهای مادّی است و در ماورای مادّه راه ندارد.

۳- بسیاری از آنها تمام صفاتی را که برای خدا اثبات می‌کنیم برای طبیعت ثابت می‌دانند مثلًا می‌گویند «طبیعت دریچه‌های قلب را به این جهت یک طرفه قرار داده که خون از حفره‌های پایین قلب به حفره‌های بالا برنگردد و عمل گردش خون مختل نشود».

این جاست که می‌بینیم برای طبیعت هدف، نقشه و علم قائل می‌شوند در صورتی که «طبیعت کور و کر» هدف و نقشه ندارد، به همین دلیل ما این دسته را «خداپرستان شرمگین» یعنی با این که حاضر نیستند اسم خدا را ببرندبه همه صفات او اقرار دارند و در واقع خداپرستند ولی به جای نام «خدا» نام «طبیعت» را گذارده‌اند.

۴- این که گفتیم دانشمندان علوم طبیعی همه منکر خدا نیستند بی‌دلیل نیست از آنها خداپرستان برجسته‌ای هستند مثلًا «هرشل» که از بزرگان علم هیئت است می‌گوید:

«هر قدر دائره علم وسیعتر می‌گردد براهین دندان شکن و قویتری برای وجود خداوند ازلی و ابدی به دست می‌آید».

«مونت نل» یکی دیگر از دانشمندان بزرگ طبیعی می‌گوید:

«اهمیّت علوم طبیعی تنها از این نظر نیست که عقل ما را سیر می‌کند (و به احتیاجات ما پاسخ می‌دهد) بلکه اهمیّت بیشتر آن از این جهت است که عقل ما را به اندازه‌ای بالا می‌برد که عظمت خدا را درک می‌کنیم و ما را به احساسات بزرگداشت ذات او زینت می‌دهد.

«لیته» یکی از طبیعی‌دانهای معروف که در ساختمان نباتات کشفیات و تحقیقاتی دارد، می‌گوید:

ص: ۳۰

«خدای ازلی و بزرگ، با خبر از آشکار و نهان و قادر متعال گویا از مقابل چشمان من عبور کرده است ... من اثر او را در تمام مخلوقات و موجودات مشاهده نمودم و در تمام این موجودات و مخلوقات حتی در کوچکترین آن. در آن موجوداتی که ابداً به چشم دیده نمی‌شود، چه قدرت و قوّتی به کار رفته؟ ... چه عقلی؟ ... چه کمال غیر قابل توصیفی در آنها دیده می‌شد؟»

«نیوتن» دانشمندان معروف و مبتکر قانون جاذبه عمومی می‌گوید:

«ما با مطالعه گوش می‌فهمیم که سازنده آن قوانین مربوط به «صوت» را کاملًا می‌دانسته و سازنده چشم تمام قوانین پیچیده مربوط به «نور» را می‌دانسته و از مطالعه نظم افلاک به آن حقیقت بزرگی که آنها را طبق نظم مخصوصی اداره می‌کند پی می‌بریم».(۱)

۵- و این را هم می‌دانیم که غالب دانشمندان علوم طبیعی در محیطهایی بودند که تورات و انجیل بر آنها حکومت می‌کرد. و با معرفی‌هایی که تورات تحریف شده از خداوند می‌کند هرگز یک دانشمند علوم طبیعی نمی‌تواند چنین خدایی را بپذیرد. خدایی که در باغ بهشت راه می‌رود، و نمی‌داند که آدم که از میوه درخت ممنوع خورده کجا پنهان شده؟(۲) و خدایی که مانند یک قهرمان کشتی شب تا صبح با یعقوب کشتی می‌گیرد و نمی‌تواند یعقوب را زمین بزند و با خواهش و دادن رشوه از دست یعقوب خلاص می‌شود.(۳)

آیا چنین خدای موهومی قدرت آفرینش آسمانهای عظیم و پهناور و ستارگانی که میلیونها سال طول می‌کشد تا نور آنها به ما برسد، دارد؟ و می‌تواند این همه اسرار شگفت‌انگیز را در وجود موجودات قرار دهد که کشف یکی از آنها انسان را جزء دانشمندان قرار می‌دهد.

انصاف دهید یکی دانشمند علوم طبیعی چگونه می‌تواند به این

۱- کتاب« اثبات وجود خدا» نوشته ۴۰ تن از دانشمندان علوم طبیعی.

۲- تورات سفر پیدایش، باب سوّم.

۳- تورات سفر پیدایش، باب ۳۲.

ص: ۳۱

خداوند ایمان داشته باشد؟

وجود این گونه خرافات در تورات و انجیل ساختگی سبب فرار عدّه زیادی از دانشمندان علوم طبیعی از مذهب شد.

ای کاش مباحث خداشناسی قرآن به تمام زبانهای زنده دنیا ترجمه و در یک تیراژ وسیع چاپ و در سراسر جهان منتشر می‌شد تا دانشمندان علوم طبیعی حقیقت دین را دریابند و مفهوم خداشناسی را خالی از هر گونه خرافه درک کنند.

ص: ۳۲

آیا خدا هم آفریدگاری دارد؟

بعضی از تحصیل کرده‌ها می‌پرسند فیلسوف معروف انگلیسی «برتراند راسل» در یکی از کتابهایش تصریح می‌کند «در جوانی به خداوند عقیده داشتم و بهترین دلیل آن را برهان علهٔالعلل می‌دانستم به این معنا که هر چیز در جهان معلول علتی است و اگر زنجیر علّتها را دنبال کنیم سرانجام به علت نخستین می‌رسیم، و این علّت نخستین را «خدا» می‌نامیم.

ولی بعداً فکر کردم اگر هر چیز علّت می‌خواهد خدا خود نیز علّت می‌خواهد به این دلیل بود که از عقیده خدا برگشتم؟

آیا این ایراد راه حلّی دارد؟

پاسخ

این همان ایراد معروف و ابتدایی‌ترین ایراد مادّیهاست که «اگر همه چیز را خدا آفریده، خدا را که آفریده است؟»

ولی با توجّه به چند نکته پاسخ آن کاملًا روشن می‌شود.

۱- خود مادّیها نیز به قانون علیّت عقیده دارند یعنی معتقدند هر چیزی علّتی دارد پس باید آنها هم سلسله علل را دنبال کنند تا به

ص: ۳۳

نخستین علّت که به عقیده آنها «ماده» است برسند و آن را علت العلل بدانند، در این جا است که ما می‌پرسیم اگر هر چیز علّتی دارد علّت «ماده نخستین» چیست؟ و چه کسی او را به وجود آورده است؟

مشاهـده می‌کنیـد که اشـکال مربوط به همه است نه به خداپرسـتان بنـابراین هم مادیهـا، هم آقـای «راسل» و هم خداپرسـتان به یک موجود ازلی معتقدند که برای آن علّتی وجود ندارد منتها آنها نامش را ماده می‌گذارند.

۲- اکنون فرق بین خداپرسـتان و مادّیهـا را در این می‌یـابیم که مادّیها علت نخستین را «ماده» یعنی یک موجود بـدون عقل و شـعور می‌دانند و خداپرستان علت نخستین را موجودی دارای بی‌نهایت علم، بی‌نهایت قدرت و بی‌نهایت عقل می‌دانند.

در اینجا ناچاریم باز هم به نظم هستی باز گردیم و بپرسیم.

آیا آن ساختمان عجیب بـدن انسان و آن اسـرار وجود حیوانات و جانـداران، و آن مسائل شـگفت‌انگیز گیاهان گوشـتخوار و اسـرار مرموز و عجیب اتم، آیا مطالعه اینها به ما نمی‌گویند علّت نخستین عاقل و با شعور است و موجودات را روی هدفی ساخته است؟

۳- توجّه به این نکته نیز لازم است که قـانون علّت و معلول و نیـاز به علّت، مخصوص موجودات حادث است یعنی نمی‌توان گفت: «هر موجودی علّتی می‌خواهـد» زیرا به عقیـده مادّیهـا مـادّه نخسـتین موجود است و علّتی نمی‌خواهـد. بنـابراین یـک وجود ازلی و همیشگی نیاز به علّت و آفریدگار ندارد.

ممکن است برای نزدیک شدن این موضوع به ذهن، از ما مثال بخواهید.

می‌گوییم هنگامی که می‌بینیم اطاق روشن است سؤال می‌کنیم چرا روشن است؟ جواب می‌شـنویم روشنی از خود اطاق نیست، و به زودی به اینجا می‌رسیم که روشنی اطاق به وسیله ذرات یا امواج نور است. فوراً می‌پرسیم روشنی ذرات نور از کجاست؟

ص: ۳۴

این جاست که به ما می‌گویند روشنایی «نور» از خود آن است و از خاصیّت وجودی آن می‌باشد زیرا در هیچ کجا نمی‌توانید نوری را پیدا کنید ولی روشنایی نداشته باشد.

این جاست که قبول می‌کنیم روشنایی همه چیز از نور است امّا روشنایی ذرات نور از خودشان است، رطوبت هر چیز از آب است امّا رطوبت آب از خود اوست.

و به همین ترتیب وجود همه چیز از خداست و وجود خدا از خود اوست.

ص: ۳۵

صفات خدا و عدل

اشاره

ص: ۳۶

ص: ۳۷

به هوش باشید راه باریکی است

به هوش باشـید به همان اندازه که «خدایابی» یعنی پی بردن به وجود خدا از طریق مطالعه اسـرار جهان آفرینش سـهل و آسان است، شناسایی «صـفات خـدا» مشـکل، و به دقّت و احتیاط فراوان نیازمنـد است، یعنی بحث صـفات خـدا را بایـد در ردیف مسائل پیچیده علمی شمرد.

لابد می‌پرسـید چرا؟ دلیل آن روشن است، زیرا خداوند هیچ چیزش با ما و آنچه دیده‌ایم و شنیده‌ایم شباهت ندارد، بنابراین نخستین شرط شـناسایی «صـفات خداونـد» نفی تمـام صـفات مخلوقات از آن ذات مقـدّس، یعنی تشبیه نکردن او به هیـچ یکی از موجودات محـدود عـالم طبیعت است، و این جـاست که کار به جای باریکی می‌کشـد، زیرا ما در دل این طبیعت، بزرگ شـده‌ایم، تماس ما با طبیعت بوده، بـا آن انس گرفته‌ایم حتی بنـابر تحقیقـات علمی و فلسـفی تمام صورتهای ذهنی و مفاهیم عقلی و فکری ما روز اوّل از همین طبیعت و موجودات آن گرفته شده، لذا میل داریم همه چیز را با مقیاس آنها بسنجیم.

به عبارت دیگر ما هر چه دیده‌ایم جسم و خواص جسم بوده موجوداتی که دارای «زمان» و «مکان» معینی بوده‌اند، ابعاد و اشکال

ص: ۳۸

مخصوصی داشته‌اند، با این حال تصوّر «ذاتی» که نه جسم دارد، نه زمان و نه مکان، و در عین حال به تمام زمانها و مکانها احاطه دارد، و ازهر نظر نامحدود است، کاری است بس دشوار، نمی‌گوییم محال است، بلکه می‌گوییم مشکل است و احتیاج به بلند پروازی فکر و اندیشه دارد.

امّا یادآوری این نکته بسیار لازم است که ما به حقیقت ذات خدا هرگز پی‌نخواهیم برد، و انتظار آن را هم نباید داشته باشیم، زیرا چنین انتظاری به این می‌ماند که انتظار داشته باشیم اقیانوس بیکرانی را در ظرف کوچکی جای دهیم.

تعجّب نکنید اگر بگوییم همین موجودات طبیعت که بهترین راهنمای خدایابی بودند، در راه شناسایی صفات خدا ما را فریب خواهند داد، زیرا مقایسه صفات خداوند ازلی و ابدی، به صفات مخلوقات محدود و متناهی خطرناکترین پرتگاهی است که در جاده خداشناسی تصوّر می‌شود (دقّت کنید).

و این جاست که یک لغزش کوچک ممکن است انسان را فرسنگها از جادّه اصلی خداشناسی به دور اندازد و در سنگلاخ بت پرستی و مخلوق پرستی سرگردان سازد (باز هم دقّت کنید).

صفات جمال و جلال

معمولًا صفات خدا را به دو دسته تقسیم می‌کنند «صفات ثبوتیه» یعنی آنچه خداوند آنها را دارا است. و «صفات سلبیه» یعنی آنچه را خداوند از آنها منزه است.

و اکنون این سئوال پیش می‌آید که ذات خداوند دارای چند صفت است؟

پاسخ آن این است که صفات خدا از یک نظر بی‌پایان و نامحدود و از نظری دریک صفت خلاصه می‌شود، زیرا تمام صفات ثبوتی خدا را می‌توان در جمله زیر خلاصه کرد:

«ذات خدا ذاتی است نا متناهی از هر

ص: ۳۹

جهت و دارای تمام کمالات».

در مقابل صفات سلبی نیز در این جمله خلاصه می گردد:

«ذات خدا از هیچ نظر نقصان ندارد».

ولی از نظر دیگر چون کمالات و نقائص درجات دارنـد، یعنی بی‌نهایت کمال و بی‌نهایت نقص را می‌توان تصور نمود، لذا می‌توان گفت خداوند بی‌نهایت صـفات ثبوتی، و بی‌نهایت صـفات سـلبی دارد، زیرا هر کمالی تصوّر شود او دارد، و هر نقصـی تصوّر شود خداوند از آن پیراسته است.

پس صفات ثبوتی و سلبی خداوند نامحدود است.

معروفترین صفات خداوند

اشاره

مشهورترین صفات ثبوتی خداوند همان است که در شعر معروف زیر جمع آوری شده است.

عالم و قادر وحی است و مرید و مدرکهم قدیم و ازلی پس متکلّم صادق

و معروفترین صفات سلبی نیز در شعر زیر جمع است.

نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل‌بی‌شریک است و معانی (۱) تو غنی‌دان خالق

از میان این صفات به شرح چند قسمت که نیازمند به توضیح بیشتری است می‌پردازیم و آن عبارت است از:

۱- یکتایی خداوند.

۲- خداوند مرئی نیست.

۳- محل و مکان ندارد.

۴- تواناست.

۵- داناست.

۶- عادل است.

و اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا دانشمندان «عقاید و

۱- منظور از نبودن« معانی» برای ذات خدا آن است که معانی صفات او زاید بر ذات او نیست بلکه صفاتش عین ذاتش است.

ص: ۴۰

مذاهب» صفات محدودی برای خداوند شمرده‌اند؟

پاسخ آن این است که آنها اصول صفات خداوند را مورد مطالعه قرار داده‌اند، نه این که صفات او را در همان چند عدد منحصر سازند.

و تازه تعدّد این صفات ساخته عقل ماست زیرا ما از این نظر که محدود هستیم، صفات او را از دریچه‌های مختلف می‌بینیم و گر نه تمامی صفات او از حقیقت واحدی خبر می‌دهند، و به عبارت دیگر تمام این «مفاهیم مختلف» فقط یک وجود دارند یک وجود یگانه از تمام جهات و آن هم عین ذات بی‌پایان اوست (دقّت کنید).

ص: ۴۱

۱- یکتائی او

اشاره

توحیـد یکی از محکهای آزمایش ادیان صـحیح و باطل است یعنی مجسّم شـدن معنای توحیـد و یگانگی خـدا با آن باریک بینی و موشـکافی لازم میـدان آزمایشـی است که می‌توانیم ادیـان مختلـف را بـا آن بسـنجیم، توحیـد کامـل نشـانه پـاکی دین و شـرک و دوگانگی و چندگانگی نشانه خرافی بودن یک آیین است.

ابتدا باید دید این که می گوییم «خداوند یکتا و یگانه است» یعنی چه؟(۱)

مفهوم این جمله را باید در دو قسمت جستجو کرد.

نخست این که «هیچ گونه شبیه و نظیر و مانندی برای ذات بی‌پایان خدا تصوّر نمی‌شود».

دوّم این که «ذات خدا مرکب از اجزایی نیست، و هیچ گونه ترکیبی در ذات او امکان ندارد»

و اگر معنای توحید را غیر از این بگیریم در اشتباه قرار گرفته‌ایم.

و اکنون باید دلایل توحید را بررسی کرد، ولی پیش از پرداختن به دلایل توحید دو مطلب را باید دانست.

۱- توجّه داشـته باشـید که این فصل از کتاب کمی پیچیـده است امّا با دقّت بیشتر، روشن خواهـد شـد، این خاصـیّت ذات این بحث است.

ص: ۴۲

۱- «ذات خداوند عین هستی و وجود است»

۲- «خداوند وجودی است بی‌نهایت از هر جهت»

امّا این که «ذات خداوند عین هستی است» به خاطر این است که گفتیم همه موجودات از وجود او سرچشمه گرفته‌اند، بنابراین هستی او از آن خود اوست و کسی که هستی از خود دارد «ذات او عین هستی» و «هستی مطلق است».

و امّا قسمت دوّم که خداوند وجودی است بی‌نهایت، به این دلیل است که نهایت داشتن، یعنی ناقص بودن و ناقص بودن به معنای آلوده بودن به عدم است، و چنین چیزی با هستی مطلق نمی‌سازد، زیرا هستی مطلق با «عدم» مناسبتی ندارد، پس باید گفت هستی مطلق نهایت ندارد پس خداوند بی‌نهایت است، از هر جهت (کاملًا دقّت کنید)

اکنون به دلایل توحید باز می‌گردیم

دلایل یکتایی او

۱- حقیقت خالص تعدّد ندارد

اجازه بفرمایید ابتدا این حقیقت را روشن سازیم که تعدّد و دوگانگی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

معلوم است که تعدّد در اثر قیدهای مختلف مانند زمان، مکان، کمیّت، کیفیّت و ... به وجود می‌آید.

برای مثال «نور» را در نظر می‌گیریم این حقیقت را اگر بدون قید تصوّر کنیم تعدّد برای آن معنا ندارد، امّا همین که گفتیم.

«نور چراغ»، «نور شمع»، «نور خانه ما»، «نور زیاد»، «نور کم»، «نور سفید»، «نور سبز» نور را متعدّد می‌بینیم، امّا اگر آن را از هر گونه قیدی جدا کنیم، و فقط بگوییم «نور» دیگر تعدّد در آن معنا ندارد.

بنابراین می‌گوییم «ذات خداوند که عین هستی و هستی خالص است و هیچ گونه قیدی در آن مفهوم ندارد» نمی‌توان دو فرد برای او تصوّر نمود.

۲- هستی بی‌نهایت ممکن نیست متعدّد باشد

ص: ۴۳

گفتیم خداوند وجودی است «بی‌نهایت در بی‌نهایت» یعنی از هر جهت نامحدود است.

آیا می‌توان دو موجود نامحدود از هر جهت را تصوّر کرد؟

هرگز نه، زیرا تعدّد به محدودیّت می‌انجامد یعنی باید از یک جهت محدود باشد تا تعدّد در آن تصوّر شود.

باز هم مثالی می‌زنیم اگر در روی زمین دو خانه داشته باشیم باید هر کدام در سطح معیّن و حد مشخصی قرار داشته باشند. ولی اگر فرضاً تمام کره زمین را یکی از خانه‌ها فرا بگیرد و هیچ گونه حدی نداشته باشد، آیا جایی برای خانه دوّم تصوّر می‌شود؟ مسلّماً نه، به عبارت دیگر دو خانه در صورتی ممکن است که هر کدام ابعاد معیّنی داشته باشند و اگر ابعاد آنها بی‌نهایت گردد فقط یک خانه خواهیم داشت.

بنابراین حقیقتی که بی‌نهایت در بی‌نهایت است تعدّد در آن مفهوم نخواهد داشت.

او جسم نیست

و امّا این که او جسم نیست به خاطر این است که هر جسمی محدود است، محدود از نظر زمان، مکان، کیفیّات و خواص و آثار و هر جسمی ابعاد معیّنی دارد، خلاصه جسمیت همواره همراه است با یک سلسله از محدودیّتها.

در حالی که در بحثها ی سابق ثابت کردیم که ذات خداوند وجودی است از هر نظر بی‌پایان و نامحدود و بدیهی است چنین وجودی را نمی‌توان در ابعاد جسم و در زندان «زمان و مکان» محصور کرد.

ص: ۴۴

شاخه‌های توحید

دانشمندان ما «توحید» را با یک معنای وسیع مورد مطالعه قرار داده‌اند و برای آن چهار مرحله قائل شده‌اند.

۱- توحید ذات

۲- توحید صفات

۳- توحید افعال

۴- توحید عبادات

۱- توحید ذات

منظور از توحیـد ذات این است که خداوند ذاتی است که هیچ گونه مثل و مانند و شبیه برای او نیست یعنی «ذاتی است از هر جهت بی نظیر» و از هیـچ گونه اجزایی هم ترکیب نیـافته و به اصـطلاح از هر جهت بسیـط است، همـان گونه که در بحث قبل به آن اشاره شد.

۲- توحید صفات

منظور از توحید صـفات خداوند این است که همه صـفات او به یک چیز بازگشت می‌کنند، و گفتیم که تعدّد صفات او ساخته فکر ماست، این ما هستیم که آن حقیقت واحد و یگانه را از دریچه‌های مختلف می‌بینیم.

گـاهی از دریچـه توانـایی به او نگـاه می‌کنیم و می‌گـوییم او بر همه چیز قـادر است، و گـاهی از دریچه حضـور او در همه جـا به او می‌نگریم و می‌گوییم او از همه چیز بـاخبر و به همه چیز عـالم است، ولی در حقیقت او یـک ذات بی‌پایـان و بی‌نهایت از هر جهت است که ما از «دیدهای مختلف عقلی» به او نگاه می‌کنیم.

۳- توحید افعال

منظور از «توحیـد افعـال» این است که تمـام کارهـای دو جهـان به ذات خـدا بـاز می‌گردد و هر موجودی هر گونه خاصیّتی دارد از اوست، سوزندگی آتش، درخشندگی آفتاب، زیبایی گل، درمان بخشیدن داروها

ص: ۴۵

... همه از ناحیه خداست اوست که این صفات را به آنها بخشیده.

و حتی کارهایی که از ما سر می‌زنـد و ما در انجام آن مختار و آزاد هستیم باز قـدرت بر انجام آن از ناحیه خداست، منتها گاهی ما از آن حسن استفاده و گاهی سوء استفاده می کنیم.

به عبارت دیگر توحیـد در افعال یعنی هیـچ موجودی از خود اسـتقلال در تأثیر ندارد، مؤثر مسـتقل در سراسـر عالـم هستی فقط ذات پاک خداست.

۴- توحید عبادت

از نظر یک خداپرست و موحد واقعی در جهان هستی هیچ کس شایسته پرستش جز خدا نیست.

پرستش و عبادت یعنی حداکثر خضوع و اعلام فرمانبرداری بدون قید و شرط.

استدلالات توحیدی به ما می گوید هیچ مقامی در جهان جز خداوند شایسته و لایق این مقام نیست.

این استدلالات به ما می گوید سرچشمه تمام قدرتها و هستی‌ها خداست، او از همه چیز برتر است او مالک اصلی و صاحب اختیار ما و بخشنده تمام نعمتها و سعادتهاست.

اوست که مصالح واقعی ما را تشـخیص می‌دهد و خط سـیر زندگی سـعادتمندانه ما را تعیین می کند پس او سـزاوار پرسـتش است و بس.

به عبارت دیگر عامل اصـلی عبودیت و بنـدگی و اطاعت بدون قید و شـرط یا مالکیت است، یا بخشـنده نعمت‌ها بودن، یا عظمت و بزرگی مقام، و یا از مصالح واقعی بندگان آگاه بودن، تمام اینها مخصوص ذات خداوند است.

و بنابراین بندگی، عبودیت، و پرستش و فرمانبرداری مطلق هم، مخصوص ذات اوست. البتّه ما در برابر کسانی که از طرف او وظیفه راهنمایی دارند خضوع می کنیم ولی باز به آخرین مرحله که پرستش نامیده می‌شود نمی‌رسد و آن مخصوص خداست.

ص: ۴۶

۲- چرا خدا دیده نمی‌شود؟

گفتیم هر جسمی از جهات گوناگونی محدود است. و نیز می‌دانیم که هر جسمی همواره در تغییر و تحوّل است، این تغییر و تحوّل به سوی تکامل و یا نقصان است یعنی یا کمالی را دریافت می‌دارد و یا کمالی را از دست می‌دهد.

بنابراین وجودی که از هر جهت کامل و نامحدود است، تغییر و تحوّل در او راه ندارد، و لذا نمی‌تواند جسم هم باشد، و هر چیزی جسم نباشد مکان و رنگ و جهتی هم ندارد. و روی این گفته خداوند هرگز قابل رؤیت نخواهد بود. زیرا جسم نیست و برای رؤیت یک چیز محدودیّت مکان و رنگ لازم است، پس نباید انتظار دیدن او را داشته باشیم.

ص: ۴۷

۳- خداوند کجاست؟

«خداوند همه جا هست و در عین حال جا و مکان هم ندارد» امّا آیا می‌شود این گفته را پذیرفت؟

در پاسخ می‌گوییم آری، زیرا مطالعه در گفته‌های گذشته این حقیقت را ثابت می‌کند.

گفتیم خداوند «وجودی است بی‌پایان و نامحدود» وجود بی‌پایان نمی‌تواند در یک نقطه باشد زیرا در این صورت محدود خواهد شد و این که می‌گوییم همه جا هست یعنی اساساً او مافوق مکان است لذا مکانها در برابر او یکسان می‌باشند و هیچ کس و به هیچ چیز از دیگری نزدیکتر نیست.

امّا تصوّر این حقیقت برای ما که با موجودات مادی همواره سر و کار داریم کمی مشکل است.

بنابراین ناچار باید به کمک یک مثال این حقیقت را مجسّم ساخت و آن این که:

«اگر از ما بپرسند حاصل ضرب (۲* ۲) چقدر می‌شود؟ خواهیم گفت چهار، حال اگر بپرسند در کجا حاصل ضرب (۲* ۲) چهار می‌شود؟ فوراً خواهیم گفت در همه جا(۱)، یعنی اساساً این حقیقت جا و مکان میان ماده که مجرد محض و مافوق جهان ماده است هرگز نقطه مشخصی برای او تصوّر نمی‌توان کرد.

۱- این مثال فقط برای نزدیک ساختن مطلب به ذهن بود.

ص: ۴۸

۴- خداوند تواناست

اشاره

حیوانات گوناگون، پرنده‌های مختلف، با آن پرها و منقارهای زیبا ماهیهای متفاوت و گیاهان و درختان سرسبز و خرم و گلهای رنگارنگ را دیده‌اید؟

اگر ندیده‌اید سری به باغ وحش و موزه‌های علوم طبیعی مخصوصاً غرفه‌های گیاه‌شناسی بزنید و یا قدمی در جنگلها بگذارید و تنوع گیاهان و جانداران را ببینید.

و آن گاه به یاد آورید که «مصالح اصلی» این جهان پهناور چیزی جز همین اتمهای ساده نیست.

سپس بیندیشید سازنده این جهان با این مصالح ساده و محدود چه نقشهای عجیبی را ابداع کرده، و چه طرحهای دل فریبی را ریخته است آیا اینها نشانه قدرت بی‌پایان و نامحدود نیست؟

دلیل دیگر بر قدرت او

ما در سابق ثابت کردیم که خداوند یک هستی بی‌پایان و نامحدود است چنین وجودی مسلّماً بر همه چیز تواناست، زیرا عجز و ناتوانی از انجام یک منظور، یا به واسطه محدود بودن قدرت خالق است، یا بر اثر

ص: ۴۹

محـدود بودن وسایل تولید، و یا وجود موانع، ولی اگر کسـی دارای قدرت نامحدودی بود وسایل تولید در اختیار اوست، و موانع را می‌تواند از سر راه بردارد.

قرآن می‌گوید: «وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُعْجِزَهُ شَیْ‌ءٍ فِی السَّموَاتِ وَ لَافِی الْأَرْضِ إِنَّهُ کَانَ عَلِیماً قَدِیراً؛(۱) هیچ چیز او را عاجز نخواهد ساخت چه آن چیزهایی که در آسمانها هستند و چه آنهایی که در زمینند، او از همه چیز آگاه و بر همه چیز قادر است».

۱- سوره فاطر، آیه ۴۳.

ص: ۵۰

جبر است یا اختیار

این همـان مسأله پرغوغائی است که گاهی از آن به مسأله «آزادی اراده» و گاهی «جبر و اختیار» تعبیر می‌شود، و به خاطر آن، نزاعها و کشمکشـها در گرفته است. و بالاخره برای بسیاری از افراد این سؤال مطرح است که آیا ما در کارهای خود آزادیم و همه را طبق خواسـته خود انجـام می‌دهیم، یـا به عکس یـک سلسـله عوامـل «جسـمی» و «روانی» و خـارجی» ما را بی‌اختیار وادار به انجام کارها می کنند.

در این جا هر کدام از طرفداران دو مکتب سخنی دارند.

۱- طرفـداران جبر می گوینـد: آزادی اراده با «توحید کامل» سازگار نیست، زیرا اگر ما انسان را در کارهایش آزاد بدانیم معنای آن این می‌شود که انسـان خالق افعال خویش است، بنابراین خداونـد بزرگ، آفریـدگار آسـمانها و زمین و موجودات است و انسان هم خالق کردار خودش می‌باشـد، با این تفاوت که او آفریـدگاری است بزرگ و این کوچک، پس بایـد به دو آفریـدگار معتقد شویم یکی خدا، و دیگری انسان ولی در مقابل.

طرفـداران اختیار می گوینـد: جبر با عـدالت نمی‌سازد این چه عـدالتی است که ما در حیطه اعمال خود از خود هیـچ قـدرتی نداشـته باشیم و همه کارها را با اجبار انجام دهیم و پس از آن مجازات آن را هم ببینیم؟ خلاصه با قبول جبر نه تنها دادگاههای بشری، بلکه دادگاههای خدایی در قیامت هم غیر عادلانه است.

ص: ۵۱

۲- طرفدارن جبر می‌گویند: قبول آزادی اراده با عمومیّت قدرت خداوند سازگار نیست، زیرا می‌پرسیم آیا خداوند قدرت تصرّف در اعمال ما را دارد یعنی می‌تواند بر خلاف خواسته ما کاری انجام دهد یا نه؟

اگر بگویید می‌تواند که جبر را پذیرفته‌اید، و اگر بگویید نمی‌تواند قدرت خدا را محدود دانسته‌اید، زیرا قلمرو قدرت او خارج از افعال و اعمال ماست.

ولی طرفداران اختیار می‌گویند، خداوند خودش این آزادی اراده را به ما داده و هر لحظه می‌تواند از ما بگیرد بنابراین ما از محیط قدرت او بیرون نیستیم.

در مقابل تندروی مکتب جبریها مکتب طرفداران «تفویض» است که می‌گویند خدا ما را آفریده و همه چیز ما را به دست ما سپرده و به کلّی کنار رفته است که آن نیز نادرست است زیرا مفهوم آن سلب قدرت از خداست.

نه جبر است و نه تفویض

در میان دو پرتگاه «جبر» و «تفویض» جاده سوّمی، امّا خیلی باریک به باریکی مو، یا از آن هم باریکتر و دقیقتر، وجود دارد که نه مفاسد جبر مانند انکار اصل «عدالت خداوند» در بر دارد و نه منجر به دو گانه پرستی و سلب قدرت از خداوند می‌شود.

این همان راهی است که پیشوایان بزرگ دینی، ما را به آن راهنمایی کرده‌اند و جمله معروف «لاـجبر و لاـتفویض بل امر بین الامرین» نه مجبوریم و نه صاحب اختیار مطلق بلکه راهی است میان این دو اشاره به همین است.

توضیح این که: پیروان جبر و تفویض تصوّر کرده‌اند دو راه بیشتر نداریم یا باید کار انسان را منحصراً به خودش نسبت دهیم (تفویض) و یاباید همه اعمال را منحصراً مربوط به خدا بدانیم (جبر).

در حالی که این اشتباه است، راه منحصر به این دو نیست در میان این پرتگاه راه صاف و مستقیمی وجود دارد و آن این که کارهای ما هم کار خود

ص: ۵۲

ما و هم کار خداست، امّا از دو نظر، و به دو ملاحظه.

زیرا ما در وجود خود دو نوع حرکت می‌یابیم. حرکت دست لرزان پیرمرد و حرکت دست ماشین نویس، کسی نمی‌تواند بگوید این دو نوع حرکت یکی است، زیرا مسلّماً حرکت دست ماشین نویس، با اراده او صورت می‌گیرد و حرکت دست لرزان پیرمرد بدون اختیارش، حال که به این نکته توجّه کردید می‌گوییم.

کارهای ارادی ما فعل خود ماست چون از روی اراده و اختیار و آزادی انجام می‌دهیم و وجدان ما شاهد گویای آن است و مانند حرکات دست لرزان نیست. و کارهای ما کار خداست چون آنچه می‌کنیم با استفاده از آزادی است، همان آزادی که خداوند به ما بخشیده و در هر لحظه بخواهد می‌تواند از ما بگیرد.

پس اعمال ما هم کار اوست و هم کار ما، کار اوست چون او خواسته ما آزاد باشیم و به میل خود یکی از دو طرف را انتخاب کنیم. بنابراین هر طرفی را انتخاب کنیم چیزی برخلاف خواسته او انجام نداده‌ایم.

و امّا کار ماست چون از ما سرزده، از روی اراده و اختیار و با کمال آزادی اگر خوب کرده‌ایم از این آزادی حسن استفاده و اگر بد کرده‌ایم سوء استفاده نموده‌ایم و بنابراین مسئولیت اعمال ما بر دوش خود ماست.

دلیل بر آزادی اراده

اکنون می‌پرسیم آیا اگر کسی به جبریها تجاوز کند و آنها را زیر شلّاق بگیرد از او شکایت نمی‌کنند و در صدد انتقام بر نمی‌آیند؟ مسلّماً می‌کنند.

اگر راستی معتقد به جبر هستند چه فرقی است میان «شلّاق» و «دست زننده»؟ همان طور که از شلّاق در دادگاه شکایت نمی‌کنند از آن انسان هم نباید شکایت کنند؟ چون هیچ کدام از خود اختیار ندارند.

این تفاوت از کجاست؟ پیداست آنها هم قلباً اصل آزادی انسان را قبول دارند فقط با زبان جبری هستند.

ص: ۵۳

۵- علم بی‌پایان خداوند

اشاره

برای اثبات این مطلب دانشمندان دلایل متعدّدی ذکر کرده‌اند که از میان همه دو راه زیر را انتخاب می‌کنیم.

از راه نظم جهان هستی

از طریق حضور خداوند در همه جا

۱- آفرینش هر چیز دلیل بر علم او به همه چیز است

در آغاز بحث خداشناسی دانستیم که در سراسر این جهان نظم واحد و ثابتی حکومت می‌کند، آثار این نظام حیرت‌انگیز در قیافه تمام موجودات این جهان دیده می‌شود، و هر اندازه بر علم و دانش ما افزوده گردد، وحدت و یکپارچگی این جهان و هماهنگی قوانین منظّم آن و حکومت نظام دقیق و حساب شده‌ای بر آن، روشن‌تر می‌شود.

در وجود خود ما، در اعضای پیکر ما، در ساختمان اعصاب و مغز ما و در غرائز و روحیات ما، هزاران گواه برای این نظم و هماهنگی عجیب دیده می‌شود.

با توجّه به این نظام دقیق و با توجّه به این که هر دستگاه منظم، از وجود یک مبدأ علم و قدرت خبر می‌دهد، ثابت می‌شود که پدید آورنده این دستگاه از تمام جزئیات کار خود قبلًا با خبر بوده است، زیرا نظم و حساب در تمام جزئیات آن مشاهده می‌شود و هر کجا نظم و حساب است علم و دانش و نقشه و طرح محاسبه شده‌ای در کار بوده.

این دلیل نه تنها علم او را نسبت به تمام اجزا و جزئیات جهان امروز ثابت می‌کند، بلکه دلیل بر علم او نسبت به تمام حوادث آینده و گذشته جهان هستی نیز هست.

زیرا «گذشته» و «حال» و «آینده» همچون حلقه‌های زنجیر کاملًا به یکدیگر مربوط هستند، حوادث فعلی معلول یک سلسله حوادث گذشته و علّت حوادث آینده است کسی که از جزئیات این حوادث و کیفیت و کمیت آنها در حال حاضر باخبر باشد به خوبی از تاریخچه گذشته و وضع آینده آنها مطلع خواهد بود.

ص: ۵۴

۲- کسی که همه جا حاضر است همه چیز را می‌داند

بارها گفته‌ایم او وجودی است «نامحدود» و ما «محدود» برای ما که محدودیم «گذشته» و «آینده» و «دور» و «نزدیک» وجود دارد، زیرا ما از نظر زمان محدود هستیم، آن وقت که نبوده‌ایم گذشته است و آن چه بعد از ما خواهد بود آینده است.

از نظرمکان نیز محدودیم، چون این جا هستیم طبعاً در جای دیگر نخواهیم بود، امّا وجودی که از هیچ نظر محدودیّت ندارد، برای او گذشته آینده و حال، این جا و آن جا معنی ندارد، همه جا هست و در همه زمانها بوده و خواهد بود، بنابراین چنین کسی معنا ندارد از چیزی بی‌اطّلاع باشد. (دقّت کنید)

بعضی از دانشمندان برای روشن ساختن این موضوع مثال خوبی زده‌اند می گویند فرض کنید ما در اطاق کوچکی زندانی هستیم که فقط یک روزنه کوچک به خارج دارد، و باز فرض کنید در همان حال قطار شتری از مقابل این روزنه بگذرد بدیهی است ما قطار شتران را نمی‌توانیم با هم ببینیم، بلکه شترها به همان وقار مخصوص از برابر آن روزنه یک یک می گذرند اوّل سرو گردن یک شتر پیدا می‌شود،

بعداً کوهان و شکم، سپس پا و دم او، حال اگر ما در پشت بام این اطاق قرار داشتیم آیا باز هم شتران و بخشهای مختلف بدن آنها را به تدریج می‌دیدیم؟ مسلّماً نه، بنابراین کسی که مافوق چهار دیوار محدود ماده‌ست او در همه جا حاضر می‌باشد، همه حوادث را در تمام قرون و اعصار می‌بینند، این ماییم که همچون یک زندانی در محدوده زمان و مکان قرار گرفته‌ایم و حوادث را جز به جز می‌بینیم.

امّا او از کرانه‌های «ازلیّت» تا «ابدیّت» یعنی از گردش تمام ستارگان و کهکشانها و عالم پرغوغای سحابیها، از حرکات مرموز الکترونهای جهان در دل اتمها، از جنبش میلیاردها موجود زنده کوچک و بزرگ در اعماق دریاها، از لرزش برگهای درختان تمام کوها وجنگلها، از تاریخچه قطعی شکفتن هر غنچه و باز شدن گلبرگها، از جریان امواج نسیمها در قله کوهها و خمیدگی دره‌ها، از همه چیز این عالم آگاه است.

ص: ۵۵

قرآن می گوید:

۱- «أَلَا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ؛ آیا آن که آفریننده جهان است از اسرار مخلوقات خود باخبر نیست؟ با این که از تمام دقائق آن آگاه است»(۱).

۲- «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ؛ ما انسان را آفریدیم و اسرار و وسوسه‌های درون دل او را می‌دانیم (چرا ندانیم با این که) ما نسبت به او از خود او نزدیکتریم»(۲).

علم خدا سبب گناه ما نمی‌شود

و اکنون که روشن شد خداوند از تمام جزئیات آگاه است این سؤال معروف و قدیمی که «خیام» راهم در مشکل قرار داده بود (اگر شعر از خیام باشد) مطرح می‌شود که خداوند از ازل می‌دانسته فلان شخص جنایتکار در فلان ساعت و فلان روز با چند ضربه چاقو بی گناهی را از پا در می‌آورد» پس باید بپذیریم که قاتل چاره‌ای جز این نداشته که شخص بی گناه را بکشد زیرا اگر دست به این جنایت نمی‌زد علم خداوند بر خلاف واقع می‌شد.

و به قول خیام

مِی خوردن من حق ز ازل می‌دانست گر می‌نخورم علم خدا جهل شود

و بنابراین باز سخن جبریها زنده می‌شود.

پاسخ:

جواب این سؤال ساده است، قبلًا به یک مثال توجّه کنید.

یک استاد دانشگاه دلسوز و کنجکاور و بسیار باهوش را در نظر بگیرید که پس از چند ماه تدرس و پرسش درس برای دانشجویان، می‌تواند قبولی و یا رفوزه شدن آنها را در پیشانیشان بخواند، مخصوصاً در ماههای آخر سال تحصیلی این موضوع به قدری برای او روشن می‌شود که می‌تواند به طور قطع درباره موفقیّت و یا عدم موفقیّت همه یا بعضی از آنها در امتحانات نظر بدهد.

۱- سوره ملک، آیه ۱۴.

۲- سوره ق، آیه ۱۶.

ص: ۵۶

آیا پیش‌بینی این استاد را می‌توان برای او گناه شمرد؟ و آیا می‌تواند گفت عدم موفقیت آن دانشجوی رفوزه شده را به گردن استاد بیندازیم به خاطر این که او می‌دانسته این شاگرد با تنبلی کردن رفوزه خواهد شد؟

آیا شاگردان حق اعتراض به او دارند که این آگاهی تو سبب شده ما قبول نشویم؟ البتّه نه.

خداوند نیز عقل، اراده، هوش و اختیار و آزادی به ما داده و این ما هستیم که راه سعادت و یا شقاوت را انتخاب می‌کنیم.

و علم و اطّلاع خداوند ازوضع آینده ما که کدام راه را انتخاب خواهیم کرد کوچکترین لطمه‌ای به آزادی ما نمی‌زند.

اگر بخواهیم این حقیقت را به زبان علمی و فلسفی بیان کنیم باید بگوییم.

درست است که خداوند از ازل می‌دانسته هر کسی را چه راهی را انتخاب می‌کند، ولی این را هم می‌دانسته که هر کس آن‌چه را انتخاب می‌کند از روی آزادی و اختیار انتخاب خود اوست.

به عبارت دیگر، همان طور که اصل انجام «فعل» در علم خدا بوده، «آزادی اراده» هم در علم او بوده است، یعنی «فعل» با قید «اختیار» معلوم خدا بوده است، بنابراین اگر ما در انجام اعمال خود مجبور و بی‌اختیار باشیم علم خدا بر خلاف واقع خواهد شد و به اصطلاح علم خدا جهل شود.

این جاست که دانشمند بزرگ اسلام خواجه نصیرالدین طوسی در پاسخ شعر منسوب به خیام گفته:

علم ازلی علّت عصیان گشتن نزد عقلا ز غایت جهل بود

ص: ۵۷

۶- خدا عادل است

اشاره

خدا عادل است یعنی هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد هر کس را مطابق عملش جزا و پاداش می‌دهد.

زیرا خداونـدی که از تمـام حقایق و اسـرار با خبر است و چیزی در برابر علم و دانش او مخفی نیست، خـدائی که بر هر چیز قادر و تواناست خـدایی که از همگان بی‌نیاز است و همه به او نیازمندنـد وکمالی نیست که در وجود او نباشـد، معنا ندارد ظلم و سـتم و یا کار ناقص و یا بی‌مورد انجام دهد.

۱- کسـی ظلم می کنـد که نیازی دارد یا «ضـعیف و زبون و ناتوان» است و نمی‌توانـد به منظور خود نائل گردد، لـذا با پایمال کردن حقوق دیگران وتعدّی و ستم، نیازمندیهای خود را تأمین می کند.

۲- ممکن است کسـی نیازمند و ناتوان نباشد باز ظلم و سـتم کند، ا زاین نظر که «نادان» است زیرا یکی ازسرچشـمه‌های ظلم و ستم جهل و نادانی و بی‌خبری از نتایج آن است.

۳- بـاز ممکن است کسـی را فرض کنیم که نه احتیاجی دارد و نه از انجام مقاصـد خود عاجز است، عواقب شوم ظلم را نیز می‌داند در عین حال ظلم و ستم می کند این عمل ممکن است بر اثر کینه توزی، بخل، حسادت و احساس حقارت، و مانند اینها باشد.

امّـا کسـی که از همگـان بی‌نیـاز است و از همه چیز بـاخبر و بر همه چیز قـدرت و توانـایی دارد و ضـعف و زبونی و حقارت و کینه توزی و بخل و حسادت

ص: ۵۸

درباره او مفهوم ندارد. ممکن نیست کوچکترین ظلم و ستمی از او سر زند، او برتر و بالاتر از اینهاست.

این آسمان پهناور، این کهکشانها و سحابیها، این همه کرات بی‌شمار، این همه جنبندگان و جانوران و گیاهان و مانند آنها در برابر او مانند ذره‌ای است که در فضا معلّق باشد، و در برابر نور آفتاب خودنمایی کند و همین که اشعه طلایی آفتاب برچیده شد از نظرها محو گردد.

آیا در مورد چنین کسی ظلم و ستمگری مفهومی دارد؟

طرز تقسیم عادلانه نور و ظلمت، نیروی جاذبه و دافعه، نیازمندیها و اعضای گوناگون و ابزاری که موجودات مختلف برای ادامه حیات خود به آن محتاج هستند، دستگاه برنشی ماهیان، دستگاه تنفس جانوران، بالهای نیرومند پرندگان، ریشه‌های مختلف گیاهان، سرعت گردش خون به تناسب احتیاج سلولها، و هزاران هزار مانند اینها نمونه‌ای از عدالت عمومی اوست.

تنها دو مطلب در اینجا باقی می‌ماند که باید به آن اشاره شود.

۱- چرا «عدل» را مستقلًا جزء اصول دین می‌خوانیم؟

۲- آیا پاره‌ای از حوادث با اصول عدالت سازگار است؟

چرا عدل مستقلًا جزء اصول دین شده است؟

با این که «عدل» یکی از صفات خداست (از صفات فعل) در عین حال در بحثهای مربوط به اصول عقاید معمولًا آن را به طور مستقل به عنوان اصول دوّم عقاید مذهبی در برابر اصل اوّل که «توحید» و خداشناسی است قرار می‌دهند.

درست است «عدالت» از مهمترین صفات خداست و روی اهمیّت فوق العاده‌ای که دارد شایسته است آن را مستقلًا مورد بحث قرار دهند.

ولی علّت اساسی این موضوع چیز دیگر است.

عدّه‌ای در همان عصر ائمه علیهم السلام پیدا شدند به نام «اشاعره» که همان پیروان «ابوالحسن اشعری» می‌باشند.

آنها می‌گفتند اساساً نه عدالت و نه ظلم درباره خداوند مفهومی

ص: ۵۹

ندارد، خداوند هر کاری کند عین حق و عدالت است.

کار به جایی رسید که هر گاه از آنها سؤال می‌شد اگر خداوند تمام پیامبران و نیکوکاران و مردم صالح را به دوزخ بفرستد و تمام بدکاران و جانیان را به بهشت آیا ظلم نیست؟

آنها با کمال صراحت در پاسخ گفتند نه هر کاری او بکند عین عدالت است، اصلًا عدالت و ظلم یعنی چه؟ او «فعال مایشاء» است.

اینها به گمان خود می‌خواستند با این عقیده تقدیس بیشتری نسبت به ساحت قدس خدا کرده باشند و این را یک نوع «توحید کامل» می‌پنداشتند.

خیلی روشن است که چنین سخنی معنایش آن می‌شود که هیچ چیزشرط هیچ چیز نخواهد بود، نه لازم است در جهان خلقت نظم و حسابی باشد و نه پیامبران خدا امتیازاتی از نظر روحی و علمی و اخلاقی بر دیگران داشته باشند و نه پاداش و حساب به دلیل عقل لازم است.

در برابر این دسته پیروان اصل «عدالت» که به نام «عدلیه» نامیده می‌شوند برای مشخص ساختن صفوف خود «عدل» را یکی از صفات خدا به طور مستقل در تعداد عقاید مذهبی شمردند تا مطلب کاملًا روشن و آشکار باشد و جای هیچ تردید و ابهامی باقی نماند و چاره‌ای جز این نبود و گر نه صفت عدالت خدا مانند سایر صفات اوست.

البتّه به عقیده ما مخالفت «اشاعره» در مسأله «عدل» بیشتر معلول تعصبهای افراطی، لجاجت، بحثهای موسمی و احتمالًا مسائل سیاسی روز بوده است و گر نه «عدالت خدا» از نظر قضاوت عقل روشنتر از این است که قابل بحث و تردید باشد.

هر کس به وجدان خود رجوع کند این حقیقت را آشکار می‌یابد که تمام کارهای خدا روی حساب و عدالت است و محال است کوچکترین کار نا به جا و خلاف عدالت از او سر زند، او چه احتیاجی به بندگان دارد که ظلم کند؟

او چه چیز ندارد که بخواهد با ستم به دست آورد؟

آیا ممکن است او نیکوکاران را مجازات و بدکاران پاداش خوب بدهد؟

ص: ۶۰

حوادث و بلاها چگونه با عدالت سازگار است؟

ممکن است بعضی وقوع حوادثی را مانند «زلزله‌ها» و «طوفانها» و از میان رفتن عدّه‌ای از مردم جهان، محرومیّت بعضی از نیکوکاران در زندگی، وجود افراد ناقص الخلقه، و امثال اینها عنوان کنند و بگویند اینها چگونه با اصل عدالت سازگار است؟

در پاسخ این سؤال به چند نکته باید توجّه داشت.

۱- بلاها جنبه نسبی دارد

درست است که از دریچه مطالعات سطحی، حوادثی از قبیل زلزله و طوفان قیافه‌های هولناکی دارند.

ولی باید از مطالعات عجولانه پرهیز کرد و حقایق نسبی را با حقایق مطلق اشتباه نکرد.

توضیح این که مطالعات ما درباره سود و زیان حوادث این جهان نسبی است یعنی چیزی که برای ما سود داشته باشد خوف و آنچه زیان داشته باشد بد می‌دانیم، در صورتی که اگر بخواهیم درست درباره یک

ص: ۶۱

حادثه قضاوت کنیم باید تمام آثار این حادثه را در تمام طول تاریخ گذشته و آینده نسبت به تمام مکانها و موجودات در نظربگیریم آن گاه قضاوت کنیم، اگر دیدیم این حادثه در مجموعه جهان هستی (در تمام اعصار و در تمام مکانها) زیانش از منافعش بیشتر است می‌توانیم به آن عنوان «بلا» و «حادثه» زیان بخش بدهیم، و الّا باید از قضاوت قطعی خودداری کنیم.

در نظر بگیرید نسیمی مثلًا از سواحل دریای عظیم هندوستان برخاسته و مقداری بخار آب همراه خود حرکت داده، هوای منطقه‌های ساحلی را به صورت خفقان آوری درآورده که همه ساحل نشینها می گویند چه هوای بدی است؟

این نسیم به جریان خویش ادامه می‌دهد، به نقاط خشک و سوزان که می‌رسد گرمای هوا را تخفیف می‌دهد، روح مردم را شاد می‌سازد. کم کم تندتر می‌شود، ابرها را به حرکت در می‌آورد هوا به شدت سرد می‌شود، رعد و برق ظاهر می گردد باران نافعی می‌بارد و کشاورزان مناطق وسیعی از این نعمت بزرگ خوشحال می‌شوند، ولی این هوا در یک لحظه به اوج شدّت می‌رسد، به دهکده‌ای حمله می‌شود خانه‌هایی را خراب کرده، درختان را شکسته و به مزارع و باغها آسیب می‌رساند.

حالا اگر درباره این نسیم از مردم بپرسیم مردم هر منطقه یک نوع قضاوت می کنند بعضی به طور مطلق آن را نعمت بزرگ و بعضی آن را «بلا» می‌نامند.

این جاست که می‌بینیم افراد، مقیاس سنجش را سود و زیان خود قرار داده‌اند در حالی که چنین قضاوتی مسلّماً نادرست است.

بنابراین کسانی که از تمام زمانها و مکانها مطّلع نیستند نمی‌توانند درباره هیچ حادثه‌ای به طور قطع قضاوت کنند که این با عدالت نمی‌سازد.

۲- بعضی نعمتها را بلا می‌نامیم

احساس درد که با یک مطالعه سطحی بسیار ناگوار است و انسان با خود می گوید چه می‌شد رشته حساس (سلسله اعصاب) وجود نداشت که با یک سردرد آن قدر ما به زحمت بیفتیم، اگر این سلسله اعصاب نبود ما راحت

ص: ۶۲

بودیم، آتش را با دست بر می‌داشتیم و به هنگام دعوا هر چه کتک می‌خوردیم اثری در ما نمی‌گذاشت.

ولی با کمی مطالعه بیشتر می‌فهمیم اگر این دستگاه اعصاب نگهبان بدن ما نبود، بدن ما در مدّت کوتاهی از بین می‌رفت، این که می‌بینیم مشتی استخوان و گوشت بیش از آهن دوام می‌کند و مدّت ۸۰ سال عمر می‌نماید مرهون همین دستگاه است یعنی همین احساس درد است که ما را به فکر چاره می‌اندازد و خود را از هر خطر دور می‌کنیم. بنابراین درد و تألم درست است ناراحت کننده است ولی حافظ و نگهبان بدن انسان و از مواهب بزرگ الهی است نه کاری غیر عادلانه و مانند این نعمت که گاهی آن را بلا می‌شمریم فراوان می‌باشد.

مثال دیگر ما از فراموشکاری رنج می‌بریم ولی اگر فراموش نباشد زندگی چقدر تلخ می‌شود، مثلًا کسی که جمعی از عزیزانش در تصادفی کشته می‌شوند اگر پس از گذشتن مدّتی این فراموشی همچون ابر رحمتی وجودش را آرامش نبخشید زندگیش متلاشی می‌گردد.

۳- زنگ بیدار باش

از موضوعاتی که بر غفلت انسان می‌افزاید، یکنواخت بودن زندگی و همیشه کامیاب بودن است که حالت غرور و مستی به بار می‌آورد، ولی افرادی که گاهی ناکامیها را دیده‌اند افرادی بیدار، پرعاطفه، مصمّم، روشن، و چاره جو هستند.

آیا برای بیدار کردن این مغرورانی که با در اختیار داشتن نیروی برق وبخار غیر از سرگرمی در شهوات چیز دیگری به یاد ندارند نبایست گاهگاه گوشه‌ای از این زمین ناآرامی کند و زلزله‌ای رخ دهد و چنان تکانی به خود دهد که تمام قدرتها در برابر آن ناتوان گردد، سنگهای بزرگی را از کوهستانی بکند و به دریا بریزد و آن چنان تلاطمی به وجود آورد که کشتیها به خشکی پرتاب شوند.

دولتهای نیرومند هنگام که می‌خواهند به کمک آنها بشتابند مشاهده کنند که هیچ کاری از آنها ساخته نیست تنها باید از طریق هواپیما

ص: ۶۳

خوراک و پوشاک بریزند و فرار کنند؟

بدون شک این گونه حوادث پرده‌های غفلت را می‌درد، انسان را تکان می‌دهد و متوجّه ضعف و ناتوانی خود می‌کند.

آیا می‌توان گفت بلاهایی که از ادامه غفلت و مستی متوجّه انسان می‌شود، از این بلاها کمتر است؟ به خصوص که افرادی از این حوادث درسهای فراوانی می‌آموزند و به آفریدگار هستی بیش از پیش آشنا می‌شوند،

بنابراین این حوادث گهگاه برای تربیت انسانها لازم است.

۴- ناقص الخلقه

غالباً فکر می‌کنند که این افراد ناقص الخلقه را خداوند مخصوصاً این چنین به وجود آورده است، در حالی که اگر کمی دقت کنیم خواهیم دید که اینها نتیجه عدم آشنائی ما با قوانین آفرینش و ندانم کاریهای ماست.

مثلًا سابقاً چنین فکر می‌کردند که «کرم درخت» از خود درخت است و لازم می‌دانستند که در یک باغ میوه‌های زیادی «کرمو» از آب در آیند، ولی امروز ثابت شده که درختان ذاتاً کرم ندارند و با تدبیرات لازم می‌توان باغهای وسیعی ایجاد کرد که حتی یک میوه آن هم کرمو و خراب نباشد و همگی سالم سالم باشند.

در مورد انسانها نیز مسأله همین است، تمام افراد بشر ممکن از مادر سالم متولّد شوند، اما کمبودهای اقتصادی و اجتماعی که معلول استثمار و استعمار انسانهاست و یا کمبودهای آموزشی و فرهنگی که آن هم نتیجه کار خود بشر است سبب تولد فرزندان ناقص می‌گردد.

بنابراین نباید گناهان خود را به گردن دستگاه آفرینش بیندازیم و شک نیست که خداوند حق کودکان ناقص الخلقه را که مظلوم واقع شده‌اند از پدر و مادر یا از جامعه ظالم و ستمگر خواهد گرفت همان طور که حق هر مظلومی را از هر ظالمی می‌گیرد. (دقّت کنید).

ص: ۶۴

صفات دیگر خدا

توجّه داشته باشید فلاسفه و دانشمندان در بحث «شناسایی خدا» صفات متعدّد دیگری برای خداوند بیان کرده‌اند مانند «سمیع» (شنوا) «بصیر» (بینا) «مدرک» (ادراک کننده) «حی» (زنده) «متکلّم» (سخن گو) «مرید» اراده کننده و غیر اینها.

ولی حقیقت این است که این صفات به صفات اصلی باز گشت می کند مثلًا این که می گوییم خداوند «بینا» است نه به این معناست که او هم مانند ما چشم دارد و تصویر اشیا از مردم چشم او روی پرده شبکیه منعکس می گردد، و اعصاب بینایی آن را به مغز او مخابره می کنند، نه، بلکه به این معناست که آنچه را دیگران با چشم می‌بینند او با علم بی‌پایان خود می‌داند (دقّت کنید)

بنابراین «بینا بودن خداوند» یعنی «علم و آگاهی او از تمام دیدنیها»

ص: ۶۵

بدیهی است حقیقت بینایی هم چیزی جز این نیست و این معنا به کاملترین صورت در مورد خداوند صدق می کند.

و به همین ترتیب شنوا بودن خدا یعنی او از آنچه مردم می‌شنوند آگاه است.

و حیات خداوند به معنای این است که او «منبع علم و قدرت» است چه این که عالی‌ترین مظهر حیات و معرف زندگی این است که موجودی هم دانا باشد و هم بتواند کارهایی انجام دهد.

و بدیهی است که این دو صفت یعنی علم و قدرت به حدّاکمل در وجود خداوند هست.

و سخن گفتن خداوند به معنای داشتن عضو مخصوصی به نام زبان نیست بلکه او قادر است که امواج صوتی را در فضا ایجاد کند.

بنابراین تمام این صفات به صفات گذشته یعنی علم و قدرت باز می گردد.

ص: ۶۶

ص: ۶۷

چرا به راهنمایی پیامبران نیازمندیم

اشاره

ص: ۶۸

ص: ۶۹

در پاسخ این سؤال که چه نیازی به راهنمایی پیامبران داریم باید گفت دلایل فراوانی برای اثبات این «نیاز» و لزوم بعثت پیامبران در دست است که در این جا چهار طریق آن را مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱- لزوم بعثت پیامبران از نظر تعلیم

۲- لزوم بعثت پیامبران از نظر تربیت

۳- لزوم بعثت پیامبران از نظر قانونگذاری

۴- لزوم بعثت پیامبران از طریق مطالعه در جهان آفرینش

ولی قبل از ورود به بحث درباره طرق چهارگانه بالا- لازم است به دو سؤال که از طرف مخالفین سرسخت بعثت پیامبران می‌شود پاسخ گوییم.

سؤال اوّل

می‌گویند آنچه را که پیامبران ممکن است برای ما بیاورند از دو صورت خارج نیست یا عقل ما آن را درک می‌کند یا نه؟ اگر درک می‌کند که احتیاجی به زحمت پیامبران نیست، و اگر درک نمی‌کند که اصلًا قابل قبول نیست زیرا هیچ انسانی زیر بار چیزهای غیر معقول نمی‌رود.

پاسخ اشتباهی که برای این افراد رخ داده است این است که «مجهول» را با «نامعقول» فرق نگذارده‌اند، زیرا روشن است آنچه عقل ما درک نمی‌کند و پیامبران می‌آورند برای ما «مجهول» است نه «نامعقول» اینها خیال کرده‌اند هر مسأله‌ای به عقل داده شود، عقل می‌تواند همچون یک کارشناس متخصّصی درباره آن قضاوت کند و صحیح را از باطل روشن سازد.

در صورتی که به جرأت می‌توان گفت آنچه دانشمندان بشر از ابتدای تاریخ تا حال فهمیده‌اند هنوز به اندازه یک صفحه از یک کتاب بزرگ نیست، و قلمرو قضاوت و درک عقل ما همان منطقه کوچکی است که شعاع علم و دانش آن را روشن ساخته و از ماورای آن به کلّی بی‌خبریم در حالی که قسمت عمده تعلیمات انبیاء مربوط به همین قسمت است، یعنی

ص: ۷۰

آنها ما را با حقایق تازه‌ای آشنا می‌سازند که به کلی بر ما مخفی بوده است.

و به عبارت دیگر بسیار چیزها که عقل مستقلاً درک نمی‌کند امّا به کمک و راهنمایی پیامبران درک می‌کند.

علاوه بر این در همان قسمتی هم که عقل ما به طور صحیح درک کرده گاهی دچار اضطراب خاطر و وسوسه می‌شویم که آیا درست فهمیده‌ایم یا نه. در این موارد نیز اطمینان خاطر و این که بدانیم درست فهمیده‌ایم از تذکّرات انبیا بی‌نیاز نیستیم.

سؤال دوّم

آیا گناهی بزرگتر از این هست که انسانی خود را دربست و بدون چون و چرا در اختیار دیگری بگذارد که همه چیزش مثل خود اوست، و هر چه او گفت قبول کند؟ مگر پیامبران غیر از انسانند؟ به کدام دلیل خود را در اختیار آنها بگذاریم؟

پاسخ

این سخن بسیار عجیب به نظر می‌رسد زیرا بحث در این نیست که ما خود را دربست در اختیار کسی بگذاریم که همه چیزش مثل ماست، بلکه بحث در این است که ما خود را در اختیار کسی بگذاریم که مقام علم و دانش او با ما اصلًا قابل مقایسه نیست، او مستقیماً با آفریدگار جهان مربوط است و از دریای بیکران علم و دانش او مایه می‌گیرد، و جز پاکی و درستی و تقوا و فضیلت راه و رسم دیگری ندارد.

سخن ما درباره چنین کسی است، امّا راه شناختن او کدام است این خود بحث جداگانه‌ای دارد که به زودی خواهید خواند.

اکنون که پاسخ این دو سؤال روشن شد به دلایل لزوم بعثت پیامبران می‌پردازیم.

۱- لزوم بعثت از نظر تعلیم

مسلّماً اگر بخواهیم به وسیله یک مرکب خیالی و افسانه‌ای که از امواج نور ساخته شده (و بتواند در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر راه

ص: ۷۱

طی کند) گوشه‌ای از این جهان وسیع را سیر کنیم، هزاران عمر نوح لازم دارد، آیا می‌توان باور کرد این جهان با آن همه کهکشانها و سحابیها و ستارگان بدون هدف و نقشه آفریده شده باشد؟ و آیا این موضوع با علم و دانش خداوند می‌سازد؟ (این از یک طرف)

و از طرفی دیگر در بحثهای خداشناسی آموختیم که هدف آفرینش به خداوندبازگشت نمی‌کند زیرا او وجودی است از هر نظر کامل، و بنابراین او نیازی ندارد تا بخواهد از طریق آفرینش برطرف سازد.

پس نتیجه می‌گیریم که هدف آفرینش به ما بازگشت می‌کند یعنی هدف «تکامل وجود ماست»

اکنون می‌پرسیم آیا راه رسیدن به این هدف آن قدر روشن است که نیاز به هیچ گونه علم و دانشی ندارد؟ و یا به عکس نیاز به علم و دانش فراوان داریم؟

و در این جا باز این سؤال مطرح می‌شود که مگر بشر چه مقدار از اسرار جهان را درک کرده است؟

مگر نه این است که در کنار هر فصلی از علوم هزاران نقطه ابهام و علامت استفهام به چشم می‌خورد؟ آیا کسی هست که با تمام این علوم از رموز و اسرار عوامل سعادت بشر باخبر باشد و ما یک موجود زنده هستیم آیا بزرگترین زیست شناسان دنیا می‌توانند بگویند حقیقت «زندگی» و «حیات» چیست؟

از نظراجتماعی و اقتصادی، دنیای ما به دو قطب اقتصادی «کمونیسم» و «کاپیتالیسم» تقسیم شده، هر دو طرف دانشمندانی دارند که می‌نویسند و سخنرانی می‌کنند هر کدام بر صحت مسلک خود، دلیل می‌آورند، کدام یک درست می‌گویند؟ مسلّماً یکی از دو طرف (یا هر دو طرف) در اشتباهند.

پس چگونه می‌توان گفت بشر تنها با پای عقل خود می‌تواند به سرمنزل سعادت برسد؟ علّت عدم قدرت بشر بر درک تمام عوامل سعادت این است که معلومات ما در برابر مجهولاتش آن قدر ناچیز است که اصلًا به حساب نمی‌آید.

گاهی در معلومات خود نیز دچار اشتباه می‌شویم، و واضح‌ترین

ص: ۷۲

آن این است که غیر از مسائل بدیهی کمتر مسأله‌ای می‌توان پیدا کرد که دانشمندان در آن اختلاف نظر نداشته باشند.

این جا است که منصفانه باید اعتراف کنیم برای رسیدن به هدف آفرینش یعنی پرورش و تکامل وجود خود در جهات مختلف، قبل از هر چیز یک سلسله تعلیمات جامع و صحیح که خالی از اشتباه و متّکی به واقعیات زندگی است لازم است و این جز از طریق «وحی» و تعلیم پیامبران الهی که مستقیماً به مبدأ جهان آفرینش ارتباط دارند ممکن نیست.

آری تنها در سایه تعلیمات پیامبران خداست که می‌توانیم از یک طرف نقصان معلومات خود را جبران کنیم، و از طرف دیگر اشتباهات خود را اصلاح نمائیم، و از سوی سوّم در معلومات صحیح خود به کمک آنها اطمینان خاطر پیدا کنیم.

۲- لزوم بعثت انبیا از نظر تربیت و اخلاق

امروز مسلّم شده که نیمی از شخصیت انسان را «علم و عقل» و نیم دیگر آن را «غرایز» مانند غریزه «حب ذات»، «میل به کمال»، و امیال و علاقه‌های گوناگون دیگر تشکیل می‌دهند.

لذاست که می‌گویند اگر در تعدیل غرایز نکوشیم صدای عقل و دانش ابداً به گوش ما نمی‌رسد.

به همین جهت است که می‌گویند مشکل تربیت و تهذیب اخلاق تنها مسأله جهل و ندانستن نیست بلکه مشکل اساسی همان تعدیل غرایز و رام کردن امیال سرکش است. یعنی علاوه بر راهنمایی عقل و درک صحیح عوامل سعادت و فضیلت، غرایز و امیال را باید آن چنان پرورش داد که با نـدای عقل و وجدان هماهنگ شوند، و از این منابع بزرگ که نامش غرایز و امیال است در راه هدفهای عالی به صورت صحیحی بهره برداری گردد.

در حقیقت عقل به منزله «قوّه قانونگذاری» و «غرایز و امیال» قوّه مجریه است ولی قوّه مجریه سرکش و قلدری است که برای کار کشیدن از او نیاز به تعدیل شدن دارد.

ص: ۷۳

بنابراین این که در گذشته «سقراط» و «ارسطو» معتقد بودند که «فضیلت» و «حسن اخلاق» چیزی است که بر اثر «علم به خوبی و بدی» پیدا می‌شود صحیح نیست، زیرا بسیاری هستند که از مفاسد کارها کاملًا اطّلاع دارند ولی کراراً آن را انجام می‌دهند و به پند خیرخواهان گوش فرا نمی‌دهند و این چیزی جز طغیان غریزه نیست.

مربی کامل

یک مربی کامل کسی است که علاوه بر آشنایی کامل به خوبیها و بدیها و اطّلاع دقیق از اسرار و رموز وجود انسان، خود یک فرد کامل از نظر «اخلاق و عمل» باشد.

اگر بپرسید چرا؟ خواهیم گفت:

اصل «محاکات» (همرنگ دیگران شدن) یکی از اصول روانی است، مطابق این اصل انسان کششی در خود به سوی هماهنگ شدن با دیگران احساس می کند.

و این احساس در برابر افرادی که انسان به آنها ایمان دارد خیلی نیرومندتر و قویتر است، لذا مربی باید خود فرد کاملی باشد تا طبق این اصل افراد به زودی تحت تأثیر او قرار گیرند.

و این ممکن نیست مگر این که از ناحیه یک مبدأ مطمئن، کامل بودن او از تمام جهات تضمین شده باشد.

آیا چنین کسی جز «پیامبران معصوم» که از طرف خداوند به عنوان مربی و راهنما تعیین شده‌اند و علاوه بر علم سرشار، از هر گونه گناه و انحراف مصونیّت دارند، می تواند باشد؟

بنابراین رسیدن به هدف آفرینش و تکامل انسان در جنبه‌های اخلاقی، بدون بعثت انبیا ممکن نیست، و خدایی که ما را برای این هدف مقدّس آفریده مسلّماً چنین مربیانی را برای ما فرستاده است.

یک مطلب دیگر هم از این جا به دست می‌آید و آن این که پیامبران باید از جنس بشر باشند، زیرا مربیان بشر می‌توانند از راه «اصل محاکات»

ص: ۷۴

در روح دیگران نفوذ کنند، و این در صورتی ممکن است که تربیت کننده و تربیت شونده دارای خلقت مشابه و شرایط مساوی باشند.

لذاست که می گوییم سخن اقوام گذشته که می گفتند فرشته به عنوان پیامبران، فرستاده شود صحیح نیست، زیرا آنها تنها می توانند تذکّراتی به انسان بدهند، نه انسان را بسازند و سرمشق عملی او شوند.

۳- لزوم بعثت انبیا از نظر قانون و اجتماع

طرح جامع برای تشکیل یک اجتماع صحیح انسانی

تردیدی نیست که بنیانگذاری یک اجتماع صحیح انسانی از هدفهای مهم انبیا بوده ولی همان طور که از بحثهای گذشته روشن شد، هدف آنان منحصر به آن نیست بلکه مسأله «فرد» یعنی تربیت انسان کامل که در جنبه‌های علمی و عملی و اخلاق نمونه عالی فضیلت باشد نیز جزء هدفهای اصلی و اساسی آنها بوده است گو این که هر دو ریشه‌های مشترک دارند.

احتیاج به پیامبران برای پی‌ریزی یک اجتماع صحیح نیاز به تجربه و تحلیل موضوعات زیر دارد.

۱- سرچشمه تمایل انسان به زندگی اجتماعی از کجاست؟

۲- زیربنای اجتماع و علل احتیاج به قانون چیست؟

۳- اجتماع کامل کدام است؟

۴- بهترین قانونگذار کیست؟

۱- سرچشمه تمایل به زندگی اجتماعی

تمایل انسان به زندگی اجتماعی مولود میل به تکامل، به ضمیمه یک استدلال روشن عقلی است.

یعنی انسان طبعاً میل به کمال دارد و می‌خواهد از مواهب حیات هر چه بیشتر استفاده کند (این از یک طرف)

ص: ۷۵

و از طرف دیگر می‌بیند این کار به تنهایی از دستش ساخته نیست، زیرا اگر تنها به جنگ مشکلات برود یا پیروز نمی‌شود و یا سهم کمی نصیبش خواهد شد امّا به طور دسته جمعی نیروی طبیعت را بهتر می‌توان مهار کرد، به خاطر این که استعداد افراد متفاوت است و نیرویهای افراد با همکاری بهره گرفت تا هر چه بیشتر پیشرفت نمود.

این مطلب اختصاص به زندگی مادی ندارد بلکه در قسمت سرمایه‌های معنوی و حقایق علمی نیز صادق است.

برای تحصیل ملکات فاضله و اخلاق عالی انسانی نیز راهی جز استفاده از نیروی همه افراد نیست، بنابراین

۱- هر انسانی طبعاً مایل به تکامل است.

۲- ترقی و تکامل را با یک حساب روشن در «اجتماع» بهتر می‌توان یافت.

و با این بیان معلوم شد که علت اجتماعی بودن انسان را «مدنی بالطبع» بودن و یا «غریزه استخدام» نیست.

۲- زیربنای اجتماع و علل احتیاج به قانون

ماهیّت اجتماع را باید یک «قرار داد عمومی بر اساس تعاون و همزیستی» دانست و اگر کسی بپرسد در چه زمانی و در کجا این قرار داد را امضا کرده‌ایم؟ خواهیم گفت همین که پس از پرورش در دل اجتماع و یافتن خود در مقابل اصول و مقرّرات آن بقای در آن اجتماع را بر گوشه‌گیری اختیار کرده‌ایم عملًا این قرارداد عمومی را امضا نموده‌ایم.

پس از روشن شدن این که ماهیت اجتماع یک نوع «قرارداد» است بلافاصله سخن از «وظیفه» به میان می‌آید زیرا هر قراردادی ایجاد وظیفه می‌کند روی این اصل هسته اجتماع که بسته شد افراد جامعه در برابر یکدیگر وظایفی پیدا می‌کنند، و پای وظیفه که به میان آمد «قانون» پیدا می‌شود، زیرا:

ص: ۷۶

اوّلًا باید وظایف هر فرد در اجتماع در برابر افراد دیگر روشن گردد.

ثانیاً باید با وسایلی برانجام این وظایف نظارت شود.

ثالثاً باید اقدامات مقتضی برای جلوگیری و کیفر متخلّفین به عمل آید.

این سه موضوع به عهده «قانون» است، یعنی قانون عبارت از مقرّراتی است که این جهات سه گانه را تأمین می‌کند.

اگر قانون نباشد حدود و وظایف افراد معلوم نمی‌شود.

اگر قانون نباشد نظارتی بر انجام وظایف اجتماعی وجود نخواهد داشت.

و بالاخره اگر قانون نباشد هر کس می‌تواند آزادانه از انجام وظایف خود سرباز زند بدون این که احساس ناراحتی کند.

لازم به تذکر است که قانون تنها برای جلوگیری از تجاوز و جنبه‌های کیفری نیست، بلکه اگر اجتماع وظیفه شناس هم پیدا کنیم و مدینه فاضله‌ای هم بیابیم باز به قانون نیاز داریم که حدود و وظایف و حقوق افراد را مشخص کند، و بالاخره در برخوردهای اجتماعی باید تکالیف روشن شود و طریقی برای حفظ و نگاهداری طبقات ناتوان و ضعیف (مانند اطفال، دیوانگان و بیماران) باید در نظر گرفته شود.

اجتماع کامل کدام است؟

دانشمندان علم الاجتماع معتقدند هر اجتماعی محتاج به سه عنصر اصلی است که پایه‌های اساسی آن را تشکیل می‌دهند.

۱- تقسیم کار

۲- سازمان و تشکیلات

۳- قوانین و مقرّرات

منظور از تقسیم کار این است که نیازمندیهای یک جامعه به طور صحیح بین افراد تقسیم شود.

ص: ۷۷

سازمان و تشکّلات

منظور از این قسمت کلیه دستگاههایی است که کارهای عمومی را که مسئول معیّنی ندارد انجام دهد مانند

۱- حفظ امنیّت

۲- تعلیم و تربیت و هدایت عمومی

۳- حل اختلافات و منازعات و کیفر مجرمین.

۴- حفظ و نگهداری طبقات ضعیف

۵- حفظ اموال عمومی

۶- جمع آوری سرمایه‌های لازم برای حفظ این دستگاهها.

روشن است اگر سازمان و تشکیلاتی نباشد تمام این کارها زمین می‌ماند.

ولی باید توجّه داشت که این سازمان و تشکیلات در صورتی می‌تواند پیشرفت کند که از افراد لایقی تشکیل یافته باشد و گر نه قانون که باید به نفع همه باشد به میل صاحبان «زور» و «زر» تفسیر می‌شود، و متولیان قانون با قیافه حق به جانب قانوناً حق ضعفا را پایمال می‌کنند و تازه زورمندان چیزی هم از بینوایان طلبکار خواهند شد.

بنابراین شرط اوّل برای استفاده از سازمانها و تشکیلات سپردن این مراکز به دست افراد حساس و لایق است.

قوانین و مقرّرات

«تقسیم کار» و «سازمانها و تشکیلات اجتماعی» به تنهایی قادر نیستند کوچکترین مشکلی را بدون قوانین و مقرّرات حل کنند. در حقیقت «تقسیم کار و تشکیل سازمانهای اجتماعی به منزله واگنها و لکوموتیو یک قطار عظیم و پر قدرتی هستند که بدون یک راه‌آهن خوب و محکم و صاف به جایی نمی‌رسند، این راه آهن خوب همان «قوانین و مقرّرات» است.

امّا قوانین و مقرّرات مربوط به زندگی انسانها مانند ساختمان

ص: ۷۸

وجود خود آنها به قدری پیچیده و اسرارآمیز است که دانشمندان در برابر آن سرگردان و درحیرتند.

هرگز نمی‌توان انتظار داشت که حقوقدانان بتوانند قوانینی تنظیم نمایند که صد در صد با منافع نوع انسان تطبیق کند، مگر این که انسان را به طور کامل شناخته، و اسرار ساختمان روح و جسم او را دریابند.

آیا با عدم شناخت کامل اسرار وجود انسان تنظیم چنین قانونی انتظار بی‌جایی نیست؟ و این را نیز می‌دانیم که آگاهی ما از ساختمان روح و جان انسان بسیار محدود و نقاص است.

۴- بهترین قانونگذار

برای شناخت بهترین قانونگذار می‌توان از همان مثال ساده پیش استفاده کرد که تقسیم کار به منزله واگنها و اطاقهای قطار و سازمان و تشکیلات به جای لکوموتیو، و قانون به منزله راه آهن می‌باشد، زیرا در یک راه آهن خوب باید نکات زیر مراعات شده باشد.

- فاصله دو خط ریل با فاصله چرخهای لکوموتیو و ریلها مساوی باشد.
- مقاومت ریلها و زیرسازی آنها با سنگین‌ترین قطارهایی که از آن عبور می‌کند متناسب باشد.
- دهانه تونلها و ارتفاع و دیواره آن باید با ارتفاع قطارها کاملًا وفق دهد.
- سربالاییها با کشش ضعیفترین لکوموتیوها تطبیق کند.
- سراشیبی باید با حدّاقل قدرت ترمزها مناسب باشد.
- استحکام خط و پیچهای اتصال ریلها باید به قدری باشد که حدّاکثر سرعت قطار آن را از کجا تکان ندهد و مانند اینها ...

مهندسین باید تمام این نکات را به دقّت مراعات نمایند تا از هر گونه حادثه‌ای پیشگیری شود. ولی آیا مهندسی که می‌خواهد خط آهن بسازد می‌تواند از قطار آگاهی نداشته باشد؟ نه، زیرا بدون آگاهی از قطار و چگونگی آن هرگز نمی‌تواند خط آهن خوبی بسازد.

ص: ۷۹

برای تنظیم یک قانون انسانی نیز آشنایی به تمام مقتضایات روحی و جسمی انسانها لازم است، بنابراین یک قانونگذار باید:

۱- انسان شناس کامل باشد و از تمام ریزه‌کاریهای جسم و جان، عواطف، غرایز، امیال شهوات و هوسهای او آگاه باشد.

۲- تمام کیفیاتی را که در دل اجتماع پیدا می‌شود و تأثیری که زندگی دسته جمعی روی هم دارند بداند.

۳- از تمام استعدادها و شایستگیهایی که در افراد وجود دارد مطّلع باشد.

۴- تمام حوادثی که برای اجتماع پیش می‌آید و تمام عکس العملهای آن بتواند پیش‌بینی کند.

۵- از تمام اصول پیشرفت انسانها مطلع و از تمام موانع آگاه باشد و نیز بتواند نزدیکترین راه را از میان راههای مختلف انتخاب کند.

۶- هیچ گونه منافعی در اجتماع نداشته باشد تا فکرش متوجّه مصالح شخصی خودش گردد.

۷- لغزش و اشتباه و گناه از او سرنزند و فردی خیرخواه، دلسوز و مهربان و قوی الاراده باشد و از هیچ قدرتی در اجتماع نهراسند.

اگر چنین کسی پیدا شد لقب بهترین قانونگذار خواهد گرفت ولی آیا کسی می‌تواند به جرأت بگوید من از تمام اسرار ساختمان وجود انسان باخبرم؟

با این که علوم مربوط به انسان‌شناسی تنها گوشه‌ای از آن را روشن ساخته و بقیه هنوز در بوته ابهام مانده، تا آن جا که بعضی انسان شناسان این گوشه را ناچیز شمرده و آن را به عنوان «یک موجود ناشناخته» معرفی می‌کنند؟

آیا کسی هست که بگوید «من تمام حوادث و پیش آمدهایی را که ممکن است برای اجتماع در طول حیات آن رخ دهد و واکنشهای اجتماعی آن را می‌توانم پیش‌بینی کنم؟»

کیست که منافع شخصی در اجتماع نداشته باشد؟

و آیا کسی قول می‌دهد هرگز اشتباه نکند؟ ... پاسخ همه اینها منفی است.

ص: ۸۰

با توجّه به این حقایق گمان نمی‌کنیم این مطلب محتاج بحث باشد که تنها مبدئی را که می‌توان به عنوان «بهترین قانونگذار» بلکه تنها قانونگذار صلاحیت دار معرفی کرد، «آفریدگار بشر» و مبدأ جهان هستی است.

اوست که همه این شرایط را دارد، انسان را آفریده و از تمام اسرار وجود او مطّلع است. آینده و گذشته برایش مساوی است، هیچ گونه منافعی برایش تصوّر نمی‌شود.

پس تنها این مبدأ یا کسی که مستقیماً با او ارتباط دارد و از وی الهام می‌گیرد و برای این کار مأموریت یافته صلاحیت چنین مقامی را دارد.

نتیجه این که اصول قوانین صحیح اجتماعی را فقط باید از مکتب انبیا و از مجرای «وحی» آموخت.

۴- لزوم بعثت انبیای از طریق مطالعه جهان آفرینش

جهان آفرینش با ما سخن می‌گوید:

مطالعه اسرار جهان هستی این نکته را با وضوح و صراحت به ما می‌آموزد که سازنده این جهان برای رساندن هر موجودی به کمال ممکن خود همه گونه وسایل لازم را در اختیار آنها گذارده و در این راه مضایقه‌ای نکرده است.

نه تنها وسایل ضروری بلکه از دادن وسایل غیر ضروری که در این راه می‌تواند کمکهای جزئی به او کند خودداری ننموده تا به راحتی بتواند به سیر تکاملی خود ادامه دهد مثلًا

«چشم» را مأمور عکسبرداری از مناظر مختلف کرده و همه گونه وسایل لازم را به او بخشیده است.

۱- چشم در آنِ واحد باید از مناظر مختلف دور و نزدیک عکسبرداری کند لذا یک عدسی به آن داده همراه با عضلات کوچکی که به طور خودکار با فشار آوردن روی عدسی «تحدب» و برجستگی آن را به سرعت کم و زیاد

ص: ۸۱

کرده و با فاصله‌های اجسام تطبیق دهد.

۲- چون چشم در برابر نور شدید و ضعیف قرار می‌گیرد، برای این که بتواند خوب انجام وظیفه کند مردمک آن را آن چنان حساس قرار داده که خود به خود در برابر نورهای شدید تنگ و در برابر نورهای ضعیف وسیع می‌شود تا اشعه نورانی به مقدار لازم وارد چشم شود.

۳- برای این که انسان مجبور نشود در مقابل گرد و غبار به کلی چشمش را ببندد مژگانها را آن چنان قرار داده که همچون کرکره پنجره، هم از آمدن گرد و غبار جلوگیری کند هم از فاصله‌های میان خود نور را برای دیدن اشیا به چشم راه دهد.

۴- لبه پلکها روی هم قرار گیرند برای این که در اثر قرار گرفتن و اصطکاک آسیبی نبینند غده‌های چربی روی لبه پلکها قرار داده که همیشه نرم باشند.

۵- پلکها را آن چنان حساس آفریده که حتی در برابر حوادث احتمالی به طور خودکار بلافاصله روی هم می‌افتند.

این یک نمونه ساده است و از این قبیل هزاران نمونه پیچیده‌تر در سرتاپای وجود ما، در سائر جانداران و در عالم گیاهان بلکه در تمام موجودات این جهان دیده می‌شود.

حال باید حساب کرد آفریدگاری که این اندازه وسایل تکامل در اختیار موجودات می‌گذارد، ممکن است موضوع بعثت پیامبران را که مطابق توضیحات گذشته نقش بسیار مؤثری در تکامل نوع بشر از هر جنبه دارد نادیده بگیرد؟ و جامعه انسانیّت را از این موهبت بزرگ محروم کند.

آیا هیچ عاقلی پیدا می‌شود که بگوید بعثت پیامبران به اندازه غده‌های چربی پلک چشمها در زندگی بشر مؤثر نیست.

شیخ الرئیس ابوعلی سینا در کتاب «شفا» ضمن عبارت کوتاهی به این حقیقت اشاره کرده و می‌گوید:

«احتیاج به بعثت پیامبران در بقای نوع انسان و تحصیل کمالات وجودی او، از روییدن موهای مژگان و ابرو و فرورفتگی کف پاها و امثال این منافع که برای ادامه حیات انسان ضروری

ص: ۸۲

است نیست، مسلّماً بیشتر است ... بنابراین ممکن نیست «عنایت ازلی» آن را ایجاب کرده باشد و این را ایجاب نکند».

آری مطالعه اسرار جهان هستی با صراحت می‌گوید، کسی که هنگام آفرینش انسان حتی از کوچکترین وسایل غیر ضروری غفلت نکرده محال است در پیچ و خمهای زندگی و دست انداز مشکلات و مسیر سعادت او را تنها بگذارد.

ص: ۸۳

پیامبران معصوم هستند

اشاره

عصمت چیست؟

این نخستین بخشی است که در مورد صفات پیامبران جلب توجّه می کند.

و عصمت عبارت است از یک «نیروی درونی» که دارنده آن را از هر گونه گناه و خطا باز می‌دارد و به این ترتیب عصمت دو شعبه پیدا می کند.

۱- مصونیت از گناه ۲- مصونیت از اشتباه و خطا.

دلایل عصمت

معصوم بودن پیامبران از گناه از چند طریق می‌توان اثبات کرد:

۱- عوامل گناه در وجود آنها دائماً محکوم به شکست است.

۲- اگر پیامبران معصوم نباشند به گفتار آنها اعتمادی نخواهد بود.

۳- اگر معصوم نباشند هدف تربیتی آنها عقیم خواهد ماند.

ولی ما به خاطر اختصار فقط به توضیح دلیل اوّل می‌پردازیم.

امّا این توضیح را در قالب پاسخ سؤالی می‌ریزیم تا مطلب روشنتر گردد، و آن سئوال این است:

چگونه ممکن است گناه نکنند؟

قبول این معنی مشکل است زیرا چطور می‌شود انسانی هیچ گناهی نکند و حتی فکر گناه هم ننماید؟

یعنی احتمال گناه در مورد او صفر باشد.

ص: ۸۴

پاسخ

برای حل این مشکل راه را نزدیک می‌کنیم و آن این که اگر تعجب نکنید خود شما نیز در برابر پاره‌ای از کارهای ناپسند معصوم هستند یعنی احتمال ارتکاب آن در مورد شما «صفر» است اکنون به مثال زیر توجّه کنید.

آیا هیچ آدم عاقلی حاضر می‌شود خاکروبه و کثافات را از زباله دان برداشته و بخورد؟

آیا هیچ آدم باشعوری پیدا می‌کنید که دست خود را در آتش سوزان کرده و آن را با دست خود بردارد و در دهان بگذارد؟

حتماً خواهید گفت نه، و اگر از کسی این کارها سربزند مبتلا به یک نوع بیماری است.

از این گذشته آیا می‌توان باور کرد انسان عاقلی حتی به فکر خوردن آتش و خاکروبه و کثافات و لجنهای ته فاضلاب بیفتد؟

یک طبیب ماهر، هر قدر هم در امور مربوط به زندگی خود بی‌اعتنا باشد آیا ممکن است از آن جا که لباسهای بیماران گوناگون بیمارستان در آن شسته‌اند و کانون تمام انواع میکربهاست بنوشد؟ در حالی که ممکن است یک فرد بی‌سواد و از همه جا بی‌خبر از آن آبها بیاشامد.

این جاست که می‌توانیم در یک جمله کوتاه این حقیقت را مجسم سازیم و بگوییم شما و هر فرد عاقل و سالمی در برابر آن گونه کارها یک نوع «مصونیّت» و یا به تعبیر دیگر یک نوع «عصمت» دارید.

امّا چرا انجام این کارها برای اینها محال عادی است؟

پس از یک مطالعه دقیق پی می‌بریم که توجّه به «زشتی مفاسد یک عمل» و «بی‌ارزش بودن نتیجه‌ای که از آن عائد می‌گردد» و «غلبه نیروی عقل بر شهوات و هوسها» سبب می‌شود که انسان به کلی از آن چشم بپوشد و نسبت به ارتکاب آن یک نوع «مصونیت» پیدا کند و حتّی فکر آن را نیز در مغز خود راه ندهد.

بنابراین ارتکاب گناه سرچشمه‌ای دارد که به یکی از دو موضوع بازگشت می‌کند.

ص: ۸۵

۱- عدم تشخیص زشتی عمل.

۲- غلبه شهوات و هوسها به طرزی که نیروی عقل با درک زشتی عمل در برابر آنها زانو بزند.

اگر زشتی را درک کند. و بر نفس و اعصاب و هوسهای سرکش کاملًا مسلّط بود گناه نمی‌کند. روی این اصل اگر کسی به قدری اطّلاعاتش وسیع باشد و چشم عقل او واقع بین که به زشتی تمام اعمال ناپسند و مفاسد آنها توجّه کامل داشته باشد، ایمان او به روز رستاخیز و پاداش اعمال به قدری قوی، و همّت او به قدری عالی باشد که رضا و خشنودی خدا و پاکی و پاکدامنی را به هیچ چیز نفروشد و بداند لذت و منفعت این گونه کارها بسیار سطحی و کم داوم و عواقب دردناک و شوم آنها بسیار طولانی و طاقت فرساست، همچنین تسلّط او بر نفس خود به قدری باشد که هیجان‌انگیزترین صحنه‌ها نتواند زمام اعصاب او را از دست عقلش بگیرد، و هیچ عاملی نتواند پرده غفلت و بی‌خبری بر درک و تشخیص او بیندازد، مسلّماً چنین کسی در برابر تمام گناهان و مفاسد «مصونیّت» خواهد داشت، پیامبران در برابر تمام گناهان چنین حالی را دارند.

و سرچشمه آن علم پیامبران، تقوای و ایمان آنها و قدرت عقل و فکر آنهاست که هوسهای سرکش را در برابر آنها رام کرده‌اند. بنابراین اگر می‌گوییم پیامبران معصوم هستند برای این است که عوامل گناه در وجود آنها محکوم به شکست است.

آیا معصوم بودن افتخار است؟

گاهی می‌گویند این طور که شما عصمت را معنا کردید که «یک نیروی مرموز خدادادی است که به هر کس داده شود در برابر هر نوع گناه و انحراف و خطا مصونیت پیدا می‌کند» این افتخاری نیست، چنین نیرویی به هر کس داده شود حتی به جانی‌ترین مردم، از هر گونه گناه و خطا مصونیت پیدا خواهد کرد.

ص: ۸۶

پس این چه فضیلتی برای پیامبران و امامان است؟ آنها در برابر گناه «بیمه» شده‌اند اصلًا محال است گناهی از آنها سربزند، پس ترک گناه برایشان افتخاری نیست.

پاسخ

کسانی که این ایراد را می‌کنند معنای عصمت را خوب نفهمیده‌اند آنها خیال کرده‌اند مصونیت پیامبران در برابر گناه چیزی شبیه مصونیّت در برابر مالاریا، حصبه وبا می‌باشد که با تزریق واکسنهای مخصوص چنین حالی در انسان پیدا می‌شود و چه بخواهد یا نخواهد این حالت در وجود او هست، در حالی که این کاملًا اشتباه است، زیرا آنها با این بیان عصمت را یک نوع «مصونیت غیر ارادی» پنداشته‌اند در صورتی که از بحثهای گذشته درست عکس آن استفاده می‌شود یعنی عصمت پیامبران و پیشوایان بزرگ دین یک «حالت کاملًا ارادی و اختیاری» است که سرچشمه آن عقل و علم و ایمان آنهاست.

برای روشن شدن این بحث مثالهای گذشته را به نظر آورید مگر یک طبیب ماهر که آب مملو از میکربهای وبا، سل، حصبه، کزاز، سیاه زخم، را نمی‌نوشد به طور غیر ارادی است یعنی قدرت ندارد بنوشد؟ بدیهی است که می‌تواند بیاشامد و برای او «محال ذاتی» نیست امّا علم و دانش او، ایمانی که به خطر این کار و پستی و بی‌ارزش بودن آن دارد «سد محکمی» در برابرش ایجاد کرد که احتمال انجام آن در مورد وی به صفر می‌رسد، ولی نباید فراموش کرد که این «سد محکم» چیزی جز «علم و دانش و ایمان و شخصیت» او نیست.

و این مصونیت فضیلت است، زیرا زائیده فضایل درونی و علم و دانش شخصیت او می‌باشد.

بنابراین اگر کسی پیدا شود که ایمان او به قدری قوی، علم و دانش و احاطه او به حقایق و اسرار جهان و عوامل خوشبختی و بدبختی انسان به اندازه‌ای وسیع، و تسلّط او بر هوا و هوسهای خود به قدری زیاد باشد که انجام تمام گناهان برای او حال نوشیدن آب مملوّ از انواع میکربها را برای آن طبیب داشته باشد، آیا این فضیلت محسوب نمی‌شود؟

ص: ۸۷

این همان مقام شامخ عصـمت و مصونیت از گناه است که پیامبران و امامان آن را دارا هسـتند و سرچشمه اصلی آن ایمان آنها، علم و دانش آنها، تسلّط بر نفس آنها و همّت والا و فکر بلند ایشان است، آیا این مصونیت و فضیلت نیست؟

ص: ۸۸

سخنی درباره اعجاز

اشاره

معجزه چیست؟

برای دریافت صحّت ادعای شخصی که مدّعی نبوّت است دو راه روشن در پیش داریم.

۱- اعجاز

۲- جمع آوری قرائن

۱- اعجاز بعضی هستند که از لفظ «معجزه» وحشت دارند و شاید معجزات پیامبران را در ردیف «افسانه‌های کهن و اساطیر» می‌دانند و نوعی خرافات می‌پندارند.

معجزه را مخالف «علم» و علم را مخالف «معجزه» تصوّر می‌کننـد و میل دارنـد این موضوع را به کلّی از منطقه بحثهای علمی خارج کنند.

این دسته غالباً کسانی هستند که مطالعاتشان درباره مسایل مـذهبی به آنچه از پدر و مادر شـنیده‌اند، یا در افواه عامه مشـهور است، محدود می‌شود. آنها از حقیقت «اعجاز» جز پاره‌ای از شایعات و توضیحات ناقص که در میان مردم وجود دارد، در نیافته‌اند، تصویر نادرستی از معانی معجزه در مغز خود ترسیم کرده و با آن می‌جنگند و از آن وحشت دارند.

دسته دیگری نیز در برابر معجزات، قیافه انکارآمیز به خود می‌گیرنـد نه از این جهت که مطالعات عمیق و تجزیه و تحلیل و بررسـی روی این مسأله کرده‌انـد، بلکه فکر می‌کننـد انکـار امور خارق عادت و معجزات نشانه «روشـنفکری» است و چون میل دارنـد مردم آنها را «روشن فکر» بدانند یک قلم سرخ روی تمام معجزات کشیده، همه را انکار می‌کنند.

ص: ۸۹

زیاده روی درباره معجزات

چیزی که به این طرز فکر، آب و رنگی می‌دهـد و آن را در نظر بعضـی موجه می‌سازد، افراطی است که عده‌ای از افراد نادان و کم اطّلاع در موضوع معجزه به خرج می‌دهند، و هر روایت ضـعیف و بی مأخذ و هر تاریخ غیر معتبری را دستاویز خود ساخته، به عنوان این که «باب فضال» وسیع است و نقل معجزه عیب نیست، بلکه سلسله معجزات ساختگی و نامعقول به پیامبران خدا نسبت می‌دهند و قیافه علمی معجزات واقعی آنها رابا این اوهام می‌پوشانند.

اینهـا به گمـان خود بـا نقـل این گونه «معجزات دروغین» خـدمت بـا ارزشـی به آیین پیـامبران می‌کننـد، و مقام آنها را در انظار بالا می‌برند، و ایمان مردم را نسبت به آنها راسختر می‌سازند، در حالی که بزرگترین ضربه را می‌زنند.

مثال ساده‌ای عرض کنم در نجف اشـرف در میان عـدّه‌ای از «عوام مردم» مشـهور بود پرنـدگان روی گنبد حضـرت امیرمؤمنان علیه السـلام نمی‌نشـینند و احترام می‌گذارنـد. و این را به گمـان خود نشـانه شخصـیت آن حضـرت می‌دانسـتند، در صورتی که با چشـم خودمان می‌دیـدیم این مطلب دروغ است و پرنـدگان بر آن مکان مقدّس می‌نشـینند. فکر کنید همین یک مطلب دروغ کافی اسـت که افراد سـاده لوح را نسبت به معجزات واقعی امیرمؤمنـان علیه السـلام بـد بین کنـد و پس از این که با چشم خود می‌بیننـد که این موضوع دروغ از آب درآمد، می‌گویند نکند بقیه هم همین طور باشد؟

درست بیندیشـید که این سـخن چقدر مقام شامخ امیرمؤمنان علیه السلام را با آن خارق عادات و مقام ارجمندی که فکر بشر در آن حیران می‌مانـد پـایین می‌آورد؟ آیـا یـک چنین موضـوع مبتـذل و پیش پـا افتـاده‌ای شخصـیتی برای پیشوای بزرگ اسـلام محسوب می‌شود؟

این یک نمونه ساده بود، این گونه اشـخاص که دست به نقل و جعل چنین خارق عاداتی می‌زننـد درست متوجّه زیان و لطمه‌ای که از این راه به عقاید صـحیح وارد می‌شود نیسـتند، و نمی‌دانند این گونه داستانهای خرافی و ساختگی، قیافه روشن و جذاب مذهب را چه اندازه «بدنما» می‌کند؟

ص: ۹۰

اگر می‌بینیم بزرگان علما و دانشـمندان در تهـذیب کتابهای تاریـخ و حـدیث آن انـدازه دقّت به خرج می‌دهند، و علم رجال رابرای تشخیص احادیث ضعیف از غیر ضعیف، با آن همه وسعت به وجود آورده‌اند، و اصرار دارند مطالب موهوم و بی‌اساس را از حقایق مسلّم جدا کنند، به علّت درک همین خطر است.

اگر دانشـمندان علم عقایـد می‌گوینـد باید اعتقادات مذهبی بر اساس «مدارک قطعی و غیر قابل انکار» باشد. حتی تواریخ و روایات ظنی را در مسایل مربوط به عقایـد (اصول دین) کافی نمی‌داننـد، همه برای این است که عقایـد مـذهبی که پایه‌های اصـلی مـذهب محسوب می‌شود، باید روی یک اساس محکم و استوار و خلل‌ناپذیر باشد.

اگر معجزات واقعی پیـامبران و پیشوایـان بزرگ دین بـا مطالب موهوم و خرافی و غیر معقول آمیخته شود، بهانه خوبی به دست افراد مغرض و بهانه جو، می‌افتد که با ارائه چند نمونه از مطالب غیر معقول و ساختگی، قلم سرخ، روی همه معجزات بکشند و آنها را در ردیف افسانه‌های کهن قرار دهنـد و مسلّماً این تبلیغ موسوم در افرادی که قـدرت تجزیه قسـمتهای صـحیح از نادرست ندارند بی‌اثر نخواهد بود، لااقل سوء ظنی نسبت به تمام موارد اعجاز در آنها ایجاد می‌کند.

از طرفی طبق قـانون «عکس العمـل» که نه تنهـا در «فیزیـک» صادق است. بلکه در اجتماع و تمام مسائل مربوط به اجتماع نیز جاری است.

این دسـته «افراطی»، یـک دسـته «تفریطی» در مقابـل خـود می‌سازنـد که چوب انکـار به دست گرفته و همه چیز را انکـار می‌کننـد، بنابراین، افراطیها هم خودشان گمراه می‌شوند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند.

از همه بدتر این که این وضع، مشـکل بزرگی برای دانشـمندان و رهبران فکری ایجاد می‌کند، گاهی چنان می‌شود که سخنان عمیق و منطقی آنها را دسته افراطی حمل بر ضعف ایمان، و دسته تفریطی حمل بر جهل و بی‌اطّلاعی از علوم می‌کنند.

این یـک بحث دامنه‌دار، و یکی از دردهـای بزرگ اجتمـاعی است که بایـد به موقع خـود بیش از این روی آن گفتگو کرد، به هر حال، منظور این

ص: ۹۱

است که بحث ما درباره اعجاز و تشریح حقیقت معجزه، دلیل بر این نیست که هر تاریخ ساختگی و حدیث مجعولی را درباره معجزه انبیا بپذیریم.

تصویر روشنی از حقیقت اعجاز

شاید بهترین راه برای پاسخ به تمام ایراداتی که در بحث معجزات می‌شود، این است که حقیقت اعجاز را که ما به آن ایمان داریم و از آن دفاع می‌کنیم تشریح نماییم تا خود به خود پاسخ ایرادات داده شود.

به طور اجمال معجزه انجام یک عمل «غیر معقول» و «نشدنی» و «غیر عملی» و «معلول بودن علت» نیست بلکه «معجزه عبارت از عمل خارق العاده‌ای است که انجام آن از قدرت افراد عادی بیرون باشد و جز به اتکای یک نیروی ما فوق طبیعی امکان‌پذیر نباشد. مثلًا سخن گفتن یک نوزاد چند روزه موضوع محال و غیر مقولی نیست، ولی مسلّماً از قدرت افراد انسان عادی بیرون است، امّا به اتکای یک قدرت ماورای طبیعی که زبان و اعصاب و مغز نوزاد را آن چنان نیرو بخشد که قدرت بر ادای کلمات و حروف و جمله بندی داشته باشد کاملًا ممکن است همچنین قیام فردی درس نخوانده، از یک محیط عقب افتاده و نیمه وحشی و آوردن یک آیین پاک با یک سلسله احکام و قوانین عالی و عمیق، و به وجود آوردن یک تمدّن خیره کننده و ریشه دار، از حدود توانایی انسان معمولی بیرون است، امّا به اتکای یک قدرت مافوق طبیعی کاملًا ممکن می‌باشد.

روی هم رفته هر «معجزه» باید دارای شرایط و امتیازات زیر باشد:

۱- معجزه باید از نظر عقل و علم، امر معقول و ممکنی باشد.

۲- باید یک عمل خارق العاده باشد که هیچ فرد انسانی حتی نوابغ جهان، و همچنین مرتاضان قادر به انجام آن به اتکای نیروی بشری نباشند.

۳- آورنده معجزه با کمال اطمینان و قدرت از تمام انسان‌ها و متفکّران و نوابغ جهان دعوت برای «مقابله به مثل» بکند و همه را از

ص: ۹۲

انجام آن عاجز بداند.

۴- معجزه از نظر زمان، مکان، کیفیت، نوع و سائر شرایط محدود به هیچ حدی نیست، یعنی در هر گونه شرایط و در هر وضع و کیفیت امکان‌پذیر است، زیرا از نیروی لا-یزال و نامحدود خداوند سرچشمه می گیرد، و از همین جا یکی از فرقهای اساسی میان «معجزات» و «سائر خارق عاداتی» که از مرتاضان و امثال آنها سر می‌زند روشن می‌شود. زیرا هر مرتاضی عمل خارق العاده خود رادر شرایط خاص و به کیفیت معیّنی انجام می‌دهد، چون از نیروی محدود بشری سرچشمه می گیرد، و ممکن نیست که او قادر به انجام هر خارق عادتی به هر کیفیت و در هر نوع شرایطی باشد، خود مرتاضان نیز مدّعی چنین قدرتی نیستند. (دقّت کنید)

۵- آورنده معجزه، هرگز در برابر رقیب خود شکست نمی‌خورد، و اگر شکست بخورد، می‌فهمیم عمل او معجزه نبوده است، زیرا نیروی لایزال و نامحدود الهی غیر قابل شکست است، از این جا فرق دیگری میان خارق عادات بشری و معجزات پیامران به دست می آید.

۶- معجزه یک معلول بدون علّت نیست، زیرا معلول بدون علّت عقلا- محال است بلکه معجزه به نوبه خود معلول علتی است، یک علت غیر عادی و غیر مافوق طبیعی که تسلّط بر آن از قدرت انسان عادی خارج است.

۷- معجزه حتماً دارای هدف خاص تربیتی است و به عنوان سند زنده‌ای برای اثبات ارتباط آورنده آن، به جهان ماورای طبیعت، و مبدأ جهان هستی است و چنان نیست که یک نفر بنشیند به هوس خود، با مردم هوسبازی که دور او جمع شده‌اند کلافه علل و معلول عادی جهان طبیعت را به هم بریزد و بازیچه خود سازد و هر کاری که آنها می‌خواهند و هوس دارند انجام دهد و به همین دلیل معجزات تنها در موارد استثنایی صورت می گیرد.

این معرفی اجمالی از معنای «معجزه» مقدّمه‌ای برای بحث‌های مختلف اعجاز قرآن و بررسی جنبه‌های گوناگونی است که با صراحت گواهی می‌دهد این کتاب بزرگ یک کتاب آسمانی است و ساخته مغز بشر نیست و آورنده آن پیامبر خداست.(۱)

۱- برای توضیح بیشتر درباره حقیقت معجزه و پاسخ ایراداتی که به آن شده به کتاب« رهبران بزرگ و مسئولیتهای بزرگتر» مراجعه فرمایید.

ص: ۹۳

قرآن یک معجزه بزرگ و جاویدان

اشاره

قرآن یک معجزه گویاست.

چرا نتوانستند همانند قرآن بیاورند؟

ص: ۹۴

ص: ۹۵

همه مسلمانان می‌گویند قرآن سند زنده حقانیّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، و فوق افکار بشر است، و این کتاب یک «معجزه» بزرگ آسمانی است.

امّا به چه دلیل قرآن معجزه است؟ چرا مانند آن را نمی‌توان آورد و چرا فوق افکار متفکّران است؟

مگر محتویات این کتاب بزرگ چیست؟ که توانست در کالبد ملّتی مرده جان بدمد؟

بسیاری تصوّر می‌کنند برای اثبات عظمت و اعجاز قرآن باید به عبارات صریح و روشنی که دانشمندان بیگانه درباره عظمت قرآن گفته‌اند استشهاد کنیم، در حالی که این راه صحیحی نیست، باید رمز اعجاز و عظمت این کتاب آسمانی را در خود آن جستجو کرد نه در خارج آن.

همان طور که نزدیکترین راه برای شناخت ارزش یک داروی شفابخش این است که روی خود آن مطالعه کنیم نه فقط گواهی پزشکان و تبلیغات جراید.

امّا چرا از میان معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله «قرآن» را انتخاب کردیم. و آن را محور بحثهای خود در این قسمت قرار داده‌ایم؟

پاسخ آن این است که این کتاب بزرگ آسمانی سه امتیاز غیر قابل انکار بر تمام معجزات پیامبران پیشین و بر سایر معجزات خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد.

۱- قرآن مرز «زمان» و «مکان» را درهم شکسته.

کارهای اعجازآمیزی که از پیامبران پیشین نقل می‌شود در دائره معینی از زمان و مکان قرار دارد مثلًا سخن گفتن نوزاد مردیم یعنی «عیسی» و همچنین گذشتن موسی علیه السلام از دریا بدون وسیله معمولی در مدار معینی از زمان و مکان قرار داشتند که هر چه از آن فاصله گرفته شود کهنه می‌گردد و علّت کهنه شدن همان قرار داشتن آنها بر نقطه معینی از نوار زمان و در دایره محدودی از مکان است که برای افرادی که بعداً می‌آیند و یا در مکانهای دیگر بوده‌اند پذیرفتن آن خالی از مشکلاتی نیست.

ص: ۹۶

ولی قرآن مجید مافوق زمان و مکان است یعنی همان است که در دست اصحاب پیامبر بود، و همان قدر ما می‌توانیم از آن بهره بگیریم که اصحاب رسول خدا از آن بهره می گرفتند، بلکه ما در اثر پیشرفت علوم به مسائلی از شگفتیهای قرآن پی می‌بریم که شاید آنها می‌بردند.

و نیز فاصله مکانی نمی‌تواند تأثیری در وضع اعجاز قرآن داشته باشد زیرا کسانی که در حجاز زندگی می کردند به قرآن نزدیکتر از کسانی که در روم و ایران زندگی می کردند، نبودند.

بنابراین قرآن مجید یک حادثه زمانی نیست که با گذشت زمان چون دیگر معجزات محو گردد و یک حادثه مکانی نیز نیست تا برای کسانی که آن جا حضور داشته‌اند پذیرفتن آن مشکل باشد.

بلکه باید گفت قرآن معجزه‌ای است که مرزهای «زمان و مکان» را درهم شکسته و به «ابدیّت» پیوسته و به صورت یک معجزه «جهانی» و «جاودانی» در آمده است. بدیهی است یک دین جهانی و جاویدانی باید یک چنین سند جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد. این یکی از امتیازات قرآن است.

۲- یک معجزه روحانی

امور خارق العاده‌ای که از پیامبران دیگر نقل شده همه جنبه جسمی داشته یعنی چشم و گوش انسان را تسخیر می کرده، همچون زنده ساختن مردگان و سخن کودک نوزاد.

ولی الفاظ قرآن که از همین حروف معمولی ترکیب یافته آن چنان معانی بزرگ در بر دارد که در اعماق جان نفوذ می کند، مغزها، اندیشه‌ها و ارواح انسانها را مسخّر می‌سازد. برتری چنین معجزه‌ای بر معجزات جسمی نیازی به توضیح ندارد.

ص: ۹۷

۳- یک معجزه گویا

اشاره

پیامبران پیشین می‌بایست همراه معجزه خود باشند و برای معجزه بودن آن مردم را به مقابله به مثل دعوت کنند.

ولی قرآن یک معجزه گویاست، نیاز به معرفی دیگری نـدارد، خودش به سوی خود دعوت می کنـد مخالفان را به مبارزه می‌خواند، محکوم می‌سازد و از میـدان مبارزه پیروز بیرون می‌آید لذا پس از وفات پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله همچون زمان حیات او به دعوت خود ادامه می‌دهند.

ص: ۹۸

ص: ۹۹

چرا قرآن کلام خداست؟

ص: ۱۰۰

ص: ۱۰۱

به سوی شناسایی قرآن

این سخن در میان همه مردم، اعم از مسلمانان و غیر مسلمانان مورد اتفاق است که کتابی که محمّد صلی الله علیه و آله آورده، عقلها را در برابر خود تسلیم کرد و تا کنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد.

سبک این کتاب با هیچ یک از سبکهای معمول میان عرب شباهت ندارد.

امتیاز و جاذبه این کتاب به قدری است که اگر یک آیه از آن در میان کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستاره فروزانی در شب تاریک می‌درخشد.

«ابوالعلاء معری»(۱)

چرا و چگونه قرآن ساخته فکر بشر نیست؟

این سؤال یک پاسخ کوتاه و اجمالی و یک پاسخ مفصّل دارد. پاسخ مفصل آن را در بحثهای مختلف آینده تحت عنوان:

۱- وی از نویسندگان و شعرای نامی قرن چهارم و پنجم هجری است، تولّد او را در سال ۳۶۳ و وفات او را در ۴۴۹ نوشته‌اند از هوش و ذکاوتش داستانها نقل می‌کنند، ایمانش به اسلام مورد تردید است ولی به قرآن احترام فوق العاده‌ای می‌گذاشته است.

ص: ۱۰۲

۱- اعجاز قرآن از دریچه کشش الفاظ و جاذبه و معانی شیرینی بیان و رسا بودن عبارات تا آن جا که مخالفان آن را «سحر» نامیدند.

۲- از دریچه فرهنگ و معارف دینی

۳- از دریچه علوم و دانشهای گوناگون

۴- از دریچه تاریخ

۵- از دریچه قوانین مختلف مدنی و اثرات عظیم اجتماعی

۶- از دریچه پرده برداشتن از حوادث آینده.

و امّا پاسخ اجمالی آن

گفتیم اعجاز یک امر خارق العاده و مافوق توانایی انسان و حتی نوابغ جهان است، به طوری که حکایت کند که یک عامل مافوق طبیعی در آن تأثیر داشته است.

هر گاه چنین عملی از کسی سربزند و مردم را به مقابله دعوت کند و همه از انجام مانند آن عاجز شوند، مسلّم می‌شود که از ناحیه مبدأ جهان آفرینش تأیید می گردد.

و هر قدر این دعوت عمومی (تحدّی) قویتر، گویاتر و اعتراف دیگران به عجز صریحتر باشد، قدرت اعجاز زیادتر خواهد بود.

مقدّمات روشن

این مسائل برای هیچ کس جای تردید نیست که:

۱- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از یک محیط عقب افتاده و نیمه وحشی قیام نمود.

۲- سرزمین حجاز آن قدر عقب مانده بود که حتّی جهان گشایان بزرگ دنیا مانند «رامسیس دوّم» «اسکندر مقدونی» از تسخیر آن چشم پوشیدند چون به مشکلاتش نمی‌ارزید.

۳- پیامبر اسلام فردی درس نخوانده بود، چه این که محیط حجاز

ص: ۱۰۳

جای تحصیل نبود و دانشمندی در آن وجود نداشت.

سفرهای پیامبر صلی الله علیه و آله به خارج هم آن قدر کوتاه مدّت و پر مشقّت بود که احتمال تحصیل وی در آن مسافرتها مساوی صفر است.

چگونه ممکن است کسی درس خوانده باشد و مرتب خود را «امی» معرفی کند و به او اعتراض نکنند، و چگونه می‌شود مردم خود و استادش را نشناسند. قرآن روی کلمه «امی» یعنی درس نخوانده در مورد پیامبر اسلام مکرّر تکیه کرده است (۱) و نیز صریحاً می گوید:

«وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَاتَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ»(۲)

«پیش از این کتابی نمی‌خواندی و چیزی با دست خود نمی‌نوشتی تا مایه تردید و شک گمراهان گردد».

چنین کسی از چنان محیطی به پاخاست و کتابی آورد که وضع آن محیط آشفته، فقیر، تاریک، محروم و پرهرج و مرج را به کلّی دگرگون ساخت و هر شنونده‌ای را مسحور و مجذوب خود نمود.

و با صراحت و قاطعیت همراه با «تشویق» و «تحریک» همه را دعوت به مبارزه کرد. جملاتی در دعوت به مقابله در قرآن دیده می‌شود که باید به اصطلاح معمولی به «رگ غیرتشان» برخورد کرده باشد و اگر می‌توانستند مثل آن را آورده باشند ولی نیاوردند. مثلًا در این آیه می‌خوانیم:

«بگو اگر تمام جهانیان اجتماع کنند مانند قرآن بیاورند نمی‌توانند، اگر چه نهایت همکاری و همفکری را به خرج بدهند».(۳)

و در آیه ۱۳ و ۱۴ سوره هود شرایط مبارزه را سبکتر گرفته و می‌فرماید: «می گویند: این آیات را به خدا بسته (ساختگی است) بگو (اگر چنین است) شما هم ده سوره ساختگی مانند آن بیاورید، و غیر از خدا هر کسی را می‌توانید به کمک خود دعوت کنید، اگر راست می گویید.

اگر این دعوت را اجابت نکردند بدانید این آیات از طرف خدا

۱- سوره اعراف، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲- سوره عنکبوت، آیه ۴۸.

۳- سوره اسراء، آیه ۸۸.

ص: ۱۰۴

است.

و در مورد سوّم شـرایط مبارزه را به حدّاقل کاهش داده و درسوره بقره آیه ۲۱ و ۲۲ می گوید: «اگر در کتابی که بر بنده خود نازل کرده‌ایم تردیـدی دارید (لااقل) یک سوره مانند آن را بیاورید، و گواهان (و همفکران) خود را غیر از خدا دعوت کند، اگر راسـت می گوییـد (و اگر این دعوت صـریح را نپذیرفتیـد) این کـار را انجـام ندادنـد- گر چه هرگز نمی‌تواننـد انجـام بدهنـد- (بگو) از آن آتشی بپرهیزید که آتش افروزش مردم و سنگهاست و برای کافران مهیا شده است».

صراحت این دعوت و تحریک به مبارزه در این آیات را از جملات زیر به خوبی استفاده می‌شود:

«اگر راست می گوییـد» «غیر از خـدا هر کسـی را می‌توانیـد به کمک خود دعوت کنیـد» «ده سوره ساختگی» «هرگز نمی‌توانیـد» «از تمام جهانیان استمداد کنید» «لااقل همانند آن یک سوره بیاورید» «اگر کافر شوید آتش سوزانی در انتظار شماست».

با توجّه به این که شـنوندگان کسانی بودند که ماده تحریک شدن در وجودشان مساعد بود، و همه چیزشان در خطر می‌دیدند و در صورت مبارزه می‌توانسـتند همه چیز و حتی جان خود را از مهلکه نجات دهند، به این نکته نیز توجّه دارید که این دعوت منحصر به یک زمان نیست بلکه تمام مراکز علمی دنیا در تمام اعصار را به مقابله دعوت می کند.

ص: ۱۰۵

مبارزه شروع می‌شود

از بحث گذشته دو نکته روشن می‌شود:

۱- قرآن با لحنی قاطع مخالفان را به مبارزه دعوت کرده که اگر می‌توانند مانند آن را بیاورند، و طرز بیان در این دعوت «دعوت به مبارزه» توأم با انواع تعبیرات تحریک‌آمیز است.

۲- این مبارزه موضوع ساده‌ای نبود بلکه مبارزه «سیاسی» «اقتصادی» و «اجتماعی» بود که به قیمت موجودیت آنها تمام می‌شد لذا ناچار بودند در آن شرکت کنند. به عبارت دیگریک مبارزه حیاتی بود که مسیر و سرنوشت زندگی و مرگ آنها را روشن می‌ساخت، چرا؟

به خاطر این که قرآن با هر گونه معبودی جز خداوند یگانه مبارزه می‌کرد و عبودیت را مخصوص خدا می‌دانست. و آنها ملّتی بودند که بت‌پرستی در تمام شئون زندگیشان حکومت می‌نمود.

بدیهی است این برنامه، اساس زندگی آنها را درهم می‌ریخت، لذا ناچار بودند تا آخرین نفس با این آیین جدید مبارزه نمایند.

در تواریخ می‌خوانیم که آنها از بزرگان و ریش سفیدان دنیا دیده و باهوشی چون «ولید بن مغیره مخزونی» که مردی ثروتمند بود، و در میان اعراب به حسن تدبیر و فکر و صائب شهرت داشت، نظر خواستند حتی او را برای تحقیق بیشتر نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرستادند که نظر خود را درباره چگونگی این آیات عجیب که نفوذ خارق‌العاده‌اش آنها را به وحشت انداخته بود اعلام دارد.

«ولید» از پیامبر صلی الله علیه و آله خواهش کرد آیاتی از قرآن را بر او بخواند و پیامبر صلی الله علیه و آله قسمتی از سوره «حم سجده» را تلاوت کرد، این آیات چنان تأثیر و هیجانی در او ایجاد کرد که بی اختیار از جا حرکت نمود و به محفلی که از طرف طایفه او (بنی مخزوم) تشکیل شده بود درآمد و گفت:

«به خدا سوگند از محمّد سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان.

ص: ۱۰۶

تـا آن جـا که گفت: «و ان له لحلاوه، و ان علیه لطلاوه و ان اعلاه لمثمر، و ان اسفله لمغدق، و انه یعلوا و لا یعلی علیه گفتار او شیرینی و زیبایی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه‌های درختان برومند) پر ثمر و پایین آن (مانند ریشه‌های درختان کهن) پرمایه است. گفتاری است که بر هر چیز پیروز می‌شود و چیزی برآن پیروز نخواهد شد».

زمزمه در میان قریش افتاد که «ولید» دلباخته محمّد صلی الله علیه و آله شده، ابوجهل تصمیم گرفت چاره او را بکند، به منزل او رفت و جریان را به او گفت و او را به مجلس قریش آورد.

«ولید» رو به جمعیّت کرد و گفت آیا تصوّر می‌کنید محمّد دیوانه است؟ هرگز آثار جنون در او دیده‌اید؟

... حضار گفتند نه.

- تصوّر می‌کنید او دروغگوست؟ آیا تاکنون به راستگویی و امانت مشهور نبوده؟ و در میان شما به عنوان «صادق امین» معروف نبوده است؟

سرشناسان قریش گفتند پس چه باید به او نسبت دهیم؟

ولید فکری کرد و گفت بگویید «ساحر» است.

آری تنها جواب آنها برای خاموش کردن توده مردمی که هر زمان به آنها فشار می‌آوردند و می‌خواستند پاسخ این گفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بدهند که به آنها می‌گفت «اگر راست می‌گویید این آیات را از طرف خدا نیست مانند آن را بیاورید» این بود

«این آیات سحر است و محمّد ساحر چیره دستی است که می‌خواهد آیین نیاکان شما را به خطر اندازد، از او دوری کنید از او فاصله بگیرید».

آنها تلاش نمودند ولی اثری نبخشید و نتوانستند بیاورند و خواهیم دانست که همین انتخاب تعبیر «سحر» چه اندازه پرمعناست و چگونه حکایت از نفوذ خارق العاده آیات قرآن در اعماق دلها می‌کند که آنها به غلط نام آن را «سحر» نهادند در حالی که هیچ ربطی به سحر نداشت.

از کجا که نیاوردند؟

اکنون این سؤال پیش می‌آید که ما از کجا بدانیم مانند قرآن را

ص: ۱۰۷

نیاورده‌اند؟ شاید آورده باشند ولی در لابه‌لای تاریخ گذشتگان، مانند بسیاری از حوادث دیگر مدفون شده و یا مسلمانان متعصّب در محو آن کوشیده‌اند؟

پاسخ این سؤال برای کسانی که با تاریخ اسلام آشنا هستند واضح است و برای دیگران با در نظر گرفتن سه نکته واضح می گردد:

۱- در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از رحلت آن حضرت مسیحیان و یهودیان سرسخت و متعصّبی در مکّه و مدینه بودند که برای تضعیف روحیه مسلمانان از هر سوژه‌ای استفاده می کردند و با هم مسلکان خود در خارج ممالک اسلامی ارتباط داشتند و نیز گروهی «مسلمان نما و منافق» در بین مسلمانان بودند که رل جاسوسی بیگانگان را نیز برعهده گرفته بودند.

اگر کسی مثل قرآن آورده بود همه جا را پر می‌ساختند و به هر قیمتی بود آن را حفظ کرده و به خارج می‌فرستادند، در صورتی که در هیچ تاریخی چنین مطلبی نیامده است.

۲- قرآن در آیات متعدّد، هم در مکّه و هم در مدینه «تحدی» و دعوت به مبارزه نموده، اگر مانند آن را آورده بودند دیگر دعوت خود را تکرار نمی کرد، ولااقل باید در مورد آن‌چه آورده‌اند برای تازه مسلمانان توضیحی بدهد، آن هم تازه مسلمانانی که از کوچکترین چیز خرده می گرفتند.

۳- در همین زمان و اعصار نزدیک به ما، دستگاههای تبلیغاتی مسیحیان و سائر مخالفان که اسلام را دشمن سرسخت خود می‌دانند و بودجه‌های هنگفتی را صرف تبلیغات می کنند و نویسندگان توانای عربی الاصل را در اختیار دارند، اینها چرا مانند قرآن نمی‌آورند؟

اگر می‌توانستند آیاتی بیاورند که با آیات قرآن رقابت کند حتماً این کار را می کردند زیرا در این صورت سنگر بزرگی را فتح کرده بودند و یک وسیله مؤثر تبلیغی به چنگ آنها می‌افتاد و به این وسیله مسلمانان را خلع سلاح می کردند امّا نیاوردند چون نمی‌توانستند و نخواهند توانست (۱).

۱- افرادی خواسته‌اند چیزی مانند قرآن بیاورند ولی خود را رسوا ساخته‌اند برای آشنایی با این قسمت به کتاب« قرآن و آخرین پیامبر» صفحه ۴۳ به بعد مراجعه فرمایید.

ص: ۱۰۸

ص: ۱۰۹

جنبه‌های مختلف اعجاز قرآن

اشاره

۱- اعجاز قرآن از نظر جاذبه فوق العاده

۲- اعجاز قرآن از نظر ارائه یک مکتب فکری عالی

۳- اعجاز قرآن از نظر علوم روز

ص: ۱۱۰

ص: ۱۱۱

تاکنون سربسته درباره اعجاز قرآن سخنانی گفتیم و اکنون نوبت تفکیک جنبه‌های مختلف آن رسیده است.

چنان که گفتیم اعجاز قرآن را از دریچه‌های مختلفی می‌توان بررسی کرد مانند.

۱- رسا بودن تعبیرات، و نفوذ فوق العاده یعنی «فصاحت و بلاغت»

۲- از نظر ارائه عقاید صحیح

۳- از نظر علوم و دانشهایی که بشر در آن روز به آن دست نیافته بود.

۴- از نظرتاریخ صحیح و خالی از هر گونه خرافات.

۵- از نظر طرح قوانین و آثار اجتماعی.

۶- از نظر اخبار از حوادث آینده.

۷- از نظر عدم تضاد و اختلاف در آن.

ولی به خاطر اختصار ما تنها سه قسمت آن را در این جا یادآور می‌شویم و کسانی که اطّلاعات بیشتری در این زمینه می‌خواهند، به کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» مراجعه کنند.

ص: ۱۱۲

۱- جاذبه قرآن

اشاره

در لابه‌لای گفتگوهای دشـمنان سرسـخت و لجوج اعترافاتی یافت می‌شود که بیش از گفتار مستدل دوستان پرده از روی مطالب بر می‌دارد. زیرا دشـمنان می‌خواهـد نقاط قوّت را به هر وسـیله است انکار کنـد و آن را «وارونه نشان دهـد» برای این کار ناچار اسـت تفسیرهای غلط و ناهنجاری از خود بتراشد که با یک نوع اعتراف ضمنی به اصل وجود نقطه قوت همراه است.

از تواریخ و از خود قرآن مجید بر می‌آید که به پیامبر صـلی الله علیه و آله نسبتهای ناروایی از قبیل «مجنون» «شاعر» «گاهی» «کاهن» و «ساحر» می‌دادند(۱) که در حقیقت هر کدام نکته‌ای داشت.

از این جهت «مجنون» می‌گفتند که او با رسوم و عادات دیرینه آنها که جزء امور بدیهی و مسلّم آنها شده بود مخالفت می‌کرد، آنها تقلید کورکورانه و پیروی بدون قید و شـرط از عادات و رسوم غلط محیط خود «شـرط عقل» می‌دانسـتند و کسی که با آن مخالفت کند «مجنون».

و از این نظر «شـاعرش» می‌نامیدنـد که آیات موزون قرآن و جمله‌های زیبا و رسای آن چنان شور و هیجانی در دلها برپا می‌کرد که موزون‌ترین اشـعار حماسـی عرب در آن عصـر که «عمر طلایی شـعر و ادب عربی» محسوب می‌شـد قـدرت برابری با آن نداشت. و گرنه پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز سابقه شعر و قافیه‌پردازی نداشته است.

و اگر نسبت «کهانت» به او می‌دادند بر اثر این بود که با صراحت و قاطعیت، اخباری مربوط به حوادث آینده بیان می‌داشت. مخالفان برای پرده افکندن بر این حقیقت نام «کاهن» بر آن

۱- سوره صافات، آیه ۳۶، سوره طور، آیه ۲۹ و سوره مدثر آیات ۲۴ و ۲۵ در این باره است.

ص: ۱۱۳

حضرت گذاشتند.

امّا نسبت «سحر» بسیار قابل دقّت است. به گواهی آیات ۲۴ و ۲۵ سوره «مدثر» علّت این نسبت ناروا همین آیات قرآن بوده است یعنی اگرسحری بود، چیزی جز همین نفوذ خارق العاده آیات نبوده است.

این نسبت گواهی می‌دهد که نفوذ آیات قرآن در دلها به قدری عمیق و صریح بوده که نمی‌توانستند آن را یک امر عادی تلّقی کنند. لذا واژه‌ای جز «سحر» پیدا نکردند که بتواند آن نفوذ فوق العاده را مجسم نماید و پرده‌ای بر روی یک حقیقت بزرگ یعنی «جاذبه فوق العاده قرآن» بیندازد.

بنابراین نسبت «سحر» و «شعر» به آیات قرآن دادن و متّهم ساختن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این دو موضوع از ناحیه مخالفان یکی از مدارک زنده نفوذ و تأثیر خارق العاده آیات قرآن در افکار و نفوس شنوندگان است و شیرینی و جذابیت و فصاحت و بلاغت اعجاز اخیر قرآن را مدلّل می‌سازد، منتها آنها برای اغفال مردم ساده لوح این دو واژه را به غلط در این مورد بکار می‌بردند تا روی واقعیتی بزرگ پرده بیفکنند.

ص: ۱۱۴

زیبایی ظاهر و عمق معنا

آثار ادبا و نویسندگان به دو دسته متمایز تقسیم می‌شود جمعی بیشتر به زیبایی الفاظ اهمیّت می‌دهند و دربند عمق معنا نیستند. و به عکس گروهی الفاظ را به چیزی نمی‌گیرند و تمام قدرت خود را متوجّه عمق معانی می‌کنند. البتّه در میان سخن سرایان عدّه‌ای هم هستند که به هر دو قسمت توجّه دارند ولی بسیار محدودند و انگشت شمار.

علّت تقسیم به دو دسته هم معلوم است زیرا الفاظ و جمله بندیهای زیبا همیشه با معانی تطبیق نمی‌کند و تمام ریزه کاریهای آن را دقیقاً منعکس نمی‌سازد. لذاست کسانی که به عمق معنا توجّه دارند بر سر دو راهی «زیبایی الفاظ» و «زیبایی معنا» ناچار یکی را انتخاب می‌کنند گاهی معنایی را مقدّم می‌دارد و الفاظ زیبا را فدای معنا می‌کنند و گاهی به الفاظ زیبا و سجع و قافیه توجّه دارند معنا را فدای الفاظ می‌نمایند.

بدین جهت است که جمع هر دو (زیبایی الفاظ و زیبایی معنا) یک قدرت و نبوغ فوق العاده می‌خواهد.

قرآن این امتیاز بزرگ را در حد اعجاز دارد، الفاظ آن در نهایت عذوبت و شیرینی، جمله بندیهایی در نهایت ظرافت و زیبایی، کلمات آهنگ دار و موزون، و با این همه کاملًا قالب معانی با تمام ریزه کاریها و دقائقش می‌باشد.

برای یافتن این حقیقت بهترین راه مطالعه و دقّت خود قرآن است که در ذیل نمونه‌هایی از آن خواهید خواند.

این بود اشاره‌ای به معانی عمیق قرآن و عبارات دلنشین آن و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله درباره قرآن می‌گفت:

«ظاهره انیق و باطنه عمیق؛ ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است».

ص: ۱۱۵

صراحت و قاطعیت

رهبران فکری باید صراحت داشته باشند

همه از صراحت لهجه لذت می‌برند، چرا که در پرتو آن حقایق عریان و پوست کنده و بدون تحریف بیان می‌شود، صراحت لهجه دلیل شهامت و ایمان گوینده است در حالی که افراد «ترسو و محافظه کار» چهره حقیقت را در لا ـ به لای هزار گونه پرده‌های رنگارنگ با تار و پود «خیال و ترس» می‌پیچند.

چند پهلو سخن گفتن نشانه عدم اعتماد گوینده به گفته‌های خود و یا علامت ترس و وحشت او از طرز قضاوت شنوندگان است.

لذا می‌بینیم رهبران فکری مخصوصاً پیامبران که مدافع حقوق رنجبران بوده‌اند در صراحت و قاطعیت بردیگران امتیاز داشته‌اند. گفتگوی موسی علیه السلام با فرعون نمونه این موضوع است و جمله پرمعنای امام علی علیه السلام در فرمان خود به مالک اشتر شاهد دیگری برای این حقیقت است که می گفت «ملّتی که حق ضعیفان را از زورمندان با «صراحت» نگیرد هرگز روی سعادت نخواهد دید».

از امتیازات بزرگ قرآن همین صراحت و قاطعیت است.

می‌دانیم قرآن بسیاری از مطالب خود را با قسم شروع می کند سوگند به زمین و آسمان و قلم و مانند آن که علاوه بر توجّه دادن مردم به اهمیّت چیزی که به آن قسم خورده، نمونه‌ای از قاطعیت و صراحت خاص قرآن است.

و نیز علاوه بر سوگندهای متعدّد بسیاری از آیات با ادات تأکید توأم است که هر کس با این کتاب آسمانی آشنا شود در همان مراحل نخستین تحت تأثیر لحن جدی و قاطع و نافذ آن قرار می گیرد.

ص: ۱۱۶

نمونه‌ای از صراحت قرآن

هم اکنون به لحن قاطع و کوبنده قرآن درباره آیین بت پرستی که در آن محیط جلال و شکوه خاصّی داشته توجّه کنید.

قرآن برای درهم شکستن آن «جلال و شکوه قلّابی» (بتها) و نشان دادن ضعف و ناتوانی آنها می گوید «إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنَ دُونِ اللَّهِ لَن یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِن یَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَیْئاً لَایَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ تمام خدایان شما اگر اجتماع کنند حتی از آفریدن یک مگس عاجزند و اگر مگس چیزی از آنها برباید قدرت بازگرفتن آن را ندارند»(۱)

و زمانی بیچارگی و زبونی آنها را در داستان ابراهیم بت شکن بدین صورت بیان می کند «چگونه خدایانی که نه به حال شما سودی دارند و نه می‌توانند کمترین ضرری به شما برسانند پرستش می کنید؟

اف بر شما و برخدایان ساختگی شما ای بی‌عقلها»(۲) این سخن را ابراهیم هنگامی به آنها گفت که در برابر استدلالش گنگ شده بودند و عرق شرم از پیشانی آنها جاری بود.

و باز ابراهیم به زبان دیگر از آنها قرار می گیرد «هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ إِذْ تَدْعُونَ* أَوْ یَنْفَعُونَکُمْ أَوْ یَضُرُّونَ؛ آیا این خدایان، صدای شما را می‌شنوند یا این که سود و زیانی به شما می‌رسانند؟»(۳)

و بالاخره هنگامی که بت‌پرستان برای فرار از این منطق کوبنده می گویند «بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَیْنَا عَلَیْهِ آبَائَنَا»(۴)؛ پیرو آیین و سند پدران هستیم» و خود را در پناه احترام و قداست نیاکان در افکار عمومی قرار دهند، قرآن آنها را به باد انتقاد می گیرد و با صراحت می گوید: أَوَ لَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ لَایَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لَایَهْتَدُونَ؛ آیا نه این است که پدران آنها نیز بی‌عقل و گمراه بودند».(۵)

و در جای دیگر صریحاً می گویند «لَقَدْ کُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُکُمْ فِی

۱- سوره حج، آیه ۷۳.

۲- سوره انبیا، آیه ۶۶ و ۶۷.

۳- سوره شعرا، آیات ۷۲ و ۷۳.

۴- سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۵- سوره بقره، آیه ۱۷۰.

ص: ۱۱۷

ضَلَالٍ مُبِین؛ مسلّماً شما و پدرانتان در یک گمراهی آشکار بودید».(۱)

البتّه این مبارزه در امروز شاید ساده جلوه کند ولی اگر عظمت بتها را در آن عصر به نظر آوریم اهمیّت آن در خواهیم یافت.

متانت و عفت بیان

قرآن در تعبیرات خود نهایت متانت و عفّت را رعایت نموده است و این موضوع به فصاحت و بلاغت آن رنگ خاصّی بخشیده است.

در قرآن هیچ گونه تعبیر زننده، رکیک، ناموزون و دور از عفت یافت نمی‌شود. در میان تمام سرگذشت‌های قرآن یک داستان عشقی واقعی (نه خیالی) وجود دارد و آن داستان یوسف و زلیخاست که از عشق سوزان یک زن زیبای هوس آلوده با جوانی ماهرو و پاک دل سخن می گوید.

گویندگان و نویسندگان داستانهای عشقی هر قدر مهارت داشته باشند گرفتار یکی از دو اشکال می‌شوند یا باید جلو زبان و قلم را رها کنند و حقّ مطلب را ادا سازند گو این که همه گونه تعبیرات تحریک‌آمیز همراه داشته باشد.

و یا جلو زبان و قلم را بگیرد و پاره‌ای از صحنه‌ها را به خاطر حفظ نزاکت درهم بپیچند و سربسته تحویل دهند.

امّا قرآن در ترسیم صحنه‌های حساس داستان یوسف و زلیخا به طرز شگفت انگیزی «دقّت در بیان» را با «متانت» به هم آمیخته، بدون این که از ذکر وقایع چشم بپوشد.

و این جاست که می گوییم یک فرد درس نخوانده آن هم در آن محیط هرگز قدرت ندارد چنین عملی را انجام دهد.

۱- سوره انبیاء، آیه ۵۴.

ص: ۱۱۸

ص: ۱۱۹

۲- اعجاز قرآن از نظر ارائه یک مکتب فکری عالی

اشاره

ص: ۱۲۰

ص: ۱۲۱

عقاید در محیط ظهور قرآن

محیطی است پر از بتها و بتکده‌های باشکوه، از بتهای خانگی گرفته تا بتهای قبیله و بتهای بزرگ که مورد توجّه هر شهر و دیار است.

بتها را با دست خود می‌سازند و مقدّرات خود را به دستش می‌سپارند و در برابرش زانو می‌زنند و با اصرار آن «شریک خدا» یا «واسطه فیض» و یا «شفیع» درگاه او می‌دانند.

آنها «اللّه» را خالق آسمانها و زمین می‌دانستند ولی بتها را طبق آیه ۳۳ سوره «رعد» شریک خدا قرار می‌دادند. «وَ جَعَلُو لِلَّهِ شُرَکَاءَ؛ ویا شفیعان درگاه خدا می‌دانستند» وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَالَایَضُرُّهُمْ وَ لَایَنْفَعَهُمْ وَ یَقُولُونَ هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَاللَّهَ؛ آنها چیزهایی را پرستش می‌کنند که نه به آنها زیان می‌رسانند و نه سودی به حال آنها دارند و می‌گویند این بتها شفیعان ما در پیشگاه خدا هستند»(۱).

عقیده به بتها زیربنای زیربنای عقاید و افکار مذهبی آنان را تشکیل می‌داد و روح بت سازی و بت تراشی و بت پرستی بر سراسر ایده‌های آنها با تمام قدرت حکومت می‌کرد.

اعراب با این که خود از داشتن دختر نفرت داشتند، فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند(۲) برای خداوند صفات انسانی قائل بودند. و مسأله شرک (تعدد خدایان) به قدری پیش آنها مسلّم بود که اگر کسی دم از وحدت و یگانگی معبود میزد از سخن او وحشت می‌کردند و با تعجب می‌گفتند «أَجَعَلَ الْأَلِهَةَ إِلهاً وَاحِداً إِنَّ هذَا لَشَیءٌ عُجَابٌ؛ آیا این پیامبر به جای آن همه معبود تنها یک معبود قرار داده؟ راستی چیز عجیبی است؟»(۳)

معاد و رستاخیز مورد انکار آنان بود و نمی‌توانستند هضم کنند که ممکن است اعضای پوسیده بار دیگر جامه حیات در تن کنند. «وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُواْ هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِیْ خَلقٍ جَدِیدٍ* أَفْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ(۴)؛ کافران

۱- سوره یونس، آیه ۱۸.

۲- سوره زخرف، آیه ۱۷.

۳- سوره ص، آیه ۵.

۴- سوره سبأ، آیه ۷ و ۸.

ص: ۱۲۲

گفتند آیا کسی را به شما نشان دهیم که مدّعی است هنگامی که شما به صورت اجزای بسیار زیادی در زمین پراکنده شدید بار دیگر آفرینش تازه‌ای خواهید یافت؟ آیا او بر خدا دروغ بسته یا جنون دارد؟»

افکار آنها در همه جا پر از خرافات بود.

حال توجّه کنید که معارف قرآن در این مورد چیست و چگونه برای کوبیدن افکار بت‌پرستان و تکان دادن مغزهای خفته آنان، و بالاخره برای توجّه دادن آنها به قبح و زشتی این عقیده خرافی وارد میدان می‌شود

یک جا از قول ابراهیم معلّم توحید چنین نقل می‌کند:

«مَا هذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَهَا عَاکِفُون* قَالُوا وَجِدْنَا آبَائَنَا لَهَا عَابِدِینَ* قَالَ لَقَدْ کُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُکُمْ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ این عکسها و نقوش و مجسمه‌ها که در برابر آن زانو می‌زنید چیست؟ گفتند ما پدران خود را دیدیم که آنها را پرستش می‌کنند. گفت شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید»(۱).

در این جا قرآن بر مسأله حفظ عادات و رسوم نیاکان که مصداق «گمراهی» یا «گمراهی آشکار» است خطّ بطلان می‌کشد.

و در جای دیگر می‌گوید: «قُلْ أَفَاتَخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِیَاءَ لَایَمْلِکُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لَاضَرّاً) این بتها که پرستش می‌کنید مالک سود و زیان خویش نیستند (پس پرستش آنها چه نتیجه‌ای دارد؟)(۲)»

قرآن و اثبات وجود خدا

قرآن درباره اثبات وجود خدا نزدیکترین و روشنترین راه را پیموده گاهی از طریق توجّه دادن به ندای فطرت وارد شده و می‌گوید: «فَإِذَا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ إِذَا هُمْ یَشْرِکُونَ هنگامی که سوار بر کشتی شوند (و در میان امواج خروشان و طوفانهای کوبنده گرفتار آیند) خدا را با توحید و اخلاص تمام می‌خوانند (و نور فطرت

۱- سوره انبیاء، آیه ۵۲- ۵۴.

۲- سوره رعد، آیه ۱۶.

ص: ۱۲۳

آنها در این هنگام آشکار می گردد) امّا موقعی که آنها را نجات دادیم و به خشکی رسیدند بار دیگر شرک و بت پرستی را آغاز می کنند»(۱).

ولی بیش از «توحید فطری»، روی «توحید استدلالی از طریق «سیر در آفاق و انفس» و مطالعه در اسرار آفرینش زمین، آسمان، انسان گیاهان، حیوانات، کوهها، دریاها و ... تکیه می کند.

قرآن در بیان صفات خدا بیان عمیق و جالبی دارد، یعنی او را از آنچه در عالم امکان از صفات محدود و آمیخته به نقص است مبرّا می کند و می گوید: «لَيْسَ كَمَثْلِهِ شَيْءٌ» هیچ چیز مانند او نیست».(۲)

و در آیه ۲۲ تا ۲۴ «سوره حشر» خداوند را چنین توصیف می کند:

«او خداوندی است که به جز او معبودی نیست، از اسرار درون و برون، پنهان و آشکار آگاه است، او بخشنده و بخشایشگر است، او خداوندی است که جز او معبودی وجود ندارد، سلطان و حکمروا اوست، از هر عیب و نقصی منزه است، ایمنی بخش و نگاهبان و مراقب و پیروز و قاهر و بلند مرتبه و شایسته عظمت می‌باشد، پاک و منزه است از این شریکهایی که برای او درست کرده‌اند، او خداوندی است ایجاد کننده، آفریننده، طرح کننده صورتها، صاحب نامها و صفات نیک، تمام موجودات زمین و آسمان تسبیح او می گوید و او صاحب قدرت و داناست»(۳)

درباره توصیف علم خداوند می گوید «اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند و دریا با هفت دریای مرکب گردد، با این حال کلمات خدا تمام نمی‌شود (و قادر به نوشتن علوم او نخواهد بود)(۴).

در واقع این بیان تصویری است از بی‌نهایت ولی تصویری با یک عدد «زنده» که یک واقعیت اجمالی عظیم را با یک تجسّم فوق العاده قوی در فکر انسان منعکس می‌سازد. و در مورد علم بی‌پایان خدا به همه چیز می گوید «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ؛ از چشمهایی که به خیانت گردش می کنند آگاه و از اسرار درون سینه‌ها باخبر است»(۵).

۱- سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

۲- سوره شوری، آیه ۱۱.

۳- هُوَ اللَّهُ الَّذِى لَاإِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ* هُوَ اللَّهُ الَّذِى لَاإِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ* هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السموات وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

۴- سوره لقمان، آیه ۲۷.

۵- سوره غافر، آیه ۱۹.

ص: ۱۲۴

و درباره عمومیت قدرتش در ضمن بحث معاد می‌فرماید: «إِنّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ؛ هنگامی که چیزی را اراده کند فرمان می‌دهد ایجاد شو و فوراً ایجاد می‌شود».(۱)

و درباره احاطه او به همه چیز و حضور او در همه جا تعبیرات بلندی دارد که مخصوص خود قرآن است.

«وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ؛ مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر طرف رو کنید رو به سوی اوست».(۲)

«وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ؛ او همراه شما و با شماست هر کجا باشید و آنچه را عمل می‌کنید می‌بینید».(۳)

هنگامی که به مفاهیم این آیات توجّه شود و به یادآوریم که عموم موجودات تسبیح خدا می‌گویند و نغمه روح‌پرور توحید از تمام ذرات هستی به گوش می‌رسد می‌شود انسان خود را در عالمی دیگر احساس می‌کند، عالمی که با عالم معمولی مابسیار فرق دارد، جهانی که سراسر گوش و زبان است سراسر روح و احساس و سراسر مراقبت و مسئولیت و بالاخره سراسر نور و روشنایی است.

چگونه می‌توان باور کرد که این تعلیمات از درون بتکده‌های کثیف و آلوده برخیزد و محیطی که جز ظلمت و جهل محصولی نداشت مبتکر چنین افکاری باشد.

قرآن درباره نسبتی که بت‌پرستان می‌دادند که فرشتگان دختران خدایند می‌گوید: «گفتند خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است، چنین نیست، آنها (فرشتگان) بندگان بزرگوار او هستند که هرگز بدون اجازه سخنی نمی‌گویند، و به فرمان او عمل می‌کنند، او اعمالی را که انجام داده‌اند و اعمالی را که انجام خواهند داد می‌داند، و آنها جز برای کسانی که خداوند راضی است شفاعت نمی‌کنند و از ترس (کیفر) او بیمناکند».(۴)

در مورد رستاخیز که برای بت پرستان زنده ساختن استخوانهای پوسیده باورکردنش سخت بود می‌گوید:

«خداوند نه تنها قادر بر این کار است بلکه قادر است که خطوط

۱- سوره یس، آیه ۸۲.

۲- سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۳- سوره حدید، آیه ۴.

۴- سوره انبیاء، آیات ۲۶- ۳۰.

ص: ۱۲۵

سرانگشتان را نیز دوباره به همان صورت بازگرداند».

«أَیَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ* بَلی قَادِرِینَ عَلی أن نُسَوِّیَ بَنَانَهُ»(۱)

موضوع تجدید ساختمان سرانگشتان با توجّهی که اخیراً در مورد خطوط سرانگشتان شده خیلی پرمعنا است.

حتی برای رنگ حسی دادن به مسئله معاد گاهی انسان را متوجّه خلقت نخستین خودش می‌کند و زمانی توجّه به دوران جنینی می‌دهد و گاهی هم او را به سیر طبیعت می‌برد که چگونه خداوند زمینهای مرده را زنده می‌کند، چنانکه در سوره حجّ آیه ۵ و ۶ آمده است.

در این جا ابتدا صحنه آفرینش انسان نخستین را خاک، سپس خلقت انسانهای بعد را که در آغاز نطفه‌ای تک سلولی هستند شرح می‌دهد که چگونه در ظلمتکده رحم پرورش می‌یابند، بعداً زندگی و مرگ گیاهان و حیات و مرگ مکرر زمین را در زمستان و بهار پیش می‌کشد و معاد را به صورت یک قانون عمومی و همگانی در جهان آفرینش مجسّم می‌سازد.

قرآن در مورد ضبط اعمال و حفظ آنها سخنانی دارد. گاهی زمین را یک بایگانی بزرگ اعمال می‌شمارد «یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا* بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحی لَهَا؛ آن روز زمین خبرهایش را باز می‌گوید و به وحی و الهام الهی این کار را انجام می‌دهد»(۲).

و در جای دیگری پوست بدون و دست و پا را شاهد و گواه اعمال معرفی می‌کند «وَ قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَیْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ؛ به پوستهای بدن خود می‌گویند چرا به زیان ما گواهی دادید می‌گویند خدایی که همه موجودات را به سخن در آورده ما را نیز به سخن درآورد (تا حقایق را بازگو کنیم»(۳).

تردیدی نیست که توجّه به بقای انرژی، و تغییر شکل آنها و بقای اعمال و افعال انسان، وامکان استکشاف آنها از آثار باقیمانده در دل موجودات مختلف نداشت ولی قرآن با اشارات روشنی همه را بازگو می‌کند.

۱- قیامت، ۳ و ۴.

۲- سوره زلزلهٔ، آیه ۴ و ۵.

۳- سوره فصلت، آیه ۲۱.

ص: ۱۲۶

اگر این معارف را در برابر عقاید مذهبی اعراب دوران جاهلیّت بگذاریم فاصله‌ای که در میان آنها وجود دارد با چیزی غیر از «اعجاز» تفسیر نخواهد شد زیرا از طرق مادّی مطلقاً تفسیری برای این تفاوت نمی‌توان یافت.

آیا ظهور این گونه عقاید عالی و منطقی و پاک در تمام زمینه‌های مذهبی، آن هم از آن محیط جهل و خرافه و بت، نشانه روشنی بر ارتباط آورنده آن با عالم ماورای طبیعت نیست؟

مقایسه معارف قرآن با تورات و انجیل

اکنون نوبت آن رسیده که این روش تطبیقی را در مورد قرآن و سایر کتابهای آسمانی به کار بریم، با این که این کتابها در عصر قرآن به اصطلاح مترقّی‌ترین افکار مذهبی را در برداشتند می‌بینیم در برابر مباحث عقیده‌ای قرآن چنان کوتاه، کم مایه، تاریک، غیر مستدل جلوه می‌کنند که هر گونه احتمال اقتباس کردن از آن منتفی می‌گردد. در این جا به عنوان نمونه یک حادثه از سرگذشت انبیا را که هم قرآن مطرح کرده و هم در عهدین است با هم مقایسه می‌کنیم.

قرآن مسأله آفرینش انسان را چنین مطرح می‌کند

«خداوند به فرشتگان فرمود: «در روی زمین جانشینی برای خود قرار می‌دهم گفتند آیا کسی را می‌آفرینی که در زمین فساد و خونریزی کند؟ در حالی که ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم، خداوند فرمود من چیزهایی می‌دانم که شما از آن بی‌خبرید، سپس (آدم را آفرید) و علم اسما (حقایق و اسرار جهان هستی) را به او تعلیم داد، سپس موجودات عالم را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود مرا از اسرار اینها آگاه سازید اگر راست می‌گویید، فرشتگان گفتند خداوندا منزهی تو، ما هیچ دانشی نداریم جز آنچه تو به ما آموخته‌ای (و از این علوم بی‌خبریم) خداوند به آدم فرمود این حقایق و اسرار را برای آنها بیان کن، و هنگامی که آدم آنها را بیان کرد خداوند فرمود آیا به شما نگفتم (من چیزهایی می‌دانم که شما از آن

ص: ۱۲۷

آگاه نیستید) من غیب آسـمان و زمین را می‌دانم و نیز می‌دانم آنه را شـما آشـکار و آنچه را پنهان می‌ساختید، و به فرشتگان گفتیم برای آدم سـجده (و خصوع) کنیـد، همه سـجده کردنـد جز ابلیس که امتنـاع و تکبّر ورزیـد و از کـافران شـد، و به آدم گفتیم تو و همسرت در بهشت سـکونت اختیار کنید و از میوه‌های آن فراوان بخورید ولی نزدیک این درخت نشوید که از سـتمگران محسوب خواهید شد، سپس شیطان آنها را به لغزش انداخت (و از آن درخت که بهتر بود نخورند خوردند) و آنها را از بهشت و نعمتهای آن بیرون ساخت، و ما به آنها گفتیم به زمین فرود آیید در حالی که بعضـی دشـمن بعض دیگر هستید و زمین قرارگاه و وسـیله زندگی شمـا تا موقع معیّنی خواهـد بود، سـپس آدم کلماتی را از پروردگار خود دریافت داشت و توبه کرد، خداونـد نیز توبه او را پـذیرفت خدا بازگشت کننده به سوی بندگان و مهربان است»(۱).

طبق این آیـات بزرگترین نقطه قوت آدم که وی را به عنوان شاهکار آفرینش و خلیفه اللّه و مورد سـجده فرشـتگان گردانیـد، همان آگاهی او از «علم الاسماء» یعنی اطّلاع از «حقایق و اسرار آفرینش و جهان هستی» بود.

و بیرون رفتن آدم به خاطر خوردن از درختی بود که قرآن نام معیّنی برای آن ذکر نکرده، امّا خروج او را به شیطان و وسوسه‌های او نسبت می‌دهد.

اکنون ببینیم تورات کنونی که مورد قبول یهودیان و مسـیحیان جهان است در این باره چه می‌گوید در فصل دوّم سـفر تکوین چنین می‌خوانیم:

«... (۷) پس خداونـد خـدا آدم را از خاک زمین صورت داد و نسـیم حیات را بر دماغش دمیـد و آدم جان زنده شد. (۸) و خداوند خـدا در عدن از طرف شـرقی باغ غرس نمود و انسانی که مصوّر ساخته بود در آن‌جا گذاشت (۹) و خداوند خدا هر درخت خوش نمـا و به خوردن نیکو از زمین رویانیـد و هم درخت «حیـات» در وسط باغ و درخت «دانسـتن نیک و بـد» را ... (۱۶) و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت که از تمامی درختان باغ مختاری که بخوری (۱۷) امّا از درخت «دانستن نیک و بد» مخور چه در

۱- خلاصه آیات ۳۰ تا ۳۷ از سوره بقره.

ص: ۱۲۸

روز خوردنت از آن مستوجب مرگ می‌شوی ... (۲۵) و آدم و زنش برهنه بودند و شرمندگی نداشتند» ...

سپس در فصل سوّم چنین آمده

« (۱) و مار از تمام جانوران صحرا حیله سازتر بود که خداوند خدا آفریده بود و به زن گفت آیا خدا فی الحقیقهٔ گفته است که از تمامی درختان باغ مخورید؟ (۲) و زن به مار گفت که از میوه درختان باغ می‌خوریم (۳) امّا از میوه درختی که در وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و آن را لمس ننمایید مبادا که بمیرید. (۴) و مار به زن گفت که البتّه نمی‌میرید (۵) و حال این که خدا می‌داند روزی که از آن می‌خورید چشمان شما گشوده شده چون خدایانی که نیك و بد را می‌دانند خواهید شد (۶) پس زن درخت را دید که به خوردن نیکوست، پس از میوه‌اش گرفت و خورد و به شوهرش نیز داد که خورد (۷) آن گاه چشمهای هر دوی ایشان گشوده شده دانستند که برهنه‌اند و برگهای درخت انجیر را دوخته از برای فوطه (چیزی شبیه لنگ) ساختند.

(۸) و آواز خداوند را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان پنهان کردند (۹) و خداوند خدا آدم را آواز کرده، وی را گفت که کجایی؟ (۱۰) او دیگر جواب گفت که آواز تو را در باغ شنیدم و ترسیدم زیرا که برهنه‌ام به جهت آن پنهان شدم (۱۱) و خدا به او گفت که تو را گفت که برهنه‌ای؟ آیا از درختی که تو را امر فرمودم نخوری خوردی؟ (۱۲) و آدم گفت زنی که از برای بودن با من دادی او از آن درخت به من داد که خوردم (۱۳) و خداوند خدا به زن گفت این که کردی چیست؟ و زن گفت که مار مرا اغوا نمود که خوردم (۱۴) و خداوند خدا به مار گفت چون که این را کردی از تمام بهائم و تمامی حیوانات صحرا ملعونی، بر شکمت خواهی رفت و تمامی روزهای عمرت خاك خواهی خورد ...»

(۲۲) و خداوند خدا گفت که اینك آدم نظر به دانستن نیك و بد چون یکی از ما شده است پس حال مبادا که دست خورا دراز کرده، هم از

ص: ۱۲۹

درخت «حیات» بگیر و خورده، دائماً زنده ماند (۲۳) پس از آن سبب خداوند خدا او را از باغ عدن راند، تا آن که در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاحت نماید (۲۴) و آدم را راند، و در طرف شرقی باغ «عدن» کروبیان (فرشتگان) را و شمشیر آتشباری که به جهت نگهبان راه شجره حیات گردش می‌کردند مسکن داد» ...

این افسانه زننده که در تورات کنونی به صورت یک واقعیت تاریخی آمده است علّت اصلی اخراج آدم را از بهشت و گناه بزرگ او را توجّه به علم و دانش و دانستن نیک و بد می‌داند، ولی آیا باید آدم از این کار پشیمان شده باشد؟ در بهشت بودن و خوب و بد و زشت و زیبا حتی قبح برهنه بودن را ندانستن بهتر بود، یا بیرون رفتن نیک و بد را دانستن؟ مسلّماً چیز فهمیدن و بیرون بهشت بودن تجارت پرسودی برای آدم بود.

و ملاحظه می‌کنید که افسانه دروغین تورات، درست در نقطه مقابل قرآن که ارزش مقام و برتری انسان و رمز آفرینش او را «علم الاسماء» یعنی علم به حقایق موجودات عالم معرفی می‌کند، قرار دارد.

(و توجّه داشته باشید که این افسانه دروغین تورات اصلی نبوده و بعداً به آن افزوده شده است).

در این افسانه مطالب زننده عجیبی درباره خداوند و یا مخلوقات او دیده می‌شود که هر یک از دیگری حیرت انگیزتر است از جمله:

۱- نسبت دروغ به خداوند دادن (چنان که شماره ۱۷ فصل دوّم می‌گوید: خداوند گفت از این درخت نخورید که می‌میرید «در صورتی که نمی‌مردند دانا می‌شدند).

۲- امکان وجود شریک برای خداوند (چنان که در جمله ۲۲ فصل سوّم می‌گوید:

«آدم پس از خوردن درخت نیک و بد همچون یکی از ماها (خدایان) شده است».

۳- نسبت جسم بودن به خداوند (چنان که از جمله ۸ فصل سوّم استفاده می‌شود که خداوند به هنگام صبح در خیابانهای بهشت می‌خرامید).

ص: ۱۳۰

۴- می گویـد خداوند از حوادثی که در نزدیکی او می گذارد بی‌خبر است (چنان که در جمله ۹ می‌خوانیم: صدا زد آدم کجایی؟ و آنان در لابه لای درختان خود را از چشم خداوند پنهان کرده بودند).

۵- شیطان و به تعبیر تورات «مـار» از خداونـد دلسوزتر بوده است (چه این که او انسـان را به علم و دانش دعوت کرد در حـالی که خداوند اصرار داشت نادان بماند و به این ترتیب همه ما در دانستن نیکیها و بدیها مدیون «شیطان» یا «مار» هستیم).

۶- نسبت مجازات بی‌دلیل به خداونـد دادن (زیرا از جمله ۱۴ فصل دوّم بر می‌آیـد که خداونـد ما را مجازات کرد با این که چیزی جز یک کار خیر (تعلیم جاهل) انجام نداده بود و بیچاره چوب آن را خورد).

۷- آدم و حوا با این که نیک و بد را نمی‌دانسـتند از کجا نصـیحت مار را که راه تکامل را به آنها نشان می‌داد فهیمدند و ترتیب اثر به آن دادند، اصولًا آنها از کجا می‌دانستند «علم» و دانستن نیک و بد خوب است؟

این بود نمونه‌ای از عقاید مذهبی یهودیان و مسیحیان درباره خداوند و اسرار آفرینش و معارف مذهبی موجود در هنگام نزول قرآن و در محیط وحی و با مقایسه آن و امثال آن با محتویات قرآن چهره دیگری از اعجاز قرآن آشکار می گردد.

ص: ۱۳۱

۳- اعجاز قرآن از نظر علوم روز

اشاره

قرآن و زوجیّت در جهان گیاهان

قرآن و زوجیّت عمومی در عالم هستی

قرآن و جاذبه عمومی

قرآن و حرکت زمین

قرآن و اسرار آفرینش کوهها

ص: ۱۳۲

ص: ۱۳۳

پیش از ورود به این بحث ذکر دو موضوع لازم به نظر می‌رسد:

۱- قرآن یک کتاب تربیت و هدایت است، بنابراین قرآن یک کتاب علوم طبیعی نیست که انتظار داشته باشیم تمام اسرار علوم طبیعی و فرمولهای ریاضی و جزئیات علم تشریح و مانند آن در آن بررسی شده باشد.

ولی خواهید گفت خود قرآن می گوید: «وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ»(۱)؛ این کتاب را بر تو نزال کردیم در حالی که بیان کننده همه چیز است».

در پاسخ می گوییم منظور از این جمله آن است تمام اموری که دخالت در هدف قرآن یعنی هدایت انسانها به سوی کمال دارد، در این کتاب موجود است و یا این که مراد این است که کلیّات و اصول علوم و دانشها و آنچه انگیزه انسان برکشف و جستجوی اسرار طبیعت و قوانین آفرینش می‌باشد در آن وجود دارد نه جزئیات آنها.

۲- در این که آیا ما حق داریم آیات قرآن را با مسائل مختلف علوم طبیعی و اکتشافات علمی تطبیق کنیم یا نه؟ در میان دانشمندان اسلامی نظرات مختلفی وجود دارد بعضی راه افراط را در پیش گرفته‌اند که آیات قرآن را با کمترین تناسب بر یک سلسله فرضیّات علمی تطبیق می کنند.

در حالی که این اشتباه است زیرا فرضیّاتی را که همواره در حال تغییر و تحوّل می‌باشند با قرآن که حقیقت ثابتی است نباید تطبیق نمود، چه این که ممکن است به زودی فرضیه دیگری جای این فرضیه را بگیرد آن گاه با آیه قرآن چه باید کرد؟

در برابر این دسته دسته دیگری هستند که راه تفریط را پیموده و معتقدند به هیچ وجه حق نداریم مسائل علمی را هر قدر مسلّم باشد، بر آیات قرآن هر قدر روشن باشد و صریح، تطبیق کنیم.

این جمود و تعصّب نیز کاملًا بی‌دلیل به نظر می‌رسد، اگر راستی یک مسأله علمی به روشنی ثابت شده و قرآن هم صراحت در این معنی داشته

۱- سوره نحل، آیه ۸۹.

ص: ۱۳۴

باشد چرا از تطبیق این مسائل بر آیات سرباز زنیم و از این توافق که نشانه عظمت این کتاب آسمانی است وحشت داشته باشیم؟

با ملاحظه گفته بالا ما معتقدیم تطبیق مسائل علمی و آیات قرآن با هم، باید با توجّه به دو نکته باشد.

نخست این که مسائلی از علوم طبیعی را باید انتخاب نمود که صد در صد ثابت و قطعی و یا حسی باشد و از رفتن به سراغ «فرضیه‌ها» اجتناب کرد.

دیگر این که دلالت آیات قرآن بر آنها کاملًا روشن، و طبق قواعد ادبی قابل اعتماد باشد و نیازی به توجیه و تفسیرهای مخالف ظاهر پیدا نکند.

اگر حد اعتدال را در این مسأله رعایت کنیم، به نتایج شایان توجّهی دست یافته و از هر گونه انحراف مصون می‌مانیم. و روش ما در این بحث نیز همین است، اکنون با توجّه به توضیح بالا به چند آیه زیر که از معجزات علمی قرآن است توجّه فرمایید:

۱- قرآن و زوجیّت در جهان گیاهان

«لینه» گیاه شناس معروف سوئدی در قرن ۱۸ میلادی کشف کرد که در گیاهان نیز جنس نر و مادّه وجود دارد، این موضوع آن چنان محافل کلیسا را خشمگین ساخت که چند سال در اروپا کتابهای او به عنوان کتب ضلال شناخته می‌شد(۱).

در کتاب «تاریخ علوم» نوشته «پی یر روسو» نیز می‌خوانیم:

«لینه همواره نباتات را دوست می‌داشت، به خصوص هنگامی که نوشته‌های گیاه شناس فرانسوی «سیاس تین- وایان» به دستش افتاد علاقه‌مند شد درباره اسرار گیاهان دقّت بیشتری به عمل آورد، و برای نخستین بار نوعی تقسیم بندی را بر اساس آلت نر و ماده گیاه طرح ریزی کرد وی این نظریه را در سال ۱۷۳۱ منتشر کرد»(۲).

۱- دانستنیهای جهان علم، ص ۲۴۱.

۲- تاریخ علوم، ص ۳۵۴.

ص: ۱۳۵

شکی نیست که قبل از «لینه» افرادی از وجود جنس نر و ماده در گیاهان اطّلاع داشتند و لذا درخت نخل را «نر» می‌دادند، ولی هیچ کس به درستی نمی‌دانست که این یک قانون تقریباً عمومی در جهان گیاهان محسوب می‌شود، نه تنها نخلها، بلکه تمام میوه‌ها، و گلها، مشمول همین قانون است، باید گرده‌های مخصوص «نر» بر قسمت «مادگی» افشانده شود، و سپس عمل لقاح صورت گیرد و تخم نبات بسته شود و میوه یا بذر گلها آشکار گردند.

امروز این مسأله از مسائل مسلّم گیاه‌شناسی است که همه محصلین دبیرستان می‌دانند ولی در عصر نزول قرآن کسی به این واقعیت پی نبرده بود، بلکه قرنها بعد نیز آن را نمی‌دانستند. و دیدیم که پس از کشف آن کلیسا چقدر وحشت دارد.

با این حال بسیار جالب است که ببینیم این حقیقت در چند جای قرآن با صراحت آمده است:

۱- «وَ انْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِنَ نَّبَاتٍ شَتَّى»(۱)

«و از آسمان آبی فرو فرستادیم و به وسیله آن جفتهایی از گیاهان گوناگون رویاندیم».

۲- «اوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِ زَوْجٍ كَرِيم»(۲)

«آیا به زمین نگاه نکردند که چقدر از هر زوج مفید و جالب در آن رویاندیم».

۳- «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيم»(۳)

«و از آسمان آبی فرستادیم و از هر زوج گیاه مفید و جالب در زمین رویاندیم».

این آیات با صراحت مسأله زوجیت را در جهان گیاهان اثبات می‌کند. (توجّه داشته باید که مفسّران پیشین چون زوجیتی در عالم گیاهان سراغ نداشتند آیات را طور دیگری تفسیر کرده‌اند).

امّا چگونه در جهان گیاهان تلقیح صورت می‌پذیرد؟ باید گفت شما می‌توانید منظره زوجیت گیاهان را به آسانی با چشم خودتان ببینید.

۱- سوره طه، آیه ۵۳.

۲- سوره شعرا، آیه ۷.

۳- سوره لقمان، آیه ۱۰.

ص: ۱۳۶

یک گل را به دست بگیرید، گلبرگها را کنار بزنید، در وسط گل دقّت کنید جهان پرغوغایی است، در واقع یک بزم بسیار باشکوه است، امّا خالی از هر گونه جار و جنجال قسمت‌های مختلف آن هر کدام مظهری از جنس نر و ماده است.

بادها می‌ورزند، میله‌های ظریف و لطیفی که کیسه‌های گرده را با خود حمل می‌کنند به رقص در می‌آیند، کیسه‌های گرده گشوده شده و ذرّات آن بر «طبق» گل که زیر آن گسترده است می‌باشد. دانه‌های گرده که هر کدام به تنهایی موجود زنده‌ای هستند بر روی مادگی قرار گرفته به سرعت ریشه می‌دوانند و پس از عبور از طبق گل در خلوتگاه مرموزی که در بن گل نهفته است با نطفه ماده آمیزش کرده تخم گل یا میوه را تشکیل می‌دهند، گویا تمام برگهای زیبای گل نیز برای آرایش این بزم تهیه شده، حشرات و پروانه‌های زیبا و زنبوران عسل به این بزم فرا خوانده می‌شوند و شیرینی آن را هم که در بن گلها از پیش تهیه شده می‌خورند و برای ما هم سهمی می‌آورند، و این علسها همان سهم ماست که زنبوران عسل از آن بزم فراهم آورده‌اند.

۲- قرآن و زوجیّت عمومی همه موجودات جهان

دانشمندان از مدّتها پیش می‌دانستند که موجودات جهان از ذرات کوچکی به نام «اتم» تشکیل شده ولی کسی نمی‌دانست این ذرات به نوبه خود دارای اجزای فوق العاده کوچکتری هستند که بعضی دارای الکتریسیته «مثبت» و بعضی دارای الکتریسیته «منفی» می‌باشند.

بسیاری از دانشمندان آن اجزا را «نشکن» می‌دانستند و نام «اتم» (نشکن) به همین مناسبت بر آن گذارده بودند.

ولی پیشرفت علوم، اتم را شکست و این درب را به روی انسانها گشود، و آشکار ساخت که «اتم» از «الکترونها» و «پروتنها» تشکیل شده است که توضیح آن را در بخش خداشناسی خواندید.

و امّا قرآن در این مورد چنین می‌گوید:

ص: ۱۳۷

«وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَینِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۱)؛ از هر چیزی دو زوج آفریدیم باشد که شما متذکّر شوید»

اگر مفسّران گذشته در تفسیر این آیه به درد سر افتاده‌اند، تفسیر این آیه امروز برای ما روشن است، زیرا می‌دانیم تمام موجودات این جهان ماده بدون استثنا از ذرات اتم تشکیل یافته و هر دانه اتم هم از دو زوج مختلف که یکی الکتریسیته «منفی» و دیگری الکتریسیته «مثبت» دارد تشکیل شده است. آیا برای بیان این واقعیت در محیط نزول قرآن که کلمات «الکترون» و «پروتون» هنوز جزء فرهنگهای بشری نشده بودند، تغییری رساتر و مناسبتر از «زوجین» (دو موجود نر و ماده) پیدا می‌شد؟

و این را نیز می‌دانیم که دو جسم با دو الکتریسیته «ناهمنام» (مثبت و منفی) یکدیگر را جذب می‌کنند. و آیا جاذبه و کششی که میان دو جسم با دو نوع بار الکتریکی وجود دارد شباهت کاملی با جاذبه جنسی که میان دو زوج وجود دارند نیست؟ بدیهی است وجود اجزای دیگری در اتم ضرری به آنچه گفتیم نمی‌زند.

در معنای آیه حدیث جالبی در تفسیر «برهان» از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «مولف بین متعادیاتها و مفرق بین متدانیاتها؛ او (خداوند) در میان قوای متخاصم جهان الفت ایجاد کرده و در میان قوای نزدیک جدایی افکنده است».

۳- قرآن و جاذبه عمومی

چه بسیارند اشخاصی که حس کرده‌اند بدنشان در آب سبک می‌شود یا سیبی از درخت سقوط کند، یا چلچراغی در بالای سرشان به تموج در می‌آید. امّا فقط «ارشمیدس» پیدا می‌شود که از آن اصول «تعادل مایعات» و «نیوتن» قانون «جاذبه عمومی» و «گالیله» قانون «سقوط اجسام» را از روی آن به دست آورند لذا است که می‌گویند متفکّران بزرگ این اختصاص را دارند که هیچ مطلبی رابیهوده و نامربوط نمی‌انگارند و از نمودهای بسیار ساده و عادی درسهای بزرگ می‌گیرند.

۱- سوره ذاریات، آیه ۴۹.

ص: ۱۳۸

شک نیست که پیش از «نیوتن» همه احساس کرده بودند که وجود نیروی مرموزی در درون زمین همه چیز را به سوی خود می‌کشد، امّا این که این یک قانون عمومی در سرتاسر جهان آفرینش در تمام کرات و سیارات و کواکب و کهکشانهای عظیم و حتی در میان دو ذره بسیار کوچک می‌باشد کسی پیش از نیوتن ظاهراً از آن آگاهی نداشت، تنها او بود که در قرن ۱۷ میلادی با الهام از سقوط یک سیب پرده از روی این قانون بزرگ برداشت. (کسی نمی‌تواند انکار کند که او پایه‌گذار قانون جاذبه عمومی است).

نیوتن ساعتهای طولانی در سکوت و اندیشه فرو رفت تا توانست این قانون پیچیده را کشف کند و اثبات نماید که هر دو جسم یکدیگر را به نسبت مستقیم جرمها، و به نسبت معکوس مجذور فاصله‌ها، جذب می‌کنند.

ولی بیش از هزار سال قبل از نیوتن و کشف عظیم او این آیه در قرآن نازل شده بود:

«اللَّهُ الَّذی رَفَعَ السَّمَواتِ بِغَیْر عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتوی عَلَی الْعَرشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِأَجَلٍ مُّسَمّیً یُدَبِرُ الْأَمْرَ یُفَصِّلُ الْأَیَاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقَاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ»(۱)

«خدایی که آسمانها (و کرات آسمانی) را با ستونهایی نامریی بر افراشت سپس بر عرش استیلا یافت و آفتاب و ماه را مسخّر (شما) ساخت هر یک ا زاینها تا مدّت معلومی به حرکت خود ادامه می‌دهند، خداوند تدبیر امور (جهان هستی) می‌کند، و آیات (خود را برای شما تشریح می‌نماید باشد که به (قیامت) و لقای پروردگار یقین پیدا کنید).

برای درک بیشتر معنای آیه توجّه داشته باشید که «عمد» و «عمد» جمع «عمود» به معنای «ستون» است و بنابراین معنای آیه چنین است:

«خداوندی که آسمانها را بدون «ستون قابل رویت» برافراشت نتیجه آن این می‌شود که آسمانها ستونی دارد امّا قابل مشاهده نیست. حدیثی که در تفسیر آیه نقل شده نیز این حقیقت را تأیید می‌کند در تفسیر «برهان» ذیل همین آیه از «حسین بن خالد» نقل می‌کند که امام هشتم علیه السلام فرمود: «أَلَیْسَ اللَّهُ یَقُوْلُ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؟ قلت بلی قال ثم عمد لکن لاترونها؛ یعنی آیا خداوند نفرمود بدون

۱- سوره رعد، آیه ۲.

ص: ۱۳۹

ستونی که آن را مشاهده کنید؟ گفتم آری چنین است فرمود بنابراین ستونی وجود دارد امّا دیده نمی‌شود.

در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام رسیده است که فرمود «هذه النجوم الّتی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض مربوطه کل مدینهٔ الی عمود من نور؛ این ستارگانی که در آسمان است شهرهایی همچون شهرهای زمین است هر شهری با شهر دیگری (هر ستاره‌ای با ستاره دیگر) با ستونی از «نور» ارتباط دارد.

آیا ستون نامرئی که آسمانها و کرات را نگهداشته چیزی جز نیروی جاذبه هست؟

و آیا تعبیری روشنتر و رساتر از «ستون نامرئی» در افق ادبیّات آن روز برای نیروی جاذبه پیدا می‌شد؟

این را هم می‌دانیم که بدون نیروی جاذبه آسمانها و کرات به هم می‌ریزد و بدون این نیرو هیچ سیاره‌ای در مدار خود گردش نمی‌کند یعنی این نیرو همچون یک ستون نامرئی را برپا داشته است.

۴- قرآن و حرکت زمین

می گویند نخستین کسانی که حرکت زمین را کشف کردند «گالیله ایتالیایی» و «کپرنیک لهستانی» در اواخر قران ۱۶ و اوائل قران ۱۷ میلادی بودند، مخصوصاً گالیله که با اختراع دوربین کوچک خود آن را به صورت قطعی درآورد.

او گر چه چوب این شهامت علمی را خورد و از طرف حامیان کلیسا تکفیر شد ولی با توبه در حضور ارباب کلیسا از مرگ حتمی نجات یافت، امّا با این همه نباید فراموش کرد که پیش از گالیله افرادی از جمله «فیثاغورث» حکیم معروف نظریه حرکت زمین را ابراز داشته بود، ولی چون دلیل کافی برای اثبات آن نداشت و از طرفی در برابر عقیده «بطلمیوس» دانشمند بزرگ فلکی مصری قرار گرفته بود، نظرش مورد توجّه محافل علمی جهان

ص: ۱۴۰

واقع نشد.

نظریه «بطلمیوس» مبنی بر سکون و مرکزیت زمین حدود ۱۵ قرن بر تمام افکار دانشمندان سایه افکنده بود، و هر نظریه‌ای بر خلاف آن را مردود می‌دانستند.

بنابراین هنگام نزول قرآن (اوائل قرن ۷ میلادی) نظریه سکون در مرکزیت زمین بر همه جا حکومت می‌کرد و قرآن در حدود یک هزار سال پیش از گالیله این عقیده (مرکزیت و سکون زمین) را در لابه لای آیات مربوط به اسرار آفرینش و توحید صریحاً رد کرد و تصریح نمود که زمین با سرعت در گردش است آن جا که می‌گوید:

«وَتَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ إِنَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۱)؛ کوهها را می‌بینی در حالی که چنین می‌پنداری آنها ساکن و جامدند ولی همچون ابرها در حرکتند، این آفرینش خداوندی است که هر چیزی را از روی اسلوب صحیحی ساخته است، او از اعمال شما آگاه است».

این آیه صریحاً می‌گوید کوهها به سرعت در حرکتند اگر چه به نظر ساکن می‌آیند این نیز روشن است که حرکت کوهها بدون حرکت زمینهای دیگر که به آن متّصل می‌باشد معنا ندارد و به این ترتیب معنای آیه چنین می‌شود که زمینها همه با هم به سرعت در حرکتند همچون حرکت ابرها.

و امّا این که حرکت زمین را تشبیه به حرکت ابرها کرده از این جهت است که حرکت سریع را در گذشته و حتی در امروز به حرکت ابرها تشبیه می‌کردند چنانچه در حدیث آمده «الفرصهٔ تمر مر السحاب؛ فرصت همچون ابرها زودگذر است» به علاوه حرکت ابرها با نهایت آرامش انجام می‌پذیرد همانند حرکت زمین به دور خود که کاملًا آرام و خالی از هر گونه اضطراب و سر و صداست.

آیا خبردادن از حرکت زمین در لا به لای آیات قرآن در آن عصر و زمانی که نظریه سکون زمین و حرکت خورشید به دور زمین بر تمام محافل علمی حکومت می‌کرد و غیر آن مردود شناخته می‌شد دلیل روشنی بر عظمت قرآن و سند حقانیّت آن نیست؟

۱- سوره نمل، آیه ۹۰.

ص: ۱۴۱

۵- قرآن و اسرار آفرینش کوهها

در آیات قرآن اشاره‌های گوناگونی درباره کوهها دیده می‌شود که می‌تواند پرده از روی حقایق جالبی بردارد.

«وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَبِكُمْ (۱)؛ در زمین کوههائی افکند تا از حرکت ناموزون آن جلوگیری کند».

«وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَبِكُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۲) و در زمین کوههایی افکند تا از حرکت ناموزون آن جلوگیری کند و نهرها و راههایی (از میان کوهها) ایجاد نمود شاید هدایت شوید».

«وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَّاءً فُراتاً(۳)؛ و در آن (زمین) کوههای بلندی قرار دادیم و آب گوارا (از آنها) به شما نوشاندیم.

«... وَ الْجِبَالَ أَوْتَاداً(۴)؛ کوهها را میخهای روی زمین قرار دادیم».

در این آیات چند موضوع جلب توجّه می‌کند:

۱- کوهها به منزله میخهایی هستند که قطعات زمین را از پراکندگی حفظ می‌کنند.

۲- کوهها مانع حرکات ناموزون و اضطراب و لرزش زمین هستند.

۳- رابطه میان کوهها و فراهم شدن آب آشامیدنی وجود دارد. زیرا در دو آیه بلافاصله پس از ذکر کوهها مسأله آب مطرح شده است.

این نکات هر کدام از نکات اعجاز علمی قرآن به شمار می‌روند، برای روشن شدن این حقیقت به توضیحات زیر توجّه فرمایید:

۱- کوهها اسکلت زمین محسوب می‌شوند با توجّه به ارتباط و پیوندی که کوهها از زیر به هم دارند، همانند یک زره محکم و پولادین برای زمین محسوب می‌شوند.

اگر پوسته زمین از یک قشر نرم مانند شن و ... تشکیل شده بود به

۱- سوره لقمان، آیه ۱۰.

۲- سوره نحل، آیه ۱۵.

۳- سوره مرسلات، آیه ۲۷.

۴- سوره نبأ، آیه ۷.

ص: ۱۴۲

آسانی تحت تأثیر جاذبه نیرومند ماه قرار می‌گرفت و در آن جزر و مد دائمی پدید می‌آمد و در نتیجه دائماً در اضطراب و لرزش بود و حرکات ناموزون و ویران کننده‌ای بدتر از زلزله‌ها در آن وجود داشت.

هم اکنون با این که قشر محکمی آن را پوشانده باز حرکات جزر و مد در آن پیدا می‌شود (هر بار حدود ۳۰ سانتیمتر پوسته زمین تدریجاً بالا می‌آید و پایین می‌رود)

اکنون فکر کنید اگر پوسته زمین نرم بود آیا هرگز آرامشی که اکنون احساس می‌کنیم وجود داشت؟

علاوه این پوسته محکم فشار موادّ مذاب درونی زمین را کنترل می‌کند، اگر این شبکه نیرومند کوهها نبود زمین چهره دیگری داشت، اگر امروز کوههای آتشفشانی را در پاره‌ای از نقاط می‌بینیم آن روز در همه جا می‌دیدیم و فشار گازها و موادّ مذاب درونی دائماً آنها را می‌لرزاند.

با توجّه به این حقایق آیا کوهها به منزله میخهای زمین نیستند؟

۲- کوهها هوا را می‌چرخانند

اطراف کره زمین را بیش از صد کیلومتر هوا فراگرفته، تراکم آن سبب شده که بر هر سانتیمتر مربع یک کیلوگرم فشار وارد کند. از طرفی زمین تقریباً با سرعت ۳۰ کیلومتر در دقیقه به دور خود می‌چرخد، اگر با این سرعت، «هوای اطراف زمین» ثابت بماند از برخورد مولکولهای هوا با سطح زمین آن چنان حراراتی تولید می‌شود که همه چیز را می‌تواند بسوزاند.

امّا خوشبختانه پستیها و بلندیهای زمین مخصوصاً کوهها این مشکل بزرگ را حل کرده‌اند، زیرا مانند دانه‌های چرخهای ساعت پنجه در هوا انداخته و آن را با خود به حرکت آورده‌اند به طوری که این قشر ضخیم هوا مخصوصاً در قسمتهای مجاور سطح زمین پا به پای کره زمین گردش می‌کنند.

این نیز یک نوع آرامشی است که به برکت وجود کوهها نصیب بشر می‌گردد.

ص: ۱۴۳

۳- کوهها وزش باد را کنترل می کنند

می‌دانیم بر اثر اختلاف درجه حرارت «نقاط استوایی» و «نقاط قطبی» دائماً بادهایی از قطب به استوا و از استوا به قطب می‌وزد، اگر سد عظیم کوهها این وزش را کنترل نمی‌کردند سطح همه کره زمین مانند سطح کویرها دائماً در معرض طوفانهای ناراحت کننده و کشنده شن بود، و به این ترتیب انسان هرگز آرامش نداشت و زندگی بر روی کره زمین کار مشکل و طاقت فرسایی بود، ولی کوهها قدرت این طوفانها را درهم می‌شکنند و آنها را به صورت ملایم و مفیدی تعدیل می کنند.

این آرامش و جلوگیری از اضطراب نیز از برکت کوههاست.

۴- اگر کوهها نبودند نهرهای آب وجود نداشت

می‌دانیم هوا در ارتفاعات بالای زمین بسیار سرد است و انعکاس تابش گرما از زمین کمتر می‌باشد، به همین دلیل مقادیر زیادی از آب به صورت برفها و یخچالهای طبیعی برفراز کوهها ذخیره شده، و با آب شدن تدریجی، منبع دائمی و قابل اطمینانی برای نهرها و رودخانه‌های عظیم تشکیل می‌دهند.

اگر کوهها و ارتفاعات زمین نبودند بارانها به صورت سیلاب سطح زمین را می‌شست و به زودی به دریاها سرازیر می‌شد، و پس از آن زمینهای خشک در انتظار آب می‌سوختند و از ذخیره آب جاری محروم بودند. و بدیهی است تنها ذخائر آبهای زیر زمینی هرگز نمی‌توانست مشکل را حل کند.

بنابراین اگر مشاهده کنیم قرآن رابطه‌ای میان کوهها و تهیه آب آشامیدنی و گوارا و جریان رودخانه‌ها برقرارساخته یکی از نکاتش همین است.

با توجّه به آنچه گفتیم نکات سه گانه ابتدای بحث روشن گردید.

آیا این حقایق نشانه دیگری از اعجاز علمی قرآن نیست؟

ص: ۱۴۴

ص: ۱۴۵

راه دوّم برای شناسایی پیامبر

جمع آوری قرائن گوناگون

اشاره

ص: ۱۴۶

ص: ۱۴۷

یک سند محکم

علاوه بر معجزاتی همچون قرآن راه دیگری برای اثبات نبوت پیامبران و صـدق گفتار آنها موجود است و آن را «جمع آوری قرائن» است.

این طریق امروز مخصوصاً در مسائل قضایی برای اثبات صـدق گفتار مدعیان یا کذب آنها مورد بهره‌برداری فراوان است. و می توان از دائره محدود مسائل قضایی بیرون کشید و در موارد مهمتری یعنی برای اثبات صدق گفتار مدّعیان پیامبری پیاده کرد:

فرض کنید جنایتی روی داده و شخصی به عنوان متّهم در دادگاه احضار شده که به کلّی منکر است.

قاضی نمی‌داند او مجرم است یا گناهکار؟ نه شاهدی موجود است و نه مدرکی.

در اینجـاست که قاضـی بی کـار نمی‌نشـیند و از طریـق جمع آوری قرائن به روشن سـاختن جریـان می‌پردازد، مثلًا امور زیر را مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱- سوابق متّهم

۲- نوع رابطه متّهم با کسی که جرم بر او واقع شده.

۳- زمین و مکان وقوع حادثه

۴- آثاری که در بدن متّهم و همچنین در بدن شخص مورد جنایت دیده می‌شود.

۵- نوع اسلحه یا گلوله‌ای که در این حادثه به دست آمده.

۶- خونی که در لباس متّهم مشاهده شده و نوع آن خون.

۷- احساسی که به متّهم هنگام مشاهده لباس مقتول و سائر آثار جرم دست می‌دهد.

ص: ۱۴۸

۸- جمله‌های ضد و نقیض و یا کاملًا هماهنگ متّهم در طی چند جلسه.

بسیار می‌شود که از بررسی مجموع این قرائن برائت متهم و گاهی مجرم بودن او و به طور یقین ثابت می‌شود.

و امّا جمع آوری قرائن در بحث نبوّت که بتوان از آنها صدق و یا کذب مدعی پیامبری را فهمید حداقل ده قرینه است که باید مورد مطالعه قرار داد.

۱- خصوصیات اخلاقی و روانی و سوابق او پیش از دعوت.

۲- محیط دعوت او از نظر شکل زندگی، وضع فکری و عقیده‌ای، طرز اقتصاد و جهت دیگر.

۳- زمان دعوت از نظر وضع عمومی جهان.

۴- محتویات دعوت و اصول مسائلی که مردم را به سوی آن می‌خواند و چگونگی انطباق آن در ترازوی سنجش عقل.

۵- اثری که احکام و قوانین وی در اجتماع گذارده است.

۶- وسایلی که برای پیشبرد هدفش از آنها استفاده نموده.

۷- افرادی که به او ایمان آورده‌اند.

۸- اندازه ایمان خودش به گفته هایش و مقدار فداکاری او در راه هدف خود.

۹- اندازه سازش او با خواسته‌ها و افکار انحرافی میحط و اندازه مبارزه با آنها.

۱۰- سرعت پیشرفت دعوت او در افکار مردم بیدار و فهمیده.

حال به گردآوری این قرائن در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌پردازیم.

۱- خصوصیات اخلاقی و روانی و سوابق پیغمبر صلی الله علیه و آله

به شهادت تواریخ اعم از آنهایی که مسلمانان نوشته و یا غیر مسلمانان،

ص: ۱۴۹

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جاهلیّت مورد قبول همه و لقب «امین» را برای وی به رسمیّت شناخته بودند، و پس از بعثت با آن همه دشمنی و کینه باز بسیاری ازمردم امانتهای خود را به دست او می‌سپردند که به هنگام هجرت (۱۳ سال پس از بعثت) علی علیه السلام را مأمور رساندن امانتهای مردم کرد.

حسن خلق، حوصله عیجب، گذشت و جوانمردی او را، از خلال حوادث فتح مکّه، جنگ احد و سائر غزوات و رفتار او با اسیران جنگی و حمایت او از بردگان می‌توان دریافت. آیین او آیین توده‌ها و رنجدیدگان بود و لذا بسیاری از ثروتمندان از او فاصله می گرفتند.

عفو ابوسفیان دشمن شماره یک اسلام و آتش افروز جنگهای ضد اسلامی، و عفو عمومی نسبت به مردم مکّه که مرتکب هزاران جنایت شده بودند خود نشانه روشنی از صفات پاک اوست.

۲- محیط دعوت او

انسان عادی هر قدر از نظر نیروی فکری قوی باشد بالاخره رنگ محیط خواهد گرفت مخصوصاً انسانی که درس نخوانده است.

با این وصف خیلی عجیب است کسی چهل سال در میان مردمی زندگی کند که بت عزیزترین و مقدّسترین موجودات در نظر آنها محسوب می گردد، ولی بت‌شکن از آب درآید.

کسی که پرورش یافته محیط جهل و فساد باشد ولی بنیانگزار علم و تمدّن درخشانی گردد.

درست است که از میان دانشگاهها فیلسوفان بزرگ بر می‌خیزند ولی چه کسی شنیده که از میان اقوام وحشی و یا نیمه وحشی چنین کسانی برخیزند؟

راستی چگونه می‌توان باور کرد محیطی که هرگز نسیم علم و دانش به آن نوزیده این چنین محیط دعوت پیامبر مرکز پخش امواج نیروند علم و فرهنگ گردد؟

ص: ۱۵۰

۳- در زمانی تاریک و وحشت زا

در عصر ظهور او نه تنها حجاز در تاریک فرو رفته بود، بلکه ممالک نیمه درخشان نیز در ظلمت جهل قرار داشتند، او در عصر بردگی، تبعیض، و امتیازات کثیف طبقاتی، که بر جوامع انسانی حکومت می کرد قدم به عرصه ظهور گذاشت.

زمان دعوت او را شاگرد بزرگش علی علیه السلام که شاهد دوران پیش از اسلام و بعد از اسلام بوده چنین ترسیم می کند:

«به هنگامی او را برانگیخت که مردم جهان در وادی حیرت، گمراه و در میان امواج فتنه‌ها سرگردان بودند.

هوسهای کشنده، عقلهای آنها را ربوده، و کبر و نخوت آنها را به سقوط کشانده بود، جاهلیّت تاریک آنها را از راه حق به در برده بود، و در میان «اضطراب» و «جهل» به سرگردانی گرفتار بودند ...»(۱)

او آمد و طرحی نوین با خود آورد، طرحی که در آن همه انسانها، همه نژادها، و همه طبقات یکسان و برابر و برادر بودند و شعار «انّما المؤمنین اخوه» و «لافخر لعربی علی عجمی ...» او را همه شنیده‌ایم.

۴- محتویات دعوت او

او دعوت به توحید کرد و مردم را از هر نوع شرک بر حذر داشت.

اعلام داشت که هر کس در گرو اعمال خویش است، آداب و رسوم خرافی را که از پریدن پرندگان گرفته تا طلوع و غروب ستارگان را در سرنوشت مردم مؤثر می‌داست در هم کوبید، خداوند را با صفاتی معرفی کرد که با منطق عقل کاملًا سازگار است.

با این که آن چنان نفوذ داشت که آب وضویش را نمی‌گذاشتند روی زمین بریزد و این زمینه هر نوع ادعایی (حتی ادعای خدایی) را برای او فراهم می‌ساخت ولی او همواره خود را بنده خاضع خدا می‌دانست.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

ص: ۱۵۱

تنها توصیفی که در نماز بدرقه نامش می‌شود صفت بندگی خدا (عبده و رسوله)

او در یک جامعه فئودالیته و دارای زندگی طبقاتی خشن طرح یک جامعه بدون طبقات، و در یک محیط بردگی طرح آزادی تدریجی بردگان را ریخت، او در محیطی که «ناسیونالیسم» در محدودترین شکل خود یعنی شکل قبیله‌ای خودنمایی داشت طرح «حکومت جهانی» را ارائه داد و امکان عملی آن را نیز با ایجاد یک حکومت نیرومند نشان داد.

هر کس محتویات این دعوت را، مورد بررسی قرار دهد، نمی‌تواند باور کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک فرد عادی و حتی یک انسان نابغه و متّکی به فکر خود بوده است بلکه می‌داند او فقط پیامبر خدا بود.

۵- دعوت او چه اثری در محیط گذاشت؟

این قسمت نیاز به بحث ندارد، زیرا چه کسی می‌تواند انکار کند که یک ملّت متروک و فاقد نام و نشان که ظاهراً آمادگی هیچ گونه پیشرفت چشمگیری حتی در چند قرن آینده نداشت، آن چنان مسیر تاریخ بشریت را عوض کرد، و تمدّنهای عظیم روم و ایران و مصر و بابل را در خود هضم نمود و سپس یک رنگ الهی به آن داد و تمدّنی شگرف به وجود آورد که جامعه شناسان و مورّخان هنوز در تشخیص عوامل آن حیرانند.

این جهش و انقلاب در یک بدنه خاص اجتماع نبود، بلکه انقلابی در فرهنگ، در فکر، در اقتصاد، در نظامات اجتماعی، در آداب و رسوم، در اخلاق و پرستش و در همه چیز بود، بنابراین اثر دعوت او در محیط نشان می‌دهد که او یک مرد آسمانی بود.

۶- وسایل پیشبرد هدف او

این یکی از نشانه‌های شناخت پیامبران راستین با پیامبران دروغین است. آنان که برای نیل به اهداف و پیشبرد مقاصد خویش هیچ گونه

ص: ۱۵۲

قید و شرطی را به رسمیّت نمی‌شناسند و استفاده از هر نوع وسیله‌ای را اعم از این که مشروع و خردپسند باشد یا نامشروع، مباح می‌شمرند و مفاهیمی همچون عدالت، راستی، و امانت را هنگامی که در جهت مخالف هدفشان قرار بگیرد زیر پا می‌گذارند در زمره پیامبران دروغین هستند.

امّا پیامبران راستین، هیچ گاه چنین نیستند آنها یک سلسله اصول اساسی را که به آن پای بندند و ایمان دارند و طرح ریزی کرده‌اند در جنگ و صلح، در خشم و آرامش، در سختیها و آسانیها محترم می‌شمارند و هرگز از آنها عدول نمی‌کنند.

هیچ گاه در مواقع خطر و احتمال شکست متوسّل به امور غیر انسانی و غیر منطقی نمی‌شوند و به هنگام پیروزی اصول عدالت را درباره دشمن فراموش نمی‌کنند. این دستور آسمانی پس از پیروزی محمّد صلی الله علیه و آله بر نیرومندترین پایگاههای مکّه نازل گردید.

«وَلَایَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامَ أنْ تَعْتَدُوا؛ دشمنی با مردمی که شما را از زیارت مسجد الحرام باز داشتند نباید موجب تعدّی شود»(۱).

و در آیه ۱۱ سوره مائده می‌خوانیم: «ای مؤمنان برای خدا قیام کنید و به عدل و داد گواهی دهید و دشمنی‌ها و کینه‌ها هرگز مانع اجرای عدالت شما نگردد، عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیکتر است، و پرهیزگار باشید خدا به اعمال شما آگاه است».

با توجّه به این که دو آیه در سوره «مائده» یعنی آخرین سوره‌ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده می‌باشد، یعنی در هنگامی که او به اوج قدرت رسیده بود و می‌توانست هر گونه انتقامی را بگیرد این حقیقت روشن‌تر می‌شود، که او برای پیشبرد هدف خویش از آنچه خلاف اصول انسانی بود استفاده نکرد.

دستوراتی که به سربازانش هنگام نبرد می‌دهد که:

«ای مردم هیچ گاه گرد مکر و فریب نگردید، کشتگان را مورد هتک قرار ندهید، و چشم و گوش آنها را نبرید، پیران و کودکان را به قتل نرسانید، درختان را از ریشه نکنید، نخلستان‌ها را مسوزانید، هرگز آبهای دشمن را به زهر آلوده نسازید» ... گواه این مدّعاست.

۱- سوره مائده، آیه ۲.

ص: ۱۵۳

و نیز دستوراتی که علی علیه السلام شاگرد بزرگ مکتبش به سربازانش می‌داد همه گواه دیگری محسوب می‌شود. امام علی علیه السلام به سربازانش هنگام حرکت برای میدان جنگ می‌فرمود: «شما هرگز به جنگ دست نزنید تا دشمن شروع کند ... و هنگامی که به فرمان الهی سپاه دشمن رو به هزیمت نهاد فراریان را مکشید، افرادی که تسلیم شدند به قتل مرسانید، متعرّض مجروحان نگردید و از آنها انتقام نگیرید.

هرگز زنان دشمن را آزار ندهید اگر چه به شما بد و ناسزا گویند و به امرا و پیشوایانتان دشنام دهند»(۱).

و نیز در تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته‌اند که هنگام فتح مکّه یکی از فرماندهان لشکرش شعاری داد که «امروز روز انتقام و ذلت دشمنان ماست «پیامبر پس از برکنار ساختن آن فرمانده دستور داد شعاری دهند که «امروز روز عفو و گذشت و عزت آنهاست».

اینها و نمونه‌های دیگر به ما می‌فهمانـد که او در پیشبرد هـدفش از وسایلی استفاده می‌کرد که مشروع و مطابق خرد بوده است نه همچون پیامبران دروغین و افرادی که به دروغ خود را مصلح می‌نامیدند، که برای پیشبرد نقشه خود از اصل «الغایات تبرد الوسائط» یعنی هـدفها، استفاده از هر گونه وسیله تجویز می‌کنـد «و یـا از اصل» آنچه به پیروزی انقلاب (پرولتاریا) کمک کنـد همان اخلاق است استفاده می‌کنند.

۷- ایمان آورندگان به او چه کسانی بودند؟

اکنون به خاصان و رازداران و شاگردان اصلی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نگریم در رأس آنها علی علیه السلام و بعد سلمان، ابوذر، مقداد و عمار را خواهیم یافت، مردانی باهوش، شجاع، از خود گذشته، وفوق العاده پاک که باور نمی‌شود بدون یافتن حق به کسی ایمان بیاورند.

بعلاوه در میان یاران او کسانی بودند که از نظر مادی و سطح زندگی پایین بودند، و لذا عدّه‌ای ثروتمند به پیامبر می‌گفتند کناره‌گیری ما از تو

۱- نهج البلاغه، بخش دوّم، فرمان ۱۴.

ص: ۱۵۴

به خاطراین افراد تهیدست است که گرد تو را گرفته‌اند. و قرآن در آیه ۲۸ سوره کهف راه پیامبر صلی الله علیه و آله را روشن ساخت که «پاکیزه خویان کهن جامه و پرهیزگار را» انتخاب کند و «سپید جامه‌های دل سیه» را رها نماید، و در آیه دیگر با تهدید کوبنده‌ای تقاضای آنها را رد کرد که «وَ قُلِ الْحَقُّ مَنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنَ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُر إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِيْنَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا؛ بگو این آیین حقی است از طرف خدا هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس نمی‌خواهد نیاورد، ما برای ستمگران آتش فراهم ساخته‌ایم که همچون خیمه از هر سو آنها را احاطه می‌کند»(۱).

این بود وضع کسانی که به او ایمان آورده بودند و از طرف وی حمایت می‌شدند. اگر او مرد حق نبود دوستی ثروتمندان را به خاطر دوستی این افراد به ظاهر ضعیف از دست نمی‌داد.

۸- ایمان و فداکاری او در راه هدفش

استقامت و پافشاری مدعی نبوت و عدم انحراف و تردید و دو دلی و از خود گذشتگی و فداکاری او در راه هدفش نشانه دیگری بر صدق گفتار اوست.

- این نشانه هنگامی که به سائر قرائن ضمیمه گردد به خوبی مقصود را اثبات می‌کند، البته نه به تنهایی.

در هیچ یک از تواریخ دیده نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله از میدان عقب‌نشینی کرده باشد حتی در صحنه نبرد «احد» که جز علی علیه السلام همگی عقب نشینی کردند او با همان جراحات فراوان در صحنه نبرد ایستادگی کرد.

مورّخان شرق و غرب این ایستادگی را ستودند.

دکتر گوستاولوبون می‌گوید: «از هیچ خطری فرار نمی‌کرد و در عین حال خود را بدون جهت هم به خطر نمی‌انداخت.(۲)

آری او در میدان احد هنگامی که خون صورتش را گرفته بود و با تأسف

۱- سوره کهف، آیه ۲۹.

۲- تاریخ تمدّن اسلام، ص ۱۱۹

ص: ۱۵۵

فرمود: «کیف یفلح قوم خضبوا نبیهم و هو یدعو الی ربهم چگونه جمعیّتی که چهره پیامبر خود را به خون آلودند سعادتمند می‌شوند در حالی که او آنها را به سوی پروردگارشان دعوت می‌کند».

۹- عدم سازش با انحرافات محیط

جهت‌گیری پیامبران راستین و دروغین در برابر انحرافات فکری و علمی محیط کاملًا مختلف است.

مدّعیان دروغین می‌خواهند پیشرفت کنند و به هدف خود برسند لذا باخواسته اکثریت خود را تطبیق می‌دهند تا از پشتیبانی آنها برخوردار شوند، یعنی هر گونه اصولی را فدای جلب رضای عوام می‌کنند.

در حالی که پیامبران راستین تابع مقرّرات الهی و اصول خارجی هستند که هرگز نمی‌توانند از آن منحرف گردند، اینها در بسیاری از موارد درست در جهت مخالف افکار عمومی قدم بر می‌دارند، و طبعاً با مخالفت بسیاری از اعوام رو به رو خواهند شد.

لذا می‌بینیم پیامبر اسلام مبارزه با بت‌پرستی را در رأس تمام مبارزات قرارداد، در محیطی که بت از درو دیوارش می‌ریخت، با یهود و نصاری حاضر به همزیستی مسالمت‌آمیز شد، چون دارای شریعت آسمانی بودند امّا با بت پرستان نه.

با رباخواران به سختی مبارزه کرد، و با این مبارزه سران رباخوار که دشمنش شدند ولی او از هدفش دست برنداشت. حتّی جمعی ا زسران مکه مانند عتبه، شیبه، ابوسفیان، ولید بن مغیره، ابوجهل، عاص بن وائل و عدّه‌ای دیگر، دنبال پیامبر فرستادند که در مجمع آنها کنار کعبه حاضر شود، تا با او سخن خود را بگویند، و به وی چنین گفتند: «ما از تو دعوت کرده‌ایم که به تو اتمام حجّت کنیم، ما احدی را سراغ نداریم که این بلا را که تو به سر قوم و ملت خود آورده‌ای آورده باشد.

به خدایان ما (بتها) ناسزا گرفته‌ای، بر آیین ما عیب گرفته‌ای، صاحبان مغزهای متفکر ما را سفیه و نادان خوانده‌ای، و در میان جمعیّت

ص: ۱۵۶

تفرقه افکنده‌ای.

اگر هدفت از این کار مال و ثروتی باشد در اختیار تو می‌گذاریم، اگر طالب مقام و شخصیتی هستی به تو ریاست می‌دهیم».

پیامبر (با خونسردی آمیخته با صراحت و قاطعیت) گفت:

«هیچ یک از اینها نیست، بلکه خداوند یکتا (اللَّه) مرا به عنوان رسول به نزد شما فرستاده و کتابی نیز بر من نازل نموده است».

به خوبی می‌بینیم پیامبر در برابر افکار محیط هیچ گونه انعطافی به خرج نداده است در صورتی که مطالعه در حالات و احکام پیامبران دروغین به روشنی نشان می‌دهد که چنین نبودند.

۱۰- سرعت تأثیر در افکار مردم بیدار

سرعت تأثیر و دوام اثر در افکار صاحبدلان و قشرهای فهمیده یکی دیگر از نشانه‌های واقعیت یک دعوت است.

زیرا چنین تأثیر، هنگامی ممکن است که پایه دعوت، روی فطریات و واقعیات زندگی، و منطبق با قوانین آفرینش که حاکم بر زندگی اجتماعی بشر است بوده باشد. یک قانون غیر فطری و ناسازگار با سازمان روحی، و ارگانیسم جسمی انسان، کم اثر و بر فرض تأثیر کم دوام و ناپایدار است.

سر این موضوع روشن است زیرا انسان همواره به سوی اموری کشانیده می‌شود که فطرت او اقتضا می‌کند، نه اموری بر ضد فطرت. و یا مخالف عقل و خرد.

پیشرفت سریع اسلام چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد. جالب این که پیدایش این آیین از میان قومی وحشی و پیشرفت آن با سرعتی عجیب و عمیق در میان توده‌ها هنوز به صورت یک معما برای مورّخان غربی باقی مانده است.

نویسندگان کتاب «تمدّن غرب و مبانی آن در شرق» که سه تن از اساتید بزرگ غربی هستند به «پیدایش و گسترش اسلام» که می‌رسند صریحاً اعتراف می‌کنند: «با تمام کوششهایی که برای شناخت پیشرفت سریع

ص: ۱۵۷

اسلام در جهان شده تا آن جا که در مدّتی کمتر ازیک قرن توانست بر قسمت عمده جهان متمدّن آن روز سایه بیفکند، هنوز این مسأله به صورت معمایی باقی مانده است».

باید توجّه داشت در میان اقوام عقب مانده شانس پیشرفت یک انقلاب اصلاحی همه جانبه توأم با اتحاد و یگانگی کم است زیرا:

۱- در چنین محیطهایی اختلافات بین افراد ریشه دار است که با جزئی‌ترین موضوع، برخوردهای شدید پیش می‌آورد لذا طرح اتجاد با موانع رو به رو خواهد شد.

۲- نسبت به کمی رشد آنها گذشت آنها نیز کم است با این که لازمه وحدت و اتّحاد گذشت و فداکاری است.

۳- به همان اندازه که سطح افکار این چنین افراد پایین و منطقشان ضعیف است حکومت عادات و رسوم بر آنها قوی و دیرپاست، و قطع آنها از عاداتشان کار بسیار دشواری است.

نمونه بارز چنین ملّتی اقوام عرب در زمان جاهلیّت بودند.

ولی محمّد صلی الله علیه و آله آمد، کینه‌ها از دلها شست و اختلافات را برچید و سازمان فکری و اجتماعی آنها را به کلی دگرگون ساخت، مبلّغان ورزیده در همه جا فرستاد تا از تاریکی نور بیافرینند، و از مرگ، زندگی، و از پراکندگی و نفاق و جهل، اتّحاد و برادری و دانش، و چنین کردند.

شک نیست که شرح هر یک از این قرائن، با ذکر شواهد مستند تاریخی کتاب بزرگ خواهد شد که از عهده این بحث فشرده خارج است.

ولی بررسی همین بحث کوتاه می‌تواند چراغی فرا راه ما قرار دهد تا به سوی این پیامبر بزرگ برویم، او را بشناسیم، و در برابر او سر تسلیم فرود آوریم.

ص: ۱۵۸

ص: ۱۵۹

معاد و رستاخیز

اشاره

آیا مرگ پایان زندگی است یا سرآغاز زندگی دیگر

چرا از مرگ می‌ترسیم؟

رستاخیز پاسخی به معماها

سه دلیل برای وجود دادگاه قیامت

۱- فلسفه آفرینش انسان دلیلی است بر زندگی پس از مرگ

۲- خداوند حکیم و رستاخیز

۳- فرمان عمومی عدالت

ص: ۱۶۰

ص: ۱۶۱

آیا مرگ پایان زندگی است یا سرآغاز زندگی نوین دیگر؟

مرگ آن قدر هم وحشتناك نیست، گاهی این زندگی از آن وحشتناکتر است.

با تمام اختلافاتی که در میان مردم جهان هست و با همه اختلاف عقیده‌ها و روشهایی که دارند از هر کجا و هر نقطه شروع کنند بالاخره در یک جا به هم می‌رسند و آن نقطه مرگ و پایان این زندگی است

به هنگام مرگ ناگهان به طرز عجیبی همه در یک سطح قرار می‌گیرند و مساوات کامل که هیچ کس نتوانسته آن را پیاده کند برقرار می‌شود.

به همین دلیل مردم جهان با تمام تفاوتهایی که در طرز فکر دارند در ایمان به مرگ اتّفاق نظر دارند و شاید انتخاب نام «یقین» در دو آیه از آیات قرآن برای «مرگ» اشاره به همین حقیقت باشد.(۱)

فرار از واقعیتها، عاقلانه نیست

بدترین راه مبارزه با واقعیتهای تلخ فرار از درك آنها و یا به دست فراموشی سپردن آنهاست.

کم عقلی از این بالاتر نمی‌شود که آن چیزی را که هرگز ما را فراموش نمی‌کند فراموش کنیم. بنابراین چرا به مسأله مرگ و حوادث بعد از آن و صدها مسأله مربوط به آن نیندیشیم در حالی که مسلّم‌ترین و قطعی‌ترین

۱- سوره حجر، آیه ۹۹ و سوره مدثر، آیه ۴۷.

ص: ۱۶۲

حادثه‌ای است که در زندگی ما رخ می‌دهد. تاریخ با صراحت به ما می‌گوید: بزرگترین زورمندان بشر، اسکندرها، چنگیزها، ناپلئونها و نیرومندترین دانشمندان و قوی‌ترین شعرا و نویسندگان همگی در آستانش زانو زدند و سرتسلیم فرود آوردند.

امام علی علیه السلام در این مورد می‌فرماید: «چگونه از چیزی غافل می‌شوید که او از شما غافل نخواهد بود و طمع در چیزی می‌کنید که هیچ گاه شما را مهلت نمی‌دهد»؟

بنابراین چه بهتر که برای یافتن پاسخهای معماهای مربوط به جهان پس از مرگ شجاعانه گام در پیش نهیم و به بررسی دقیق آن بپردازیم.

دو ترسیم مختلف از چشم انداز سرنوشت انسان

آیا لحظه مرگ، لحظه وداع با همه چیز است؟

لحظه پایان راه زندگی، لحظه بیگانگی ابدی و جدایی مطلق از این جهان است یا لحظه تولد ثانوی؟

و به تعبیر دیگر لحظه بیرون شتافتن از رحم دنیا به جهان وسیع و پهناور دیگر، لحظه شکسته شدن یک زندان وحشتناک؟ ...

لحظه آزاد شدن از یک قفس کوچک و تنگ و گشوده شدن دریچه‌ای به سوی جهانی وسیع و دور از آلایش این جهان ماده و برای نیکوکاران پاک از غمها، اندوهها، رنجها، و خصومتها و دروغها و بی‌عدالتیها و ... و آنچه در این جهان پرغوغا رخ می‌دهد؟ کدام یک؟

تصویر مرگ به معنای اوّل تاریک، وحشتنزا، هول‌انگیز است و همین تصوّر، زندگی انسان را هم هر قدر مرفه باشد در کامش تلخ می‌کند.

در حالی که تصویر در چهره دوّم زیبا، دلپذیر، آرامبخش است و شربت زندگی را گوارا و حتی شهادت در راه حق و هدف را گواراتر می‌سازد و به انسان می‌گوید به خاطر این زندگی در برابر هر شرطی تسلیم مشو. آزاد باش و از مرگ افتخارآمیز مترس.

ص: ۱۶۳

چرا از مرگ می‌ترسیم؟

بیشتر مردم از نام مرگ می‌ترسند، از اسم گورستان متنفرند، و از مظاهر آن نیز می گریزند.

تعبیرات «هیولای مرگ»، «سیلی اجل» «چنگال موت» و ضرب المثلهای مانند «دور از حالا فلان همچنین بود» و «زبانم لال بعد از شما چنین و چنان می‌شود» «خداوند عمر یک روزه شما را هزار سال کند» و مانند آن هر کدام نشانه‌ای از این واقعیّت است.

و سرچشمه این ترس از این جاست که انسان از عدم و نیستی و هر چیز که به آن منتهی می گردد می‌هراسد.

از فقر می‌ترسد، چون نیستی ثروت است.

از بیماری می‌ترسد، چون نیستی سلامت است.

از تاریکی می‌ترسد، چون نیستی نور است.

از بیابان، و خانه خالی می‌ترسد چون کسی در آن نیست.

بنابراین می‌توانیم بگوییم کسی از مرگ می‌ترسد که آن را به معنای نیستی و فنای مطلق تفسیر می‌کند و راستی اگر مرگ پایان همه چیز باشد، چیزی از آن وحشتناک‌تر نخواهد بود و آنچه درباره هیولای مرگ گفته شود کاملًا به جاست.

ترس از مرگ یک سرچشمه دیگر نیز دارد و آن این که عدّه‌ای آن قدر پرونده اعمال خود را سیاه کرده‌اند که شکنجه‌ها و مجازات‌های دردناک بعد از مرگ را گویا با چشم خود مشاهده می‌کنند و یا لااقل چنین احتمالی را می‌دهند.

اینها نیز حق دارند از مرگ بترسند زیرا به مجرمی می‌مانند که از پشت میله‌های زندان آزاد شده و به سوی چوبه دار می‌رود.

البتّه آزادی خوب است امّا نه آزادی از زندان به سوی چوبه دار، امّا آنها که نه مرگ را به معنای فنا می‌بینند، نه پرونده تاریک و سیاهی دارند چرا از مرگ بترسند؟ چرا از شهادت در راه هدفهای پاک وحشت داشته باشند؟ چرا ...؟

ص: ۱۶۴

بنابراین دو کس از مرگ می‌ترسند آن کس که آن را به معنای نیستی و فنای مطلق تفسیر می‌کند، و آن کس که پرونده‌اش سیاه و تاریک است، آیا آنها که نه جزء این دسته‌اند و نه آن، چرا وحشت کنند؟

مگر چیزی از دست می‌دهند؟

بدیهی است منظور این نیست کسی بی‌دلیل خود را به خطر بیندازد بلکه منظور این است که از بسته شدن پرونده زندگی- که به هر حال روزی بسته خواهد شد- وحشت نداشته باشد، زیرا اگر انسان پاکی بوده باشد با مرگ چیزی را از دست نخواهد داد.

ص: ۱۶۵

رستاخیز پاسخی به معماها

حقیقت این است که اگر ارتباط این زندگی را از جهان پس از مرگ قطع کنیم همه چیز شکل معما به خود می‌گیرد و پاسخی برای این چراها نخواهم داشت.

برای روشن ساختن سخن بالاـ خوب است این جهان را از دریچه چشم یک جوجه بررسی کنیم، و آن گاه گفته بالا را تصدیق خواهیم کرد.

آری بسیار جالب است که مفهوم زندگی، و گذشته و آینده، و همچنین جهان هستی را از زاویه دید «یک جوجه» که هنوز سر از تخم بر نداشته است و دنیای خارج را ندیده، مورد بررسی قرار دهیم.

«... آه ... چه زندان کوچکی، اصلًا دست و پایم را نمی‌توانم تکان بدهم ...»

نمی‌دانم چرا آفریدگار جهان تنها مرا آفریده؟ و چرا دنیا این قدر کوچک و تنگ آفریده شده است اصلًا یک زندانی تک و تنها به چه درد او می‌خورد؟ و چه مشکلی را حل می‌کند.

نمی‌دانم دیوار این زندان را از چه ساخته‌اند؟ چقدر محکم و نفوذناپذیر است، شاید برای این بوده است که موج وحشتناک عدم از بیرون این جهان به درون سرایت نکند، نمی‌دانم.

آه ... غذای نخستین من «زرده» به کلی تمام شده، اکنون از «سفیده» دارم تغذیه می‌کنم و این ذخیره هم به زودی تمام می‌شود و من از گرسنگی می‌میرم و با مرگ من دنیا به آخر می‌رسد، چه بیهوده، چه بی‌حاصل و چه بی‌هدف است آفرینش این جهان.

امّا باز جای شکر او باقی است، افتخار بزرگی به من داده است، من تنها آفریدگار و برگزیده جهان هستم. مرکز این جهان قلب من است،

ص: ۱۶۶

و شمال و جنوب و شرق و غرب آن اطراف بدن من ... از تصوّر این موضوع احساس غرور می‌کنم امّا چه فائده؟ کسی نیست که این همه غرور و افتخار را ببیند و به این موجود برگزیده خلقت، آفرین بگوید.

آه ... یک مرتبه هوا سرد شد ... (مرغ چند لحظه برای آب و دانه از روی تخم برخاسته است) سرمای شدید تمام محیط زندان مرا فرا گرفته است و درون استخوانم می‌دود، اوه، این سرما مرا می‌کشد، نور خیره کننده‌ای از مرز عدم به دورن این جهان تابیده شد و دیوارهای زندان مرا روشن ساخته است، گمان می‌کنم آخر دنیا فرا رسیده است و همه چیز جهان در شرف پایان یافتن است، این نور شدید آزار دهنده و این سرمای کشنده هر دو مرا از پا در می‌آورند.

آه این آفرینش چقدر بیهود و زودگذر، و فاقد هدف، در زندان تولّد یافتن، و در زندان مردن، و دیگر هیچ ... بالاخره نفهمیدم «از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟» ...

آه ... خدای من، خطر برطرف شد (مرغ مجدداً روی تخم می‌خوابد) استخوانم گرم شد، و نور خیره کننده و کشنده از بین رفت، اکنون چقدر احساس آرامش می‌کنم همه چیز روبراه شده ... به به زندگی چقدر لذّت بخش است؟

ای وای زلزله شد ... دنیا کن فیکون شد (مرغ، تخمها را در زیر پای خود برای کسب حرارت مساوی زیر و رو می‌کند) صدای ضربه‌های سنگین وحشتناکی تمام استخوانهایم را می‌لرزاند، این لحظه پایان دنیا است، و دیگر همه چیز تمام شده سرم گیج می‌خورد، اعضای بدنم به دیوار زندان کوبیده می‌شوند گویا بناست این دیوار بشکند و یک باره این جهان هستی به دره وحشتزای عدم پرتاب شود، دارم زهره چاک می‌شوم ... ای خدا.

آه ... خدای من خوب شد آرام شدم، و زلزله فرو نشست، همه چیز به جای خود آمد، تنها این زلزله عظیم کاری کرد قطبهای جهان را عوض کرد ... امّا مثل این که بهتر شد، مدّتی بود که احساس گرمای زیاد و سوزش در سرم می‌کردم و به عکس، دست و پایم سرد شده بود، الان هر دو به حال تعادل برگشت ... گویا این زلزله نبود، این حرکت و جنبش حیات و

ص: ۱۶۷

زندگی بود (چند روزی به همین صورت می‌گذرد)

آه ... غذای من به کلّی تمام شد، حتی امروز آنچه بر دیوار زندان چسبیده بود با دقّت و با نهایت ولع و حرص خوردم و دیگر چیزی باقی نمانده ...

اوه، خطر، این بار جدی است ... راستی آخر دنیاست، و مرگ و فنا در چند قدمی من دهان باز کرده است. بسیار خوب بگذار من بمیرم امّا بالاخره معلوم نشد هدف از آفرینش این جهان و این تنها مخلوق زندانی آن چه بود؟ چقدر بیهوده؟ چه بی‌هدف؟ چه بی‌حاصل بود، در زندان زاده شده و در زندان مردن و نابود شدن «من که خود راضی به این خلقت نبودم زور بود»

آه ... گرسنگی به من فشار می‌آورد، تاب و توان از من رفته، و مرگ در یک قدمی است، مثل این که این زندان با همه بدبختیهایش از عدم بهتر بود، فکری به نظرم رسید، مثل این که از درون جانم یکی فریاد می‌زند محکم با نوک خود به دیوار زندان بکوب. عجب فکر خطرناکی؟ مگر می‌شود این یک «انتحار» است این آخر دنیاست، این جا مرز میان عدم و وجود است ...

ولی نه شاید پشت این دیوار چیزی و خبر دیگری باشد و من نمی‌دانم ... من که محکوم به مرگم، بگذار با تلاش بمیرم ... من باید این دیوار را بشکنم هر آنچه باداباد ...

این فریاد در درون جانم قوّت گرفته و به من می‌گوید دیوار را بشکن ... آه نکند مأمور کشتن خودم باشم ...

در هر حال چاره‌ای جز اطاعت این فرمان درونی را ندارم (در این جا جوجه با ترس و اضطراب و احتیاط آهسته شروع به کوبیدن نوک خود بر پوسته ظریف تخم می‌کند) ...

- محکم بکوب. باز هم محکمتر ... نترس از این هم محکمتر ...

اوه ... دیوار وجود و عدم فرو ریخت، بیچاره شدم، طوفانی از این روزنه به درون پیچید، نه، طوفان نیست مثل این که نسیم لطیف و جان بخشی است، به‌به جان تازه‌ای گرفتم، همه چیز دگرگون شد، زمین و

ص: ۱۶۸

آسمان در حال تبدیل دگرگونی است، محکمتر باید زد؟ این زندان را باید به کلّی متلاشی کرد ...

آه خدای من چه زیباست؟ ... چه دل‌انگیز است؟ ... اوه چه پهناور است؟ چه وسیع است؟ چه ستاره‌های زیبا، چه مهتاب زیبایی، چشم از نور آن خیره می‌شود، چه منظره‌ها؟ چه نغمه‌ها؟ ... چه مادر مهربانی دارم؟ چه غذاهای گوناگون و رنگارنگ؟ ... اوه چقدر خدا مخلوق دارد؟ ... اوه چقدر من کوچکم؟

و چقدر این جهان بزرگ است. کجا من مرکز جهانم؟ من به ذره غباری می‌مانم معلق در فضای بیکران ...

حالا می‌فهمم آن جا زندان نبود، یک مدرسه کوچک بود، یک مکتب خصوصی محدود تربیت بود، یک محیط پرورش بود که مرا برای زندگی در چنین جهان زیبا و پهناوری آماده می‌کرد، الان می‌فهمم زندگی چه مفهومی دارد، چه هدفی دارد، چه برنامه‌ای در کار بوده است، حالا می‌توانم بگویم مقیاسهای من چقدر کوچک بود، و مفاهیم این جهان چقدر بزرگ، و آنچه در آن بودم حلقه کوچکی بود از یک رشته زنجیر مانند حوادث که آغاز و آخر آن ناپیداست، در حالی که من همه چیز را منحصر در همان یک حلقه می‌دانستم و آغاز و پایان را در آن خلاصه می‌کردم.

اکنون می‌دانم که من یک جوجه کوچکم ... کوچکتر از آن چه به تصوّر می‌گنجد ... و آفرینش چه هدف بزرگی دارد.

این بود منظره جهان هستی از دیدگاه یک جوجه زندانی ... آیا فکر نمی‌کنیم چهره این عالم که ما در آن زندگی می‌کنیم در برابر آنچه در پشت این جهان قرار دارد به همین گونه باشد؟ ... آیا هیچ دلیلی بر نفی آن در دست داریم؟

در طول تاریخ ایرادات فراوانی از طرف مکتبهای مادّی به آفرینش انسان، و به طور کلی آفرینش جهان، و همچنین رنجها و مصائب و آلام، و مشکلاتی که در چهار روز انسان با آن مواجه است، شده است.

ولی آیا احتمال نمی‌دهید بیشتر این اشکالات مولود مطالعات محدود در زندگی مادی این جهان و بریدن پیوند آن از زندگی آینده و

ص: ۱۶۹

عالم پس از مرگ باشد، و درست به ایرادهای همان جوجه‌ای مانـد که هنوز سـر از تخم برنداشـته، که نمونه‌ای از احساسات او در بالا تشریح شد.

البته اگر ما از رستاخیز زندگی پس از مرگ، چشم بپوشیم، پاسخی برای این چراها نخواهیم داشت.

امّا هنگامی که این زنـدگی را به عنوان یک حلقه تکامل در میان یک رشـته طولانی تکاملها مورد بررسـی قرار دهیم، شـکل مسأله عوض می‌شود و بیشتر این ایرادها با توجّه به ارتباط «حال» و «آینده» زندگی بشر، خود به خود حل خواهد شد.

این که می گوییم، بیشتر ایرادها- نه همه آنها- به خاطر این است که قسـمتی از اشـکالات از این دردها و رنجها و مصائب موجود بر اثر نـدانم کاریهای خود ما، و یا نظام اجتماعی، و یا تنبلیها و سـستیها و سـهل انگاریهای افراد می‌باشـد که باید عوامل آن را در طرز فعالیتهای فردی و اجتماعی خود جستجو کنیم و از میان برداریم.

با روشن شدن این مسائل اکنون به دلایل وجود معاد و زندگی پس از مرگ می‌پردازیم و از میان آنها سه دلیل را بررسی می کنیم:

۱- فلسفه آفرینش دلیلی است بر زندگی پس از مرگ

اشاره

غالباً سؤال می‌شود که فلسـفه آفرینش ما چه بوده است؟ اگر ما آفریـده نمی‌شـدیم چه می‌شد؟ باغبان درخت را برای میوه می کارد، باغبان عالم هستی ما را برای چه کاشته است؟ نفهمیدیم برای چه آمده‌ایم و برای چه می‌رویم؟

برای حل این سؤالات باید از همان طریق دکارت استفاده کرد یعنی از نقاط روشن شروع کرد و نقاط تاریک را تدریجاً در پرتو آن روشن ساخت.

فرض کنید از کنار شهری عبور می کنیم، چشمانمان به ساختمانی

ص: ۱۷۰

زیبا و پرشکوه می‌افتند که از نظر اسلوب، نقشه، معماری خیره کننده، و انتخاب مصالح و ... تحسین ما را بر می‌انگیزاند، می‌بینیم همه چیز آن حساب شده و دقیق است، امّا نمی‌دانیم برای چه ساخته شده، آیا عقل و منطق به ما اجازه می‌دهد که فکر کنیم تمام اجزای این ساختمان حساب شده و روی هدف است امّا مجموعه آن بیهوده است و بی‌هدف؟ قطعاً نه.

حال خوب است به کارگاه وجود خود سری بزنیم، وضع قلب و حرکات و کار و فعالیتهای آن، و چگونگی دستگاه تنفس و تصفیه خون، و نیز مغز که فرمانده کل قوای تن است و طرز کوششهایش را ببینیم، پس از آن بیندیشم آیا ممکن است هر کدام از دستگاههای وجود ما حتی یک «مژه» به خاطر هدفی آفریده شده باشد امّا مجموعه وجود ما بیهوده و بی‌هدف باشد؟

همچنین آیا ممکن است هر کدام از اجزای این جهان به خاطر هدفی خلق شده باشد امّا مجموعه این جهان پهناور بی‌هدف باشد؟

آیا در کنار این عالم پهناور تابلوی بزرگی برای نشان دادن هدف نهایی نصب نشده؟ که شاید بر اثر عظمتش نمی‌توانیم آن را در لحظات نخست ببینیم؟ و آیا روی این تابلوی بزرگ چیزی جز کلمات «تکامل و تربیت» به چشم می‌خورد.

حقیقت این است که به خوبی می‌فهمیم هدف آفرینش با تکامل و تربیت مابوده و این است فلسفه آفرینش انسان، حال باید دید آیا این تکامل می‌تواند با مرگ پایان بیابد؟ و همه چیز با مرگ تمام شود؟

آیا این زندگی کوتاه مدّت با آن همه دردسرها و بدبختیها و رنجها می‌تواند هدف آفرینش ما و جهان باشد؟

بنابراین با مرگ ما جهان انسانیّت خاتمه نمی‌پذیرد بلکه ما جای خود را به افراد مترقی‌تر می‌دهیم، و به این ترتیب قافله تکامل به پیش می‌رود.

ولی این پاسخ نمی‌تواند مشکل اصلی را حل کند زیرا:

اوّلاً، آیا ادامه تکامل نوع انسان با فنا و نابودی یک فرد تبعیض ظالمانه نیست؟ اگر محصول زندگی ما فراهم کردن یک سلسله امکانات برای

ص: ۱۷۱

پیشرفت آیندگان باشد و ما خود از آن بهره‌ای نبریم و نردبان ترقی دیگران باشیم آیا این با عدالت مطلقه‌ای که بر هستی حکومت می‌کند سازگار است (چون تمام این بحثها پس از قبول خدا و صفات اوست)

پس مرگ نمی‌تواند نقطه پایان حتی برای یک فرد باشد و گرنه مسأله پوچی و بیهودگی حیات انسانی زنده خواهد گشت.

دانشمندان می‌گویند سیاره‌ای که روی آن زندگی می‌کنیم به زودی خاموش می‌شود و زمین تبدیل به کره‌ای ویران و سرد و خاموش خواهد شد، لذاست که این فکر پیش می‌آید که از این آمد شدن چه حاصلی به دست آمد؟ آیا این شبیه ساختن یک تابلوی زیبا و بسیار نفیس و بعد شکستن و نابود کردن آن نیست؟

امّا اگر قبول کنیم که زندگی انسان به شکل دیگر و در جهانی وسیعتر تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد آن گاه است که می‌توانیم فلسفه آفرینش را به روشنی لمس کنیم و شاهد ادامه قانون تکامل باشیم.

بنابراین فلسفه آفرینش و قانون تکامل انسان به ما می‌گویند مرگ نمی‌تواند نقطه پایان زندگی باشد و زندگی به شکل عالی‌تری پس از مرگ همچنان ادامه خواهد یافت.

انعکاس این منطق در قرآن

در لا-به لای سوره‌های قرآن از رستاخیز صحبت شده است ولی گاهی از آغاز تا پایان یک سوره همه درباره معاد است از جمله آنها سوره «واقعه» است که تقریباً سراسر آن بحث درباره معاد و زندگی پس از مرگ است.

در قرآن از آیه ۵۷ این سوره بحث فلسفه آفرینش و قانون تکامل را به طرز جالبی در ضمن چند مثال تعقیب می‌کند که خلاصه مجموع آن چنین است:

«شما چگونه در رستاخیز تردید می‌کنید با این که: اوّلًا، ما شما را آفریدیم و به صورت نطفه‌ای در رحم مادر قرار گرفتید و سیر تکاملی خود را پیمودید و انسانی کامل شدید (آیا آن کس که این سیر

ص: ۱۷۲

تکاملی نطفه را در جنین رهبری می کند ممکن است آن را پس از به ثمر رسیدن متوقّف سازد و یا ممکن است از تجدید حیات بعد از مرگ ناتوان باشد؟)

ثانیاً، شما به این دانه‌ای که در زمین می‌افشانید بنگرید آیا شما مراحل تکامل آن را رهبری می کنید؟

ما اگر می‌خواستیم محصول آن را چیزی جز کاه خشکیده و بدون دانه قرار نمی‌دادیم (امّا ما این جهان را به سوی تکامل پیش می‌بریم و از یک دانه گندم دانه‌ها می‌رویانیم و سپس جزء بدن انسان می‌شود و مرحله تازه‌ای از تکامل را سیر می کند آیا ممکن است این شعله فروزان تکامل با مرگ این انسان به کلی خاموش گردد و سرانجام تبدیل به خاک بی‌ارزش شود؟ آیا این عمل بیهوده کاری نیست؟

ثالثاً، به این آب گوارایی که شما می‌نوشد بنگرید، فراموش نکنید که آب شور و تلخ و ناگواری در دریا بود، ما آن را تصفیه کردیم و به صورت ابر و بخار به آسمان فرستادیم ما می‌توانستیم (املاح آن را نیز همراه آن به آسمان بفرستیم و) آن را آب تلخی قرار دهیم (ولی نه، چنین نکردیم و قانون تکامل را در آن پیاده نموده آب گوارا از آن ساختیم که جزء بدن گیاهان و سپس انسانها گردد، آیا با مرگ انسان این بساط تکامل را بر می‌چینیم آیا این بیهوده کاری نیست؟)

رابعاً، این آتشی را که می‌افروزید بنگرید، آیا شما درخت و چوب آن را ایجاد کردید؟ یا ما بودیم که برای یادآوری شما و همچنین رفع نیازمندیتان آن را آفریدیم (ما بودیم که به آفتاب فرمان تابش دادیم و انرژیهای پراکنده آن را از طریق تابش در بدن درخت و چوب آن ذخیره کردیم تا بتوانید در چند لحظه کوتاه مجموعه‌ای از انرژی آفتاب را به صورت شعله‌های داغ از درون آن بیرون بکشید و از آن انرژی در حیات خود استفاده کنید و جزء خود سازید.

ما که این انرژی را در مسیر تکامل مرحله به مرحله رهبری کردیم تا میوه‌ای به نام انسان داد آیا ممکن است با مرگ او همه چیز پایان یابد، نه چنین نیست) همه اینها گواهی می‌دهند که حیات واقعی با مرگ جسم پایان نمی‌پذیرد.

ص: ۱۷۳

۲- خداوند حکیم و رستاخیز

اشاره

اگر مرگ نقطه پایان باشد آفرینش جهان بیهوده خواهد بود.

ایمان به مبدأ علم و حکمت در جهان هستی از ایمان به «زندگی پس از مرگ» قابل تفکیک نیست.

راستی اگر کوزه گری کوزه‌ای را بسازد و نقش و نگارهای بسیار جالب و زیبا روی آن نقش کند و یک اثر «هنری به معنای واقعی» به وجود آورد و سپس بیهوده آن را بشکند آیا ممکن است او را عاقل بدانیم؟

و یا مهندس ثروتمند و ماهری با هزینه‌ای بسیار سنگین ساختمان پرشکوه و زیبایی را با بهترین مصالح بسازد و یا دست به احداث سد عظیمی بزند، و پس از اتمام آنها با چند دینامیت آنها را منفجر سازد، و در پاسخ مصاحبه خبرنگاران توضیح دهد ایجاد آن عمارت به خاطر یک روز استراحت و یا ایجاد یک سد به خاطر چند ساعت قایقرانی روی دریاچه پشت آن بوده است.

این سخن چقدر کودکانه و دور از عقل است؟

این کار نه تنها از یک فرد حکیم و دانشمند به دور است بلکه از یک آدم عادی هم بعید به نظر می‌رسد.

ص: ۱۷۴

حال چه بهتر که درباره عظمت جهان دقّت کنیم و سخن «انیشتین» در کتاب «فلسفه نسبیت» را بخوانیم که می‌گوید آنچه ما از کتاب بزرگ تکوین و آفرینش خوانده‌ایم بیش از صفحه (یا صفحاتی) نبوده است و ما در پرتو جهش عظیم دانش بشری تنها به الفبای این کتاب عظیم آشنا شده‌ایم.

و نیز گفته پروفسور «کارل گیلزین» را در کتاب «سفری به جهانهای دور دست در صفحه ۸» را مطالعه نماییم که می‌گوید: «مجموعه غول پیکر ستارگان یا کهکشانها ... که پیرامون محور خود می‌چرخند و در فضا شناورند، در فواصل عظیمی از هم قرار دارند که اندیشیدن آن نیز دشوار است.

هر یک از کهکشانها شامل چندین میلیارد ستاره است، فواصل آنها چنان عظیم است که پرتو نور (با آن سرعت) گاهی صدها هزار سال وقت لازم دارد تا فاصله میان دو ستاره را که در مرزهای یک کهکشان قرار دارند طی کند» ...

و نیز توجّه داشته باشید که طبق تصریح دانشمندان صدها میلیون کهکشان در این جهان وجود دارد.

از سوی دیگر

این انسان را که عالی‌ترین محصول جهان است که می‌شناسیم بنگرید در میان چه مشکلها بزرگ می‌شود.

در دوران طفولیت حتی طرز نگاهداری آب دهان را نمی‌داند، جهت صدا را تشخیص نمی‌دهد، از اندازه‌گیری فاصله‌ها با چشم خود کاملًا بی‌خبر است، از حرکت دادن امواج هوا روی تارهای صوتی و ایجاد انواع صدها و سپس شکستن و بریدن و شکل دادن به صداها به وسیله حرکات ماهرانه و چابک زبان و عضلات دهان و گلو اطّلاعی ندارد و خلاصه یک کلمه نمی‌تواند حرف بزند، یک گام نمی‌تواند راه برود.

اینها را همه باید با تجربیات و تمرینها و آزمایشهای زیاد فرا گیرد با انواع بیماریها باید مبارزه کند تا سرانجام بتواند هماهنگی با

ص: ۱۷۵

محیط را تحمّل نماید. هنوز نفسی تازه نکرده که دوران پرغوغای جوانی فرا می‌رسد دورانی طوفانی و کوبنده که در کوره حوادث قرار می‌گیرد تا تدریجاً خامی او از بین برود و پخته شود.

هنوز جای پای خود را کاملًا محکم نکرده فصل جوانی گذشته دوران کهولت و پیری فرا می‌رسد، و این جاست که می‌خواهد چیزی از زندگی بفهمد از اشتباهات گذشته افسوس می‌خورد دوست دارد زندگی را دوباره شروع کند تا تجربه‌های خود را به کار اندازد امّا دیگر وقت ندارد لحظه مرگ فرا می‌رسد.

آیا باور کردنی است که هدف این دستگاه بزرگ و عظیم و شگرف مخصوصاً هدف از آفرینش انسان تنها همین زندگی همین رفت و آمد آمیخته با هزاران ناراحتی باشد؟ و پس از آن همه آموزشها و آمادگیهای روحی که به نظر می‌رسد جنبه مقدّماتی برای زندگی دیگری دارد این دفتر به کلی بسته شود؟

و با یک عقب‌گرد وحشتناک آن سلولهای عجیب مغزی که محتوی بزرگترین پرونده‌های دنیاست با مرگ، تبدیل به ذرات ساده‌ای از خاک و غبار جهان طبیعت گردد؟

آیا این شبیه کار آن کوزه گر و آن مهندس سازنده آن سد عظیم نیست؟ آیا این با حکمت پروردگار می‌سازد؟

بنابراین آن کس که ایمان به خدا و حکمت او دارد نمی‌تواند انکار کند که با مرگ آدمی هستی او برچیده نمی‌شود، اگر برچیده شود زندگی این جهان بی‌هدف خواهد بود.

در قرآن مجید در چند مورد به این استدلال اشاره شد و با بیان کوتاهی ذکر گردیده.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَاتُرْجَعُونَ (۱)؛ آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی او باز نمی‌گردید»؟

در این جا می‌گوید اگر پای معاد و زندگی پس از مرگ در میان نیاید آفرینش به بیهودگی خواهد انجامید.

و در آیه ۳۶ سوره قیامت می‌خوانیم «أَيَحْسَبُ الإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ

۱- سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

ص: ۱۷۶

سُدیً؛ آیا انسان چنین می‌پندارد که «بیهوده» آفریده شده»

یعنی اگر به گمـان منکران عـالم پس از مرگ همه چیز بـا مرگ تمـام می‌شـد آفرینش مهمل و بیهوده بوده این است که می‌گوییم ایمان به یک مبدأ علم و حکمت در جهان هستی از ایمان به «زندگی پس از مرگ» قابل تفکیک نیست.

ص: ۱۷۷

فرمان عمومی عدالت

انسان در چهار دادگاه در همین جهان محاکمه می‌شود ولی دادگاهی بسیار بزرگتر در پیش دارد، اگر این دادگاه بزرگ رستاخیز وجود نداشته باشد عدالت پروردگار مفهومی نخواهد داشت.

انسان در برابر خلافکاریها و بیدادگریها و آلودگیها در «چهار دادگاه مختلف» در همین جهان مجازات و محکوم به پرداختن جریمه‌های سنگینی می‌شود که «نخستین» آنها دادگاه اسرارآمیز «وجدان» است که بسیاری از حسابها را تصفیه می‌کند.

و «دوّمین» آنها دادگاه «آثار طبیعی عمل» است که مخصوصاً در گناهانی که جنبه «همگانی» به خود می‌گیرد خیلی زود تأثیر این دادگاه آشکار می‌گردد.

تاریخ عبرت‌انگیز بشر مملوّست از سرنوشت دردناک ملتهایی که بر اثر ظلم و ستم و تبعیض، و دروغ و خیانت و نفاق و تنبلی در مدّت کوتاهی طومار زندگیشان در هم پیچیده شد و به کلّی متلاشی شدند.

«سوّمین» دادگاه، دادگاه «مکافات عمل» است از همه این دادگاهها اسرار آمیزتر است و گاهی روابطش ناشناخته گویا قضات این دادگاه در پشت درهای بسته به دادرسی می‌نشینند و احکام قاطعی صادر می‌کنند و به شکل اسرارآمیزی نیز اجرا می‌گردد.

ما نمی‌توانیم انکار کنیم که در زندگی خود بارها به چشم دیده‌ایم یا در صفحات تاریخ خوانده‌ایم که افراد فاسد، و منحرف و بیدادگر در پایان کار، چنان در آتش مکافات سوختند که برای هیچ کس قابل پیش بینی نبود.

ص: ۱۷۸

این گونه حوادث این اعتقـاد قـدیمی را که دست مکافـاتی در کـار است که به شـکل مرموز، امّـا به صورت قـاطع و کوبنـده، عمل می کند، در افکار هم چنان زنده نگه می‌دارد.

بالاـخره «چهـارمین» دادگـاه، دادگاههای رسـمی و عادی بشـری است که دایره عمل آن محـدود است یعنی همه کارهای خلاف به گوش او نمی‌رسـد و اگر برسـد نمی‌توانـد همه را بـدون اشـتباه به مجازات خود برساند، و بسـیارند کسانی که با مخفی کردن عمل خلاف یا صحنه سازی از دست آن فرار می کنند و هرگز مجازات نمی‌شوند.

دادگاههای خصوصی

درست است که این «محکمه‌هـای چهارگـانه» در برابر مـا وجود دارد امّـا اگر درست از یـک یک آنها به دقّت دیـدن کنیم خواهیم دید که بر سر در همه آنها این جمله نوشته شده «این محکمه خصوصی است و تنها به بعضی جرائم رسیدگی می کند».

خصوصی بودن این دادگاهها نیازی به بحث ندارد زیرا دادگاههای رسمی که تکلیفش- چنان که گفتیم- روشن است و دامان همه گناهکاران و خلافکاران را نمی‌تواند بگیرد، و اگر می گرفت و داد همه مظلومان را از سـتمگران باز می‌سـتاند امروز جهان در آتش ظلم و ستم و جنگ و کشتار نمی‌سوخت.

و امّـا دادگـاه مکافـات آن هم جنبه عمومی و همگـانی نـدارد، گویـا تنها یک برنامه تربتی است، و هشـداری است به عموم افراد از طریق نشان دادن نمونه‌ها، و به همین دلیل افرادی را می‌بینیم که هرگز گرفتار آن نشده‌اند.

و امّا دادگاه «آثار طبیعی عمل» آن نیز جنبه عمومی نـدارد زیرا شـعاع آن معمولًا گناهانی را در بر می گیرد که جنبه همگانی به خود گرفته، و یا اگر یک فرد آن را مرتکب شود باید مدّتی طولانی به آن عمل ادامه دهد، تا ریشه کند، و جوانه زند، و میوه تلخ و شوم آن آشکار گردد. بنابراین بسیاری از گنهکاران و بسیاری از گناهان از قلمرو قضاوت آن بیرونند باقی

ص: ۱۷۹

می‌مانـد «محکمـه وجـدان» که می‌دانیم همه مردم از «یـک وجـدان بیـدار و زنـده» برخـوردار نیسـتند، و ضـعف وجـدان که به علل گونـاگونی صورت می‌گیرد سـبب می‌شود که جمعی از آلودگـان و جانیان خطرناک، در لباسـهای مختلف، از چنگال مجازات این دادگاه نیز فرار کنند.(۱)

بنابراین نتیجه کلّی که از بررسـی همه جانبه دادگاههای چهارگانه بالا می‌گیریم این است که هیچ یک از آنها یک شکل عمومی و همگـانی که همه منحرفـان و مجرمـان را به خاطر هر گناه، و ارتکاب هر گونه جرم محاکمه کنـد و به کیفر شایسـته برسانـد نـدارد، گویـا همه آنهـا به منزله اخطارهای پی در پی و زنگهای خطری هسـتند که برای تربیت و بیـدارباش بشـر نواخته می‌شونـد نه غیر آن بنابراین دادگاه عمومی و همگانی دیگری لازم است.

قانون عدالت در جهان هستی

اگر یک نظر کلّی به وضع عمومی عالم هستی بیفکنیم خواهیم دید. قانونی به نام «نظم و عدالت» بر همه جا سایه افکنده است. این قـانون به قـدری نیرومنـد است که کوچکـترین انحراف از آن سبب هرج و مرج و نـابودی موجودات می‌گردد، اگر آسـمانها و زمین یعنی این همه کرات عظیم و بیشـماری که صحنه هستی را پر کرده‌اند و تا آن جا که فکر کار می‌کند پیش می‌روند، اگر آنها بر پا هستند به خاطر همین نظم و عدالت است.

دوام یـک دانه فوق العـاده کوچـک «اتم» در طی میلیونهـا سـال، با آن همه ظرافت و دقتی که در ساختمان آن به کار رفته و قاعـدتاً می‌بـایست این چنین دسـتگاه ظریفی خیلی زود از کار بیفتـد، مولود همان عـدالت و محاسـبه دقیق نظام الکترونها و پروتونهاست، و بقای منظومه شمسـی نیز در پرتو نظام عادلانه قانون جاذبه و دافعه است. و هیچ دسـتگاهی- کوچک و بزرگ- از این نظام شـگرف وعـدالت عمومی بر کنار نیست. حـدیث معروف «بالعدل قامت السـماوات و الارض با عدالت آسـمانها و زمین برپاست» نیز اشاره به همین حقیقت است.

۱- برای آگـاهی بیشـتر از تـأثیر محکمـه وجـدان به کتـاب رهـبران بزرگ و مسـئولیتهای بزرگ قسـمت مربـوط به وجـدان مراجعه فرمایید.

ص: ۱۸۰

آیا انسان یک موجود استثنایی است که بدون پیروی از قانون عدل بتواند به زندگی خود ادامه دهد؟

مسلّماً انسان با تمام موجودات جهان طبیعت یک تفاوت اساسی دارد، و آن این که نیروی عجیبی به نام اراده- توأم با اختیار و آزادی- دارد، یعنی پس از مطالعه و بررسی و تفکر هر چیز را به سود خود تشخیص داد انجام می‌دهد و هر چه به زیان خود دید ترک می‌کند، و از این نظر خودش حاکم برسرنوشت خویش است.

و همین امتیاز بزرگ وسیله «تکامل معنوی و اخلاقی» اوست، زیرا اگر او آزاد نمی‌بود و مثلًا کارهای نیک، و خدمات انسانی، را با اجبار از طرف عوامل دورنی یا بیرونی انجام می‌داد هیچ گونه تفاوتی با سنگهای بیابان نداشت که در میان آنها هم اجناس و انواع مختلف گران قیمت و ارزان قیمت وجود دارد و این تفاوت جنس امتیاز افتخاری برای آنها نیست آیا اگر من مجبور باشم مبلغ زیادی از مال خودم را به یک بیمارستان کمک کنم افتخار و تکامل اخلاقی برای من محسوب می‌شود مسلّماً نه در صورتی مایه افتخار و پیشرفت اخلاقی و انسانی من است که با اراده خودم و در نهایت آزادی این کار را بکنم.

بنابراین شرط نخستین تکامل انسانی و اخلاقی داشتن آزادی اراده است که بشر با پای خود این راه را بپوید نه به اجبار همچون عوامل اضطراری جهان طبیعت، و اگر آفریدگار جهان این امتیاز بزرگ را به انسان داده به خاطر همین هدف عالی بوده است.

طبیعی است که جمعی هم از این آزادی سوء استفاده می‌کنند و دست به جنایات و خلافکاریهایی می‌زنند و در مقابل، بعضی از این نیروی بزرگ الهی استفاده کرده و در راه حق و حقیقت گام بر می‌دارند آیا دو دسته ممکن است یکسان و مساوی بوده باشند؟ آیا انسان می‌تواند از قانون عدالت که فرمان آفریدگار در سراسر عالم هستی است بر کنار باشد و وصله ناهمرنگی برای جهان خلقت گردد؟ این استثنا کاملًا بی دلیل است.

به این دلیل یقین پیدا می‌کنیم که برای او نیز دادگاه و محکمه‌ای

ص: ۱۸۱

تعیین شده که همگان بدون استثنا در آن حضور خواهند یافت و سهم خود را از عدالت عمومی جهان آفرینش دریافت خواهند کرد، در غیر این صورت عدالت در مورد انسانها مفهوم نداشت.

آنچه در این بحث آوردیم درباره اصل وجود «زندگی پس از مرگ» بود، امّا در مورد جزئیات آن مسأله بقای روح، چگونگی مجازات و پاداش، بهشت و دوزخ، معاد جسمانی و روحانی، حساب و بررسی اعمال و مانند اینها سخن بسیار است که شرح آن از عهده این بحث کوتاه و فشرده است.

کسانی که علاقه به توضیح بیشتر دارند می‌توانند به کتاب به ما به نام «جهان پس از مرگ» مراجعه نمایند.

«پایان»

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان


WWW